تاریخ اسلام

(سال ۲۳ تا ۳۵ هجری)

دوره خلافت عثمان

بر اساس درس گفتارهای
استاد دکتر سید حسن افتخار زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

تاریخ اسلام سال ۲۳ تا ۳۵ دوره خلافت عثمان

نویسنده:

حسن افتخارزاده

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تاریخ اسلام سال ۲۳ تا ۳۵ دوره خلافت عثمان

مشخصات کتاب

سرشناسه:افتخارزاده، سیدحسن، ۱۳۱۵ -

عنوان و نام پدیدآور:تاریخ اسلام سال ۲۳ تا ۳۵ دوره خلافت عثمان بر اساس درس گفتارهای استاد سیدحسن افتخارزاده/ تنظیم و ویرایش نیره روحی، عبدالحسین طالعی.

مشخصات نشر:تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۱۹۰ ص.

شابک:۸۰۰۰۰ ریال۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴۰-۴۵-۱ :

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

موضوع:عثمان بن عفان، ۴۷ قبل از هجرت - ۳۵ق.

موضوع:اسلام -- تاریخ-- ۲۳ - ۳۵ق.

شناسه افزوده:طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده:روحی، نیره، ۱۳۵۰ -

رده بندی کنگره:BP۲۸/۶/الف۷ت۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۴

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۳۰۷۹۹

تاریخ اسلام

سال ۲۳ تا ۳۵ هجری- دوران خلافت عثمان

براساس درس گفتارهای دکتر سید حسن افتخار زاده

ویراستار:

نیره روحی – عبدالحسین طالعی

حروفچینی: چکاد

لیتوگرافی: ندا گرافیک

چاپ: دالاهو

چاپ اول: ۱۳۹۳

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ

آدرس: خیابان شریعتی بالاتر از خیابان بهار شیراز کوچه مقدم نبش ادیبی پلاک ۲۶

تلفکس:۷۷۵۰۴۶۸۳ – ۷۷۵۰۶۶۰۲

شابک: ۹۷۸۶۰۰۲۶۴۰۴۵۱

ISBN: ۹۷۸۶۰۰۲۶۴۰۴۵۱

ص: ۱

اشاره

تاریخ اسلام

سال ۲۳ تا ۳۵

دوره خلافت عثمان

بر اساس درس گفتارهای استاد دکتر سید حسن افتخارزاده

تنظیم و ویرایش

نیره روحی– عبدالحسین طالعی

فهرست

ص:۴

مقدمه ویراستار

۱. تاریخ، آینه ای است صاف و شفّاف، تا در آن، زیبایی ها و زشتی ها را عیان بینیم و از آن عبرت گیریم، در گذشته نیک بیندیشیم و از آن چراغی برای راه آینده برافروزیم.

خدای تعالی به پیامبرش فرمان داد:

«فاقصص القصص لعلهم یتفکرون» (اعراف/ ۱۷۶)

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ما اکثر العبر و اقل الاعتبار». (نهج البلاغه، حکمت ۲۹۷).

آن ها که تاریخ را درست می خوانند و با تأمل در آن می نگرند، گویی بر عمر خود می افزایند، یعنی: آنچنان گذشته را مرور می کنند، گویی که در آن زمان زیسته اند. و بدان سان به مکان های مختلف دقت می ورزند که گویی در آن مکان ها حضور داشته اند. بدین معنی که (انسان با) تاریخ نگری و تاریخ نگاری، زمان و مکان را می نوردد؛ و در حالی که تن در حصار زمان و مکان دارد، گوش جان به تمام جهان و تمام زمان ها می سپارد، زمزمه های پیشینیان را می شنود و از آن ها برای حال و آینده کمک می گیرد.

۲. بررسی تاریخ اسلام، علاوه بر ضرورت و فایده پیش گفته، ضرورت و فایده ای مضاعف دارد: شناخت مؤمن از منافق، تا دشمنِ در لباس دوست را پیروی نکنیم و در بیراهه به نام راه گام ننهیم.

دردا! که دین، بهترین و بدترین پدیده ای است که بشر در حیات طولانی خود دیده است: بهترین است، اگر بدان سان عرضه شود که خداوند

می خواهد. و بدترین است، اگر با تأویل شیطانی و تفسیر به رأی نفسانی همراه شود.

لحظه لحظه تاریخ جوامع دین مدار گواه روشن این حقیقت است که بشر، بدترین ضربه ها را از دینی خورده است که به رنگ شیطان درآمده و دست تصرف بشر، آن را از هویت الهی تهی کرده است. چنانکه بهترین و شیرین ترین لحظات خود را در حضور پیامبران و جانشینان بحق آنان و پیروان راستینشان گذرانده که سیمای نور را در عمل آنان دیده و در سیرت و باطن نه صورت و کلام، شیفته آنان شده است.

پژوهش های تاریخی صحیح در فضای فرهنگ اسلامی، معبری است برای بازشناسی این دو گروه که از صدر تاریخ تاکنون در گذرگاه زمان پیش آمده اند.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور　　از خلایق می رود تا نفخ صور

۳. استاد دکتر سید حسن افتخار زاده سال ها به تحلیل و نقد و بررسی تاریخ اسلام بدین شیوه و هدف اشتغال دارد. ریشه تاریخ پیامبران و امامان را، نه در خاک و آب زمینی زادگاهشان، که در علوّ مقام منشأ آسمانی شان جُسته و گزاره های تاریخی را در بستر نصوص دینی می کاود.

در این نوع بیان، تاریخ، علمی تزیینی و زائد بر دانش های دیگر نیست که محض "سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت" بدان پردازیم و زمان بگذرانیم، بلکه زمینه ای است روان و مفید، برای باز خوانیِ دروس عقاید و اخلاق و تربیت، تا در برگ برگ آن، کتاب های گشوده سبک زندگی صحیح انسانی را مرور کنیم.

بـدین روی، درس هـای تاریخی ایشان، همراه با تحلیل است، ولی نه به شـیوه آکادمیک که زبان خشک و تلـخ داشـته باشـد، بلکه به زبانی روان و دلنشین، که از نگاه عملی و کاربردی گوینده نشأت می گیرد.

بدین سان، به تاریخ مرده جان می بخشد و آن را مانند انسانی زنده فرادید مخاطب می نهد.

۴. این کتـاب، برگرفته از درس گفتارهـای نویسـنده است که برای عموم مردم بیـان شـده است. و بیشـتر به محور اصـلی بحث توجه دارد تا فروع و ریز بینی های تخصصی.

از سوی دیگر شـالوده اصـلی کتـاب، بیـان شـفاهی است. البته تلاـش زیـادی شـده تا به متن مکتوب نزدیک شود. ولی ساختار اصلی آن به همان رنگ شفاهی باقی مانده که بخشی از شیرینی آن در همین لحن بیان است.

نیز به همین دلیـل، به برخی از نصوص در متن اسـتناد شـده و ترجمه آن ها به شـیوه نقل آزاد و توضـیح مضامین ارائه شـده نه ترجمه ی دقیق و واژگانی. اگر خوانندگان با توجه به این نکات به کتاب بنگرند، بهره ی بیشتری از آن می گیرند.

۵. در این درس گفتارها ــ بدون اینکه از منابع تسـنن غفلت شود ــ تکیه بر منابع شـیعی است. علت این مطلب، نکته ای اسـت که در بند ۲ اشاره شد. و در سطور آینده اندکی مفصّل تر بیان می شود.

توضـیح اینکه حتی با نگاهی گـذرا بر منابع تاریخی، می توان به این حقیقت تلـخ پی برد که متأسـفانه بخشـی از تاریـخ که به دست مورخان رسمی حکومت های ظالمانه اموی و عباسی نوشته شده، سرشار از کتمان،

غرض ورزی و نگرش جناحی،تحریف، تغییر و تبدیل حقایق است. به عنوان نمونه به تاریخ طبری بنگریم:

طبری _ که در نظام علمی مکتب خلفا، "امام المورخین" به شمار می آید _ با برنامه ریزی ویژه ای می کوشد مطالب اصلی و فرعی تاریخ را در ذهن مخاطب جایگزین کند.

بدین روی، بحثی در طول و عرض گردن عوج بن عناق می آورد، یعنی شخصیت افسانه ای که او را معاصر با حضرت موسی علیه السلام می دانند (تاریخ طبری ۱/ ۴۳۱، ترجمه پاینده ۱/ ۳۴۳)، ولی در مورد چندین امام معصوم مانند امام صادق، امام جواد، امام هادی، امام عسکری و حضرت مهدی علیهم السلام کوچک ترین اشاره ای هم نمی کند، با این که نقش آن بزرگواران در زندگی علمی و عملی مسلمانان _ صرف نظر از مقام امامتشان _ جای تردید ندارد.

بدین جهت قاضی بهلول بهجت افندی _ مورخ نقاد _ می نویسد:

"من طبری را محاکمه و او را محکوم می کنم. آیا تاریخ آل محمد در زندگی مسلمانان به قدر طول و عرض گردن عوج بن عناق دخالت نداشته است"

بگذریم که در مورد امام کاظم علیه السلام تنها به یک نیم سطر اکتفا کرده، که در رویدادهای سال ۱۸۳ می نویسد:

«و فیها مات موسی بن جعفر بن محمد ببغداد»

و در مورد حضرت رضا علیه السلام گزارشی تحریف آمیز می آورد که گویی حضرتش به دلیل پرخوری در مجلس مأمون، به مرگ ناگهانی دچار شده است!

از این ها چشم می پوشیم و به رویدادهایی برسیم که پژواک صدای آن ها پس از گذشت قرن ها در گوش تاریخ طنین انداز است، مانند اعتراض های جناب ابوذر به زشت کاری های خلیفه ی زمان، که طبری می نویسد:

«و قد ذکر فی سبب إشخاصه إیاه منها الیها [= یعنی تبعید از شام به مدینه و ربذه=] امور کثیره کرهت ذکر اکثرها» (طبری ۴/ ۲۸۳ و ۲۸۶).

نیز در مورد مکاتبات محمدبن ابی بکر با معاویه می نویسد:

«محمدبن ابی بکر کتب الی معاویه بن ابی سفیان، فذکر مکاتبات جرت بینهما کرهت ذکرها.» (طبری ۴/ ۵۵۷). (۱)

۶. نوع برخورد امام المورخین، طبعاً بر رویکرد تاریخ نگاران بعدی مکتب خلفا اثر نهاده است. به این چند نمونه توجه کنید:

الف. ابن عبد البرّ رجالی نام آور این مکتب در شرح حال ابوموسی اشعری می نویسد:

«فقد روی فیه لحذیفه کلام کرهت ذکره، و الله یغفرله» (الاستیعاب ۳/ ۹۸۰)

ب. ابن اثیر_ تاریخ نگار مشهور_ در مورد ابوذر و حرکت دادن او از شام به مدینه می نویسد:

۱- تفصیل مطلب در نقد تاریخ طبری را در مقاله زیر ببینید: نقدی بر رویکرد طبری در کتمان و تحریف فضائل اهل بیت علیهم السلام در دو اثر تاریخی و تفسیری خویش، نوشته استاد مرتضی فرج پور. در: فصلنامه امامت پژوهی، شماره ۹، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۳۹_ ۲۷۹

«امور کثیره، من سبّ معاویه ایاه و تهدیده بالقتل، و حمله الی المدینه من الشام بغیر وطاء، و نفیه من المدینه علی الوجه الشنیع، لا یصحّ النقل به. و لوصح، لکان ینبغی أن یعتذر عن عثمان، فان للإمام أن یؤدب رعیته، و غیر ذلک من الأعذار، لا ان یجعل ذلک سبباً للطعن علیه، کرهت ذکرها»

(الکامل ۳/۱۱۳_ ۱۱۴).

ج. غزالی _ دانشور ذوفنون مکتب خلفا _ به محدّثان تذکر می دهد که در نوشتن حدیث، نباید آنچه (منازعات) در میان سلف (قدمای صحابه) پدید آمده، ذکر شود. (قواعدالتحدیث، غزالی، ص ۲۴۱). حتی ابن حجر فتوایی از او نقل می کند که نقل رویدادهای کربلا و عاشورا، حرام است، از آن رو که مصداق مشاجرات میان صحابه است. (الصواعق المحرقه، ص ۲۲۳).

د. ابن خلدون، تاریخ نگاری است که به تحلیل هایش شهرت دارد و به عنوان پدر علم جامعه شناسی اسلامی مشهور است. وی در سراسر تاریخ مفصل خود و نیز در مقدمه ی تحلیلی آن، بارها مطالب شگفتی ابراز داشته که در نظر اول، از چنان کسی بسیار عجیب می نماید. مانند این موارد:

_ تطهیر هارون و مأمون از زشتی ها و توصیف آن ها به عدالت و دینداری و....(مقدمه ج ۱، ص ۳۰_ ۳۵).

_ توصیف مروان بن حکم در ردیف اول تابعان با عدالت و حسن شهرت. (مقدمه ج ۲، ص ۳۹۵ و ۴۱۸)

_ تحریف حدیث سدّالابواب به عنوان فضیلتی برای خلیفه اول.

_ دیدگاه پر خطای او در باب مهدویت که چندین عالم سنی را به پاسخگویی و حتی نوشتن کتاب هایی مستقل در پاسخ او واداشت.

بگـذریم از موارد بی اطلاـعی او که جـای توجیه نـدارد، و نشـان می دهـد که نمی توان چنین کتـابی را مسـتند قرار داد، مانند اعلاـم زمان شـهادت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام صادق علیهم السـلام که به ترتیب، سال های ۳۵، ۴۵ و ۱۴۳ اعلام کرده، در حالی که سال ۴۰ و ۵۰ و ۱۴۸ صحیح است.

و بگـذریم از اختصارها و تطویل های معنادار و جهت دهنده که کاهی را به جای کوهی و کوهی را به جای کاهی می نشاند. ماننـد سـکوت شـگفت در مورد نقش امیر المؤمنین در تمـام سـیزده سال مکه و در بیشتر سال های مـدینه و غزوات و مباهله و غدیر با تمام اهمیت آن ها (۱)

ه. ابن قتیبه دانشمند بزرگ تسنن در سده ی سوم، در نقدی که بر دانشوران هم مسلک خود آورده، اشاره می کند که آنان:

ـ خود را از بـازگویی فضائل علی علیه السـلام باز می دارنـد، گرچه از طریق صـحیح نقل شـده باشـد، ماننـد حـدیث غـدیر و منزلت.

ـ پسرش حسین علیه السلام را خارجی می دانند که خون او مباح است، چون اتحاد مسلمانان را شکسته است.

ـ به تدوین فضائل عمرو بن عاص و معاویه می پردازند.

چرا؟ چون به نظر آن ها، با نقل فضائل صـحیح اهل بیت، بهانه به دست شـیعه می دهنـد که بتواند بر عقاید خود احتجاج کند! (الاختلاف فی اللفظ، ص ۵۴ ـ ۵۶).

نیز باسم مکـداش ـ نویسـنده ی معاصـر محقق سـنی لبنان ـ کلام ابن قتیبه را با شـرح و افزودن شواهد جدید در تأیید آن، در کتابش (الدرر البهیه بفضائل

۱- تفصیل در این مورد را در کتاب «ابن خلدون نظریه پرداز عصبیت اموی» نوشته مصطفی امه طلب (قم: دلیل ما، ۱۳۹۰، ۲۴۲ ص) بخوانید.

العتره النبویه) آورده و این گونه برخورد جناحی و غرض ورزانه را سبب حذف و محو بخش عمده ای از سنت نبوی می داند.(۱)

این گونه برخوردها، آن گروه از منابع را از جنبه ی رعایت روش علمی زیر سؤال می برد و با تردید مواجه می سازد.

۷. مکتب خلفا در مطلع و سر آغاز نگارش تاریخ و حدیث، یعنی منبع اصلی تاریخ در آن دوره از طرف حاکمان زمان ممنوع شده بود. لذا وقتی که در سده ی دوم نگارش کتاب ها را آغاز کردند، بر نقل شفاهیِ حاکم پسند تکیه می کردند، نه متون مکتوبِ اصیلِ مستقل.

در حالی که محدثان و مورخان شیعی، از نخستین روزهای پر از رحلت جان سوز پیامبر، به آن منع و نهی حکومتی گردن نهاده و آثار متعددی نوشتند. مزیت تاریخ نگاری(۲) شیعه بر تسنن، از چند جهت است:

الف. تکیه بر منابع مکتوب، چه آن ها که ـ مانند کتاب سلیم بن قیس ـ عیناً به ترکیب اصلی خود باقی مانده است. و چه منابعی که به ترکیب خود باقی نمانده ولی روایات آن ها در منابع بعدی نقل شده است. بازسازی بعضی از این منابع به کمک آن منقولات، چشم اندازی روشن از تاریخ نویسی در سده های پیشین را به ما می نمایاند. به عنوان نمونه: بازسازی کتاب الوصیه نوشته ی عیسی بن مستفاد بجلی (متوفی حدود ۲۲۰) توسط قیس بهجت

۱- کلام مکداش نسبتاً مفصل است و در آن به کلمات شماری از دانشوران تسنن استناد شده است. ترجمه آن در فصلنامه سفینه، شماره ۳۸، بهار ۱۳۹۲، ص ۵_ ۱۴ آمده است.
۲- تاریخ در سده های نخستین، عملاً آمیخته با حدیث بود، لذا مورخان عمدتاً به نقل اخبار اکتفا می کردند. و بعضی از مورخان سده های دوم تا چهارم به صفت «اخباری» وصف می شدند.

عطار،(۱) بازسازی کتاب الاخبار نوشته ی ابوالحسن علی بن محمد نوفلی (متوفی نیمه ی دوم قرن سوم) توسط رسول جعفریان،(۲) و موارد دیگر.

ب. برخلاف منابع تاریخی تسنن که غالباً در دربارهای حاکمان ستمگران اموی و عباسی نوشته شد و منافع آن ها مورد نظر بود، تاریخ نگاری شیعی، مستقل از آن قید و بندها، حقایق را روشن و شفاف بیان می کند. لذا دست کم به عنوان مکمل قسمت های کتمان شده منابع تاریخی تسنن یا تبیین کننده ی تحریف های آنان باید مورد رجوع قرار گیرد. و این اقتضای روشن علمی است، صرف نظر از دیدگاه دینی و گرایش مذهبی که هر کسی دارد.

این دو عامل، فقط از جنبه ی اخلاق پژوهش به معنی عام آن اهمیت دارد. ولی علاوه بر آن، در نگاه درون دینی به عامل سوم باید توجه کرد:

ج. نگاه امامتی به امامان معصوم علیهم السلام سبب می شود که شماری از حقایق مهم در مورد سیره ی معصومان علیهم السلام و یارانِ وفادارشان، به دست آید.

این گونه نکات، بدون آن نگاه ویژه ی امامتی، هرگز قابل فهم نیست.

به عنوان نمونه، اصلِ اصیلِ

«لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد»(۳)

ص:۱۵

۱- هم متن این کتاب و هم ترجمه فارسی آن به دست راقم این سطور (عبدالحسین طالعی) توسط کتابخانه تخصصی امیرالمؤمنین علیه السلام در مشهد منتشر شده است. در مورد آن، بنگرید به: مقاله قیس بهجت عطار در نشریه آینه پژوهش، شماره۱۲۱، فروردین _ اردیبهشت ۱۳۸۹، ص ۳۰_ ۴۵. و مقاله این بنده در: امامت پژوهی، شماره ۹، بهار ۱۳۹۲، ص ۲۸۳_ ۲۹۴.

۲- چاپ قم، نشر حبیب، سال ۱۳۸۸، ۲۴۴ ص.

۳- این جمله را امام امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می دارد (نهج البلاغه، خطبه ۲). و مضامین مشابه آن در احادیث اهل بیت رسیده است، که در جای خود باید بحث شود.

چشم انسان را می گشاید که گوهر را با خزف یکی نپندارد و برای قضاوت در مورد افراد، به ظاهر بشری آن ها اکتفا نکند. بلکه با تمام وجود بپذیرد که پیامبران و امامان علیهم السلام ویژگی های آسمانی دارند که در رفتار آن ها نمودار می شود. و به راستی و بدون اغراق می توان گفت:

با چنین حسن و ملاحت اگر اینان بشرند

از فضای دگر و آب و هوای دگرند.

آسمانیان ساکن زمین را به گونه ای دیگر باید دید، نه مانند زمینیان اسیر همه گونه حب و بغض و گرایش های گونه گون. (۱)

۸. استاد، مباحث تاریخ اسلام را از حضرت آدم علیه السلام آغاز کرده است. او عقیده دارد که دین اسلام، از آن زمان آغاز می شود، چرا که اسلام چیزی جز تسلیم و عبودیت نیست. و این هدف تمام پیامبران الهی و جانشینان به حق آنان بوده است.

این نقطه ی شروع، تفاوت بسیار دارد با کسانی که اسلام را از آب و هوای عربستان و شرایط اجتماعی و سیاسی جهان در سده ششم میلادی آغاز می کنند. در واقع، در اینجا تفاوت دو دیدگاه، خود را نشان می دهد: دیدگاهی که ریشه و منشأ دین را آسمان می داند، گرچه کاربرد زیبایی در

۱- به عنوان نمونه ای در این اصل، بنگرید به: منشور معرفت، هفت گفتار در تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، سید حسن افتخار زاده، تهران: نبأ، ۱۳۹۲، ۱۳۴ص. ترجمه مقاله پر نکته «فضایل علوی در گذر تاریخ» نوشته علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبایی، به ضمیمه این کتاب عرضه شده است.

زمین دارد؛ و در برابر آن، دیدگاهی که دین را پدیده ای زمینی می داند با لعابی از جنس آسمان.

از سوی دیگر، سلسله جلسات تاریخ اسلام، در نخستین سال های آغاز آن (حدود ۱۳۷۰) پنجاه روز در سال برگزار می شد (یازدهم محرم تا آخر صفر) و در سال های اخیر، حدود نود روز (پنجاه روز به اضافه برنامه هفتگی در طول سال).

بدین جهت، تعداد جلسات این برنامه، افزون از هزار جلسه شده، ولی در سال دهم رسماً به تاریخ حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است.

گوینده به شیوه آهسته و پیوسته، چنین تأخیر ظاهری را پذیرفت، ولی در خلال این همه سال، بر دیدگاه خود تأکید کرده که تاریخ تمام انبیای سلف علیهم السلام، بخشی از تاریخ اسلام است.

۹. با توجه به حجم گسترده کار انجام شده، ما اکنون با دانشنامه ای روبه روییم که در آن، موضوع های زیادی بیان شده است.

محور بحث، ترسیم شجره طیبه نبوت است که از آدم تا خاتم و سپس، از امیرالمؤمنین تا امام مهدی علیهم السلام را در بر می گیرد. این درخت، تنه اصلی دارد و شاخه های اصلی و شاخه های فرعی و برگ و میوه ها و ...با نوآوری هایی که ویژه آن است.

باید اذعان کرد که کار ویرایش و تدوین این سلسله مباحث، بسیار دیر آغاز شده است. اگر از همان آغاز، همزمان با آغاز دروس تاریخ انبیای سلف، گزارش مکتوب آن منتشر می شد، امروز کار ما چنین دشوار نبود. با این همه، تأخیر چندساله، مجوزی برای تأخیر بیشتر به ما نمی دهد.

ص:۱۷

بـدین روی، کـار دشوار تـدوین و ویرایش و مسـتند سازی این سلسـله دروس آغاز شـد، بـدین صورت که تصـمیم گرفتیم هر مقطعی از این دوره طولانی چند هزار ساله برای انتشار آماده شد، منتشـر شود، بدون اینکه به ترتیب زمانیِ این سلسله کتاب ها بیندیشـیم. طبعاً بعـد از گـذشت چنـد سـال ــ که امیـدواریم به درازا نکشـد ــ به سـیری روشن تر و کامـل تر خـواهیم رسـید. انشاءالله.

بدیهی است که بعضـی از مبانی در مقاطع پیشـین به تفصیل بیشتر مطرح شده که در مقاطع آینده به مرور گذرا اکتفا می شود. و پاره ای از این مبانی جنبه نوآوری دارد که نه تنها برای عموم مردم که حتی برای تاریخ پژوهان تازگی دارد. گفتیم که نگاه میان رشـته ای بین تاریخ، عقاید، اخلاق، پاسخ به شـبهات، نقد بعضـی متون و دیدگاه ها و... با تیز بینی های گوینده دانشمند، ابتکـاراتی پدیـد آورده است. لـذا اگر بعضـی از خواننـدگان گرامی در حین مطـالعه مباحث به چنین نکته ای برخوردنـد، باید اندکی حوصله به خرج دهند تا مجموعه کامل این سلسله منتشر شود، آن گاه نظر نهایی خود را بیان دارند.

روشن است که هیچگاه ادعای عصـمت در میان نبوده و نیست. اساساً انتشار این مطالب به شـکل مکتوب ــ در کنار نشـر لوح فشرده این مباحث ــ برای آن است که مجالی برای نقد و بررسی مطالب فراهم آید. لذا از خوانندگان دقیق و ژرف نگر انتظار می رود که موارد خطا، ابهام، اشکال و هر نارسایی دیگری را تذکر دهند تا به دو شیوه شفاهی و کتبی بدان پرداخته شود.

۱۰. به دلیل همین شیوه بیان که در بند ۸ و ۹ توضیح دادیم، در خلال تبیین سیره انبیا و ائمه علیهم السلام، ده ها مطلب مختلف عنوان شده که هر کدام به توضیحی ـ کوتاه یا بلند ـ تبیین گردیده است.

چنان به نظر رسید که آن مطالب به دو گروه تقسیم شود:

الف ـ آنچه مستقیماً به محور اصلی بحث ارتباط دارد.

ب ـ آنچه ارتباط مستقیم به سلسله اصلی بحث ندارد، گرچه در جای خود موضوعی مفید و جالب است.

گروه اول در ضمن متن آمده است، در درون متن یا در پانویس. اما مطالب گروه دوم، به صورت پیوست به پایان هر کتاب انتقال می یابد. بدین سان، از یک سوی، خوانندگان از آن نکات محروم نمی مانند و از سوی دیگر، تبیین محور اصلی بحث، عملی تر می شود. تا زمان نگارش این سطور ـ در آغازین روزهای سال۱۳۹۳ ـ راهی بهتر از این نیافتیم. و اگر در آینده به شیوه ای جدید برسیم، به اطلاع خوانندگان گرامی خواهد رسید، انشاءالله.

۱۱. اینک مجموعه ای به پیشگاه اهل نظر پیشکش می شود، که همچون حله ای تنیده از اخلاص ولائی، و بافته از پژوهش و بی طرفی، که با حوصله و صبری دیدنی، در بستر کاربردی کردن و عمومی ساختن علم شکل گرفته است.

گوینده این کلمات، همواره سخن خود را با دعا برای سلامتی امام عصر علیه السلام آغاز کرده و با دعا برای ظهور حضرتش پایان داده است. و در سطر سطر تاریخ، در پی پاسخ به این پرسش بوده که از دیروز عبرت گیریم برای اینکه بفهمیم امروز ـ در دوره غیبت امام عصر ـ چه باید کرد تا فردا ـ به

روزگار ظهورش ــ شرمنده حضرتش نباشیم و بتوانیم با ایمان صحیح به دوره ظهور، گذر کنیم؟

از دیروز بیاموزیم که امروز وظیفه چیست تا ادا کنیم و فردا نیز در مسیر اطاعت او گام نهیم.

این دغدغه اصلی گوینده است که سال ها او را به این راه کشانده و همچنان، در دهه هشتم عمر، جوان دل و شاداب پیش می برد.

از خدای متعال مسئلت داریم که معرفت ما به امام عصرمان را افزون بدارد، وظیفه ما در برابر حضرتش را به ما بفهماند، و توفیق عمل به آن را نصیب فرماید، و امروز و فردا، ما را خالصانه در رکابش موفق دارد. آمین یا ربّ العالمین.

عبدالحسین طالعی

فروردین ۱۳۹۳

ص:۲۰

مقدمات

الف. نظام خلافت چیست؟

مرحوم مجلسی روایتی را در کتاب اصول کافی نقل می‌کند که برایتان می خوانم.

روایت مستند به امام باقر علیه السلام است که زراره نقل می‌کند.

روایت این است که امام باقر علیه السلام می فرمودند:

«حج النبی صلی الله علیه واله فاقام بِمِنی ثلاثاً یصلی رکعتین...»

پیامبر در حجی که انجام دادند، سه روز در منا ماندند و در آنجا نماز دو رکعتی خواندند، سپس ابوبکر و عمر نیز همان را انجام دادند و عثمان هم شش سال اول به همان شیوه نماز را در منا اقامه می کرد.

بعد از این شش سال در مِنا یک نماز چهار رکعتی خواند. سپس خود را به مریضی زد تا این بدعتش تثبیت شود. عثمان به مؤذن گفت: برو دنبال علی و به او بگو با مردم نماز عصر را بخوان. مؤذن نزد علی علیه السلام آمد و گفت: امیرالمؤمنین عثمان، به تو دستور می‌دهد که نماز عصر را با مردم

بخوانی. حضرت فرمودند: من مسجد نمی روم. تو اذان بگو، ولی من اگر بخواهم نماز بخوانم همان نماز دو رکعتی پیامبر را می‌خوانم. مؤذن رفت و خبر را به عثمان رساند. عثمان گفت: برو به علی بگو به تو مربوط نیست، ما حاکم هستیم و تو هیچ کاره ای. برو به علی بگو همان گونه نماز بخوان که به تو امر شده است، ما گفتیم چهار رکعت، چهار رکعت.(۱)

نکته قابل توجه اینجاست و از این دست نمونه ها می‌توانیم متوجه نظام خلافت بشویم. با توجه به این نکته است که می‌توان حرکت های بعدی در تاریخ را با درک بهتری بررسی کنیم.

اگر ما به عنصر نظام خلافت توجه نکنیم، در رویدادهای تاریخی اسلام ــ مخصوصاً در فهم هدف ابا عبدالله الحسین علیه السلام ــ دچار مشکل خواهیم شد. در قیام سیدالشهدا علیه السلام عده ای عنصر عشق و عاشقی با خدا را مطرح کرده اند، اما بنده در این مباحث روی عنصر خلافت تکیه می‌کنم. می گویم اگر توجه نکنیم که نظام خلافت چیست، هدف امام حسین علیه السلام را نمی‌فهمیم.

نظام خلافت یک حکومت استبدادی نیست، بلکه امر مستقلّ است.

حکومت استبدادی، حکومت زور است، می گویند: حرف همین است که ما می گوییم نه چیز دیگر. اما نمی‌گویند ما جانشین خدا روی زمین هستیم. نمی گویند وظیفه ی شرعی تو همان است که ما گفتیم و تو باید اطاعت کنی.

ص:۲۲

۱- الکافی (فروع)، ج ۴ ص ۵۱۸، کتاب الصلوه، باب الصلوه فی مسجد منی؛ بحارالانوار ج ۳۱ ص ۴۶۷.

در نظام ریاست جمهوری و دموکراسی معمولی، حساب قانون است و رئیس جمهور باید تابع قانون باشد، قانون هم از مجلس می گذرد. در دنیای کنونی روش حکومتی که در بین اکثر جوامع رواج دارد، این است.

در نظام خلافت، شخص خلیفه ـ به ادعای خودش ـ جانشین خداست بر روی زمین. خلافتی که مخصوص است. این مطلب اواسط حکومت عمر تصویب می‌شود و در زمان عثمان اصل می گردد و در زمان معاویه صد در صد می‌شود.

همین طور پیش می آید، یکی پس از دیگری.

به نظر آن ها، خلیفه جانشین خدا روی زمین است، حکم او حکم خداست و هیچ کس در مقابل حکم خدا حق مقاومت ندارد. اگر مخالفت کرد، کافر و مرتدّ و واجب القتل است. و هر کس فرد مخالف را بکشد، باید قصد قربت کند.

در نظام خلافت، سرنخ تمام جامعه به پایتخت خلیفه وصل است و فرمان از همانجا صادر می گردد.

در نظام خلافت، تفسیر قرآن، شکیات و سهویات، حقایق اسلام، از قوانین دینی تا مسائل حکومتی همه در شخص خلیفه جمع است.

مهم نیست که خلیفه بر حق باشد یا بر باطل، نظام خلافت یعنی این!!

مثلاً اگر خلیفه بگوید که نظام خلقت، جبر است و خداوند هر چه دلش بخواهد، می کند ـ حتی اگر جبر باشد ـ کسی حق مخالفت ندارد زیرا خلیفه فرموده اند!!

در این نظام، سخن، سخن خلیفه است، والسلام.

لـذا اگر خلیفه به امیرالمؤمنین علی علیه السـلام دسـتور می‌دهـد برو پیشـنماز فلانـ جا باش و نماز را چنـد رکعتی بخوان، باید اطاعت کند و اگر نرود او را مرتدّ می دانند.

اگر کسی با وضوی خلیفه مخالفت کند او را مخالف دین خدا می دانند، یعنی می گویند: تو چرا آن گونه که خلیفه وضو می گیرد وضـو نمی‌گیری؟ حالاـ خلیفه حق باشـد یـا باطـل، این ربطی به مردم نـدارد. این گونه نظـام نه در سـلطنت است و نه در جمهوری.

توجه داشته باشید اساس اختلاف شیعیان با اهل سنت در همین بحث است.

اصلاً معیار و محور امامت این است. اما این مقام جامع امام و امامت را اهل سنت برای خلیفه می‌دانند. البته ما هم خلیفه را امام و امام را خلیفه می دانیم، با این تفاوت که ما می‌گوییم امام و خلیفه را خدا تعیین می کند، در حالی که اهل سنت تعیین آن را به عهده مردم می دانند.

پس این دیـدگاه دربـاره ی خلافـت و خلیفه را در ذهن داشـته باشـیم که در خلافت خلفاء احکام الهی تغییر می‌کنـد و تبـدیل می‌شود، حرام و حلال به جای یکدیگر اعلام می‌شود.

لـذا عثمـان به مؤذنش می‌گویـد برو به علی بگو ما گفته ایم نماز چهار رکعتی بخوان، همان گونه که امر کرده ایم انجام بـده. توجه داشته باشید که این به شیوه نظام خلافت بر می‌گردد.

بـار دیگر مؤذن نزد حضـرت علی علیه السـلام آمـد و گفت: فرمـان است که نماز بخوانی، حضـرت فرمودنـد نماز نمی‌خوانم. آنگاه عثمان رفت و یک نماز چهار رکعتی خواند.

ص:۲۴

حکومت به معاویه رسید. معاویه به مِنا رفت. ابتدا نماز ظهر را دو رکعت خواند و سلام داد. بنی امیه نگاهی به هم کردند و به افراد قبیله ی ثقیف(که از طرفداران عثمان بودند) هم نظر انداختند. برخی از پیروان عثمان گفتند:

صاحب شما به شما حکم کرده، و به خاطر عدم اطاعت دشمنش- علی- زبان به ناسزا گویی گشود. چطور شد جناب معاویه دو رکعت نماز خواند؟! عثمان چهار رکعت خواند و دشمنانش را در این قسمت سرکوب کرد، اینک تو معاویه بعد از ۲۰ سال آمده ای اینجا و نماز را طور دیگری خواندی؟ چرا مثل عثمان نخواندی؟ اعتراض های زیادی در این جهت رسید.

معاویه گفت: وای بر شما! آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مکان نماز دو رکعتی خواند؟ معاویه در اینجا ظاهر مقدس مآب به خود می گیرد، چون می‌بیند تابع عثمان شدن به صرفه نیست. لذا می گوید: پیامبر دو رکعتی خواند، حتی ابوبکر و عمر هم دو رکعتی خواندند و عثمان هم در شش سال اول حکومتش دو رکعتی خواند، من چه می‌دانم که چرا یک دفعه تصمیم گرفت چهار رکعتی بخواند.

حالا به من دستور می‌دهید که از روش پیامبر و از کار ابوبکر و عمر و عثمان که قبلاً انجام می داده دست بکشم.

گفتند: ما از تو می‌خواهیم همان کاری را که عثمان انجام می‌داد انجام دهی، حال به هر مصلحتی که بوده تو نباید سنت عثمان را فراموش کنی. نمی‌دانیم، به هر حال عثمان این را تثبیت کرده و تو باید اطاعت کنی.

معاویه در جواب آن ها گفت، خیلی خوب، حال که شما اصرار دارید، سنت پیامبر و ابوبکر و عمر را رها می کنیم و آنچه شما می گویید انجام می دهیم، سپس نماز چهار رکعتی خواند.

ص:۲۵

این کار از آن به بعد سنت شد و تا به امروز تمام اهل سنت در مِنا نماز ظهر و عصر را چهار رکعتی می‌خوانند، بر خلاف سنت پیامبر!!(۱)

این قضیه، نمونه ای از تحول و تغییر مفاهیم در آن دوره است.

ب. عدالت و قداست صحابه

وقتی با جزئیات تاریخی آشنا می‌شویم، به ابطال نظریه ی اهل سنت در مورد مقدس بودن تمام صحابه بیشتر پی می‌بریم.

اهل سنت روایت می کنند که پیامبر فرمود:

«اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم».

(اصحاب من همچون ستارگان هستند، به هر یک از این ستارگان که شما اقتدا کنید هدایت یافته اید).

این روایت را اهل سنت جعل کرده اند و به دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داده اند و در کتب حدیثی و کلامی خود آورده اند. با آوردن این حدیث، تمام صحابه را پاک و منزّه اعلام کردند و این مطلب در بین اهل سنت یک اصل شد که همه آن ها خوب هستند و مورد رحمت الهی قرار می گیرند.

همان صلوات و درود که بر پیامبر می‌فرستند، شامل همه صحابه پیامبر هم می کنند، می گویند:

«اللهم صل علی محمد و علی آله و صحبه اجمعین.»

۱- الکافی ج ۴ ص ۵۱۹، بحارالانوار ج ۳۱ ص ۴۶۸.

اما آشنایی با تضاد صحابه، دشمنی شان با یکدیگر_ علی رغم این که اهل سنت سعی بر پوشاندن مسائل تاریخی دارند_ امری مهم و غیر قابل انکار است.

وقتی بعضی مباحث چنین مقدس مآبانه می‌شود، این گونه عنوان می کنند: اگر در صدر اسلام، نزاع ها و اختلافاتی هست، به ما ربطی ندارد، شاید مصلحت چنین بوده است.

می گویند: آن گروه صدر اسلام خیلی با هم اختلاف ندارند، شما در این زمان شلوغش نکنید. آن ها مقدس هستند. شما نباید سخت بگیرید، آن ها همه کارشان درست است. همه خدمتگزاران دین بودند

لذا در این دیدگاه، طلحه و زبیر، عایشه، حضرت علی، امام حسن و امام حسین، مغیرهبن شعبه، ابوذر، مقداد، خالدبن ولید، مروان حکم همه یک شکل هستند جمیعاً! همه شایستگی دارند که از آن ها حدیث نقل شود.

مثلاً این حدیث را از عایشه نقل کردند که پیامبر فرموده اند:

«خذوا شطر دینکم من هذه الحمیرا».

(قسمتی یا عمده دینتان را از همین زن سرخ موی قد کوتاه- عایشه- بگیرید).

مرحوم میرحامد حسین در کتاب نفیس عبقات الانوار، اسناد و مدارک این حدیث را چنان زیبا بررسی کرده و نشان می دهد که تمام اسناد این حدیث همه جعلی و دروغ است. و سلسله رجال حدیث آن همه از دشمنان علی بن ابیطالب علیه السلام بودند. به علاوه محتوای آن، از نظر عقلی مورد قبول نیست، و با قرآن و تاریخ و واقعیات نمی سازد.

حرکت شیعیان در برخورد با اهل سنت این گونه بوده است. عده ای از علمای شیعه در مقام این افتادند که افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلفا را ثابت کنند و یا بگویند ابوذر از خالد مقدس تر است.

سخن یکی از علمای معاصر این است که اصلاً این نحوه برخورد، از موضع ضعف است.

عده ای در مقام این هستند که به اهل سنت بگویند ما شیعیان مسلمان هستیم. و ما را به عنوان یک برادر مسلمان قبول کنید.

سخن آن عالم بزرگ این است که در بحث و مناظره و گفت و گو باید بگویید: شما باید ثابت کنید که این را درست فرا گرفته اید. شما از چه طریق خودتان را به پیامبر وصل می کنید؟ فقه و اصول و کلام و اعتقادات شما را چه کسی گفته است؟ مدرک حقانیت شما چیست؟

شما از کجا ثابت می کنید که پیامبر دست بسته نماز می خواند؟! چرا من باید ثابت کنم دست باز نماز خوانده؟

به چه دلیل آن هایی که با خلیفه همدست بودند، سخنشان صحیح تر از مفید و صدوق و طوسی باشد؟

خط اتصال صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل که قرن دوم و سوم هستند، چگونه به رسول خدا در مدینه متصل می شود؟ آن گاه منِ شیعه وصلش می‌کنم به کلینی از استادش که شاگرد امام هادی است که او از امام جواد و حضرت رضا و امام کاظم و امام صادق و حضرت باقر و امام سجاد و امام حسین و امام حسن علیهم السلام و حضرت علی وصل به پیامبر شد. این اتصال من است.

این اتصالات محکم است و هیچ خللی ندارد. شما چگونه ابوحنیفه را به پیامبر وصل می کنید؟ برخورد عالمان شیعه در اثبات حقایق خود بدین گونه بوده است که دیگران اعتقادات خود را ثابت کنند.

روزی ابن جوزی بر بالای منبر داد «سلونی» سر می‌دهد. او خودش تابع ابوحنیفه نیست، زیرا در کلام و فقه و تفسیر و منطق و ادبیات، دانشمند است. او یک روز بالای منبر هوس کرد ادعای علی وار کند. لذا ادعای «سلونی قبل ان تفقدونی» سر داد. یکی از زنان شیعه که در پس پرده بود از او پرسید: هر سؤالی داشتیم، بپرسیم؟ گفت: بله.

گفت: می‌خواستم بپرسم که سلمان در کجا از دنیا رفت؟گفت در مدائن. پرسید: چه کسی از صحابه پیامبر در مراسم تجهیز او شرکت کرد؟

گفت: مشهور است که علی بن ابیطالب خودش را به مدائن رساند و در مراسم کفن و دفن سلمان شرکت کرد.

پرسید: باز هم بپرسم؟ گفت: بله. پرسید: عثمان کجا از دنیا رفت؟ گفت: در مدینه.

پرسید: چرا علی خودش را به سلمان رساند، ولی به عثمان نرساند؟ آیا علی و سلمان حق هستند و عثمان باطل است یا عثمان حق است و آن ها باطلند؟

ابن جوزی ماند که این تضادّ بین صحابه را چگونه حل کند. وقتی دید گیر افتاده، گفت: خانم! تو با اجازه چه کسی پای منبر ما آمده ای و حرف می زنی؟ اگر با اجازه شوهر آمده ای که خدا شوهرت را لعنت کند که به تو اجازه داده بیایی و حرف بزنی. و اگر بی اجازه شوهر آمدی، خدا لعنت کند خودت را.

ص:۲۹

آن بـانو ادامه داد و گفت: اتفاقاً سؤال بعـدی من این است که عایشه وقتی به جنگ حضـرت علی علیه السـلام در جنگ جمل آمد، با اجازه پیامبر به جنگ علی آمد یا بی اجازه پیامبر؟ اگر با اجازه پیامبر آمده، علی باطل است. و چون علی صـحابه است و مقـدس، نمی توان به او حرفی زد. و اگر بی اجازه آمـده عایشه باطل است. ابن جوزی از منبر پایین آمد و گفت: حق با علی بن ابیطالب بود که گفت: بعـد از من هر کس "سـلونی" بگوید، رسوا می شود. این را گفت و از منبر پایین آمد و تا آخر عمر منبر نرفت.(۱)

عمـده نظر من این است که بدانیم در صدر اسـلام برخوردهای صـحابه نخستین چگونه بوده است. وقتی می‌بینیم صـحابه با چه اهانت ها و توهین هایی با هم برخورد می‌کنند و دشمنی و خونریزی می‌کنند، نمی توان بر روی آن ها چشم بست.

این منطق باطل صوفیه و عرفا است که می‌گویند: «همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کُنشت». ولی چنین نیست، بلکه باید حق و باطـل مشـخص شود، نمی شود گفت که چه عثمـان و چه علی.در بحـار الانوار ج۳۱ صفحه ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۸۲ چندین مدرک در این زمینه ارائه شده است.

پس این چنین نبوده که در صدر اسلام، صحابه همه عادل، مقدس، بی اشکال و.....بوده باشند.

جنـگ هایی که صـحابه با هم داشـتند، دلیل بر این است که یک گروهی حق و گروه دیگر باطل بوده انـد. دو گروه حق هیچ گاه با هم نزاع نمی‌کنند.

پس توجیه این که صحابه همه عادلند و به آن ها کاری نداشته باشیم، سخنی غیر منطقی است.

۱- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۶۴۷

ما در سیر مطالعات تاریخی لازم می‌دانیم که حوادث صدر اسلام، شخصیت ها و موقعیت ها به دقت بررسی شود تا قضاوت صحیح در این زمینه داشته باشیم. این که بخواهیم بر آن وقایع سرپوش بگذاریم، جز فرار از حق و یا مقابله با حق کار دیگری نکرده ایم.

صحابه هم انسان هایی بودند مثل بقیه انسان های طول تاریخ. آنچه یک انسان را از دیگران شاخص می کند، تبعیت از حق و سرسپردن به فرامین الهی و با جان و دل عمل کردن به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

چنین شخصی چه در زمان پیامبر باشد و چه در زمان های بعد، در جایگاه ویژه قرار دارد.

صِرف این که فردی پیامبر را دیده و یا در یک شهر با پیامبر زندگی کرده باشد، ملاک درستی برای زدن مهر تأیید بر روی تمام اعمال و رفتار او نمی شود؛ و این دیدگاه، در نظر عقل و خرد و وجدان پذیر فتنی نیست.

ج. اهمیت شخصیت شناسی در تاریخ

در کتب تاریخی وقتی می خواهند یک رویداد را بررسی کنند، فقط به خود موضوع می‌پردازند و کاری با شخصیت های آن رویداد ندارند که این آدم کیست، چه کمالات و چه نواقص و رذایلی دارد، ویژگی های اخلاقی او چیست؟

در کتب تاریخی به این گونه مباحث کمتر پرداخته می شود. اما به عقیده ما، اگر بخواهیم تاریخ را درست و دقیق بدانیم، شناخت شخصیت افراد رابطه مستقیمی با موضوع تاریخ پیدا می کند.

ویژگی های شخصیتی افراد در پدید آوردن حوادث و رویدادها نقش کلیدی و اساسی دارد.

البته در کتب حدیثی و روایی به این مطلب پرداخته شده است. اما در کتب تاریخی محض، حداکثر در یکی از بخش ها _ آن هم خیلی مختصر و کوتاه _ اشاره می شود. این مطلب از آنجا ناشی می‌شود که در سال های بعد از رنسانس، به حوادث تاریخی تنها از منظر خود واقعه توجه شده است. آن ها می گویند: ما به این کاری نداریم که چه کسی در این واقعه دخیل بوده و یا اینکه چه شخصیتی داشته است، ما تاریخ نگاریم، نه عالم به علم کلام و نه محدّث.

از جلسات آغازین که تاریخ را شروع کردیم، یادآور شدیم که تاریخ اسلام فقط تاریخ شخصیت های اسلامی و رویدادهای جنگی نیست، بلکه تاریخ قرآن، حدیث، کلام، فلسفه، فقه، شخصیت ها و اعتقادات، مجموع این ها تاریخ اسلام است.

هر کسی بخواهد تاریخ اسلام را بداند، باید آگاه به این مجموعه باشد تا بتواند به درستی تاریخ را تحلیل کند. تحلیل گرِ تاریخ اسلام بایستی در ابتدا دیدگاه خود را مشخص کند تا معلوم شود دیدگاهش در بررسی های تاریخی تا چه اندازه مؤثر بوده است.

عموم کتاب های تاریخ اسلام این گونه است که پیامبر در فلان سال جنگیدند، چه قدر غنیمت به دست آوردند، چند تا اسیر گرفتند، با کدام زن ازدواج کرد و غیره تا برسد به حوادث سال بعدی.

مورخ، تاریخ جنگ را می گوید، اما این که چه شخصیتی دست به شمشیر برده، و ویژگی های او را نمی گوید.

ص:۳۲

این شخصیتی که کشته شده کیست؟ جناب جعفر طیار، حضرت حمزه سیدالشهداء کیست؟ آیا آن ها هم در ردیف بقیه ی کشته شده ها هستند؟! مورّخان معمولاً در این موارد سکوت می کنند.

پس بحث اینجاست که تاریخ هنگامی کامل است که شخصیت های تاریخی هم در کنار حوادث و رویدادها به دقت شناسایی شوند. رجوع به کتب حدیث در کنار تاریخ، هم برای شخصیت شناسی و هم برای اعتقاد پروری مفید است.

وضع کتاب های تاریخی محض به گونه ای دیگر است. به طور مثال، طبری در وقایع سال ۳۰ هجری می گوید: در این سال بین ابوذر و عثمان، وقایعی اتفاق افتاد که دوست ندارم بنویسم.(۱) او ماجرای ابوذر و ظلم به او از جانب عثمان را کنار می گذارد. این در حالی است که حوادث مربوط به ابوذر در آن سال ها را مرحوم علامه امینی در بیش از ۲۵۰صفحه آورده است.(۲) چگونه طبری این همه مطلب تاریخی را حذف کرده است؟ حدود ۷۰۰ صفحه شرح حال سلمان است که در کتب تاریخی مختصراً بیان شده، به گونه ای که در کتاب های تاریخ اهل سنت، از کل زندگی سلمان مطلب مهمی وجود ندارد.

علامه عسکری یادآوری می کند که گاهی اوقات در کتب تاریخی اهل سنت، در شجاعت یک قهرمان دروغین مطلب می نویسند، اما حادثه مهم بین ابوذر و عثمان را نادیده می گیرند. این نکته سؤال برانگیز است، که چرا

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۳ و ۲۸۶

۲- ترجمه ی این بخش تحت عنوان «ابوذر به دور از پیرایه ها» منتشر شده است (سید حسین حسینی، تهران: بدر، ۱۳۵۸)

درباره آن هایی که خوششان می‌آید، به آن مفصلی مطلب می‌نویسند، اما اینجا داستان واقعی را رها می‌کنند؟!!

لذا شخصیت شناسی جزء ناگسستنی از تاریخ است و اگر شخصیت ها را نشناسیم، حوادث آنان را نیز نمی توانیم به درستی تحلیل کنیم.

ص:۳۴

بخش اول: آغاز خلافت

چگونگی به خلافت رسیدن عثمان

عمر قبل از مرگش شورایی برای تعیین خلیفه بعد از خودش برگزید که از شش نفر تشکیل می‌شد: علی بن ابیطالب، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر و عثمان.

طلحه و زبیر به حضرت علی علیه السلام رأی دادند. سعد ابی وقاص از همان ابتدا گفت عثمان، چون پسر عموی عثمان بود.

عبدالرحمن بن عوف شوهر خواهرش بود و حق وتو داشت. اگر از اول به عثمان رأی می داد، مناسب نبود. به حضرت علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، امیرالمؤمنین دستش را جلو آورد، ولی عبدالرحمن گفت: به شرط آنکه بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر و سنت شیخین عمل کنی. امیر المؤمنین فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبر را قبول دارم، اما سنت شیخین در اسلام موضوعیّت ندارد و هیچ الزامی در تبعیت از آن ها نیست.

ص:۳۵

عبدالرحمن آن گاه رو به عثمان کرد و همین شرط را به او گفت، عثمان گفت: قبول می‌کنم هر چه شما بگویید. عبدالرحمن گفت: یا علی رقیبت قبول کرده. امیرالمؤمنین فرمودند: قبول کرده باشد. در واقع امیرالمؤمنین از حکومت با تمام مزایایش دست برداشت تا این جمله، سنت شیخین را تثبیت نکند.

چه قدر اسلام و مسلمین در حاکم نبودن امیرالمؤمنین ضررکردند؟ اگر امیرالمؤمنین سنت شیخین را قبول می‌کرد، ضرر آن برای اسلام بیشتر بود و هر کسی عمل آنان را سنت اسلامی بداند، ضربه ای بیشتر به اسلام زده است.

عملکرد عثمان در آغاز خلافت

زبیربن بکار در کتاب الموفقیات از ابن عباس روایت کرده که وقتی عثمان در مدینه خانه اش را ساخت و آن را وسیع کرد، مردم پشت سرش حرف زدند. خبر به او رسید.

روز جمعه بعد از نماز جمعه بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد، بر پیامبر درود فرستاد و گفت: هر گاه خداوند متعال به بنده ای از بندگانش نعمتی می دهد، یک عده حسود نمی توانند ببینند و پشت سر او حرف می زنند. خدا به ما نعمتی نداده که حسودان به آن نگاه کنند. آن خانه ای که ما ساختیم، قصد جمع مال نداریم. مگر چه شده است؟ لازم بود، گرفتاری و رفت و آمد هست، اتاق ها کم بود. ما خانه ساختیم.

ولی یک عده جمع شده اند و می گویند: جناب خلیفه غنایم ما را گرفته، مقدار کمی به ما داده و بقیه را خودش و اطرافیانش خورده اند. بعد مطالبی را که پشت سرش گفته اند می‌گوید. سپس ادامه می‌دهد که یک عده افرادی

ص:۳۶

مثل خودشان را پیدا کرده اند که حرف مردم را تأیید می‌کنند، دور باد، دور باد! بینی شما به خاک، که نمی‌توانید ببینید! بعد از آن شعری خواند.

وقتی چشمش به علی علیه السلام و عمار یاسر افتاد که با هم سخن می گفتند، شروع به کنایه زدن کرد که: آن هایی را که گفتم مردم را تأیید می کنند، این ها هستند. یعنی تمام انتقادات مربوط به خودش را در خانه علی بن ابیطالب علیه السلام خواند و گناه انتقاد کردن را وابسته به حضرت علی علیه السلام و یاران او دانست.

در ضمن به اطرافیانش تلقین کرد که این ها حسودند. به تعبیری به دیگران بگوید این رقیب سیاسی ماست که این حرف ها را می زند وگرنه ما مشکلی نداریم. آن گاه دست هایش را بلند کرد و به دعا گفت: «خدایا تو خودت می‌دانی که من عافیت طلب هستم و می‌دانی که من چه قدر برای سلامتی ایثار می‌کنم. دلم می خواهد همه راحت باشند به من سلامتی بده تا بتوانم کارکنم».

مردم از اطراف حضرت علی علیه السلام پراکنده شدند. عثمان به منزلش رفت.

در این گونه موارد وقتی کسی از مخالفش شکوه می‌کند، عده ای برای شیرین کردن خود دنبال حرف را می گیرند که: چه کسی حرف زده؟ چه کسی خلیفه را ناراحت کرده؟ بگو تا بگیریم و بیچاره اش کنیم و.... و اینجاست که عده ای افراد چاپلوس دنبال فرصت می گردند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند.

ابن عباس همراه مردم رفت. خلیفه به ابن عباس رو کرد و گفت: چه خبرتان است که ما را رها نمی‌کنید؟ دست از ما بر نمی دارید؟ چه شده که شما

ص:۳۷

حریص شده اید دنبال کار ما را بگیرید؟ خلاصه به جانب ابن عباس پرخاش کرد و کلام طولانی شد.

ابن عباس در جواب او گفت: شیطان را از خودت دور کن. این شیطان بر تو مسلط شده که این گونه سخن می گویی. عثمان گفت: کسی که مرا وادار کرد عصبانی شوم و این گونه سخن بگویم، پسر عمویت علی بن ابیطالب است.

ابن عباس گفت: شاید به شما دروغ گفته اند و اخبار کذب رسانده باشند.

عثمان گفت: خیر، آن کسی که این حرف ها را به من گفته، ثقه و مورد اطمینان است.

ابن عباس گفت: کسی که تحریک می کند ثقه نیست.

عثمان گفت: می‌دانی چرا از علی شکایت می‌کنم؟

گفت: نه، ولی تو حرف خودت را می زنی که مردم می‌خواهند انتقام بگیرند.

عثمان گفت: آن کسی که خودش را آماده کرده است که خلافت را از من بگیرد، علی بن ابیطالب، پسر عمویت است که بزرگ ترین مخالف ماست.

در اینجا شایان ذکر است که برادران اهل سنت برای رهایی از بحث هایی که می شود، همواره می‌گویند: گذشتگان همه با هم خوب بودند و اختلاف اندازی ها به گردن نسل های بعدی است. می‌گوییم: خوب دقت کنید! این ها تعابیر عثمان خلیفه سوم است درباره علی علیه السلام. چگونه می گویند که هر چهار خلیفه پیامبر با هم بودند و هیچ اختلافی نداشتند؟

مدارک فراوان موجود است که بین خلفا نه تنها هیچ رفاقتی نبوده، بلکه نهایت دشمنی وجود داشته است، بگذریم از اینکه استعمار گران و

سنگ اندازی مردم روزگاران بعد، قصد سوء استفاده از این اختلافات را دارند.

این برداشت عثمان از علی بن ابیطالب علیه السلام است.

عثمان گفت: اینهایی که به من انتقاد می‌کننـد از بدیُمنی، شومی و کینه علی است. سـپس به ابن عباس گفت: من به تو هشدار می دهم به دو چیز: یکی مراعات اسلام و یکی مراعات قوم و خویشی ما. من گرفتار شما شده ام.

توجه داشـته باشـید یکی از بـدترین حالت های انسان این است که اعمال و رفتار خود را نبینـد، نکبت خود را نفهمد و همیشـه دنبال دشمن خیالی بگردد و فکر کند که آن ها شومی و دشمنی دارند. هر جا در شرکتی یا مدیریتی یا منبری، فردی کم می... آورد، دنبال مقصـر می‌گردد تا تقصـیرها را به گردن این و آن بیندازد. حتی پیشـنماز مسـجدی وقتی می بیند مردم پشت سر او نماز نمی خواننـد، دنبال عوامل بیگانه می‌گردد. تفحّص نمی‌کنـد که شایـد ایراد در وجود خود او باشد. عثمان در ادامه به ابن عباس گفت: به خدا قسم دوست داشـتم این کار دست شما می چرخید، و من یکی از اقوام شما بودم، بعد می فهمیدید که من برای شما بهترم. بعد هم او را قسم داد.

ابن عباس گفت: همان طور که ما را به اسلام قسم دادی، ما هم همان گونه به تو این را می‌گوییم، أن تطمع فینا و فیک عدواً.

در اینجا یک نکته اساسـی درباره ی برخورد امیرالمؤمنین و یارانش نسـبت به عثمان می بینیم و آن این که امیرالمؤمنین با تمام خراب کـاری هـای عثمان، باز از جایگاه نصـیحت و خیرخواهی با او بر می آیـد و راه خیر را نشانش می دهـد تا مشـکلات او بیشتر نشود.

ص:۳۹

ابن عباس می گویـد: من از نزد عثمان خارج شـدم. در بین راه به حضـرت علی علیه السـلام برخورد کردم و دیدم ایشان بسـیار عصـبانی و ناراحت هستند. خواستم به آن حضرت آرامش بدهم، ولی نگذاشتند. دیدم فایده ای ندارد، لذا هم از علی و هم از عثمان کناره گیری کردم. خبر به عثمان رسید که من از علی کناره گرفته ام.

چهره اش عوض شده و خندید و گفت: چرا کم خدمت شما می‌رسیم؟!

«ما اَبطَأ بک عنا».

سپس گفت:

«ان ترکک العود الینا دلیل علی ما رایت عن صاحبک و عرفت من حاله.»

دیدی علی هم مثل من عصبانی است.

ابن عباس می گوید: بعد از این ماجرا هر وقت از حضـرت علی علیه السـلام خبری به عثمان می‌رساندند، او مرا احضار می کرد. و هنگـامی کـه مـن می خواستم بگـویم علی این حرف را نزده یـا این کـار را نکرده، می گفت: آن روز جمعه که او را ترک کردی... یعنی بهانه ای دستش افتاده بود.(۱)

در مجموع عثمان رفتاری خصـمانه با حضـرت علی علیه السلام داشت و هر مشکلی که در جامعه بر اثر بی کفایتی خودش رخ می‌داد، به حضرت علی علیه السلام نسبت می‌داد. امیر المؤمنین علیه السلام هم به شدّت از این کار در رنج بود.

۱- بحارالانوار، ج ۳۱ ص ۴۵۲_ ۴۵۶.

مواردی که حضرت خیلی ناراحت می شد، به منزل می‌رفت و بیرون نمی‌آمد.

عثمان می گفت: تو مردم را تحریک می کنی. امیر المؤمنین علیه السلام برای آن که تحریکات مردم به او نسبت داده نشود، از شهر بیرون می رفت. منطقه ای به نام «یَنبُع» بود که در آن نخلستان هایی داشت و حضرت مشغول آبیاری و رسیدگی آن ها می شد.

دوباره عثمان کسی را می‌فرستاد به دنبال حضرت علی علیه السلام که اگر تو بین مردم باشی به این ها آرامش می‌دهی، چرا بیرون رفتی؟ پس تو عمداً مردم را تحریک می کنی و خودت بیرون می‌روی که دستمان به تو نرسد. باید بیایی در مدینه زندگی کنی. آن وقت حضرت اثاثه و زندگی اش را جمع می کرد و در مدینه اقامت می گزید. یکی دو هفته که می‌ماند، باز عثمان می گفت که مردم را تحریک می کنی. امیرالمؤمنین علیه السلام یک روز سخت عصبانی شدند و به عثمان فرمودند: ما را رها کن. ما را بلاتکلیف گذاشته ای، توی شهر می‌آیم، می گویی برو بیرون، بیرون می‌روم می گویی بیا داخل شهر، آخر تکلیف ما با تو باید روشن بشود. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۴۰)

اواخر دوران عثمان به حضرت علی علیه السلام بسیار سخت گذشت، زیرا عثمان حضرت علی علیه السلام را یک لحظه هم آرام نمی گذاشت.

خیلی جالب است که بعدها به همین خلیفه گفته می‌شد، خلیفه مظلوم. به این عنوان که عثمان را در حالی که قرآن می‌خواند کشتند و خونش روی قرآن ریخت. معاویه می گفت: این قرآنی است که خون خلیفه مظلوم روی آن ریخته است.

ص:۴۱

این در حالی است که طلحه و زبیر و عایشه، عثمان را تشنه نگه داشته بودند و امیرالمؤمنین توسط امام حسن و امام حسین علیهم السلام برای آنان آب می فرستاد. با تمام این اوصاف، بهانه یزید و اطرافیانش در کربلا این بود که گفتند: پدر تو عثمان را تشنه کشته است، می خواهیم انتقام خون عثمان را بگیریم. این داستان انتقام خون عثمان، از شاخصه های مهم تاریخ اسلام است.

در اینجا باید یادآور شوم که مزاحمت عثمان برای امیرالمؤمنین علیه السلام به درجاتی بیشتر از اذیت های پیشینیان با ایشان بوده است. این قسمت از تاریخ خیلی نشان داده نمی‌شود و کمتر به آن توجه می کنند. جمله هایی از قبیل «لولا علی لهلک عثمان»(۱) در دوران خلافت عثمان بارها شنیده شده، اما در محافل و مجالس کمتر گفته می‌شود. اذیت هایی که عثمان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام روا می داشت و خون دل هایی که به آن حضرت می داد، از نکات پنهان تاریخ است. این بی خبری سبب شده خیلی از افراد نسبت به عثمان، آن بغض و عنادی را که با پیش از او دارند، نداشته باشند. البته نمونه هایی از این گونه رفتارها را مرحوم مجلسی، مرحوم مفید و مرحوم کلینی در آثار خود آورده اند.

ابن ابی الحدید در قرن ششم، از زبیربن بکار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که در یک روز تابستان گرم، عثمان کسی را به دنبالم فرستاد. ما نزد عثمان رفتیم، من از شدت گرما لباسم را روی سرم گذاشته بودم. گرمای زیاد را «هاجره» می-گویند که بر اثر تابش مستقیم آفتاب ایجاد می‌شود.

ص:۴۲

۱- الغدیر ج ۸ ص ۲۱۴ به نقل از کتاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی» نوشته عاصمی (محدث سنی)

عثمان یک چوبدستی داشت، نصف عصا، تا اگر خواست ثابت کند و به کسی بگوید که من امیرم و من حق دارم، بتواند با آن به سر و کله دیگران بزند.

در مقابل عثمان پول زیادی بود. دو کیسه پر بود از طلا و نقره. روی تخت تکیه داده بود. به حضرت علی علیه السلام گفت: بیا یکی از این کیسه ها را بردار و برو، شکمت را سیر کن، تو ما را سوزانده ای!! (انتقادات حضرت علیه السلام به او رسیده بود و او حالا می‌خواست با پول، حضرت علی را بخرد، فکر می کرد حضرت از زور گرسنگی و فقر با او در افتاده است. این ادب خلیفه المسلمین است!)

حضرت امیر به عثمان می فرمایند: تو صله رحم انجام می‌دهی و حق قوم و خویشی می دهی؟! اگر این مال ارث تو بود یا کسی به تو بخشیده بود یا از راه حلالی به دست آورده بودی، من یکی از این دو کار را می‌کردم، یا می‌گرفتم و از تو سپاسگزاری می‌کردم، یا نمی‌گرفتم و با نفسم جهاد می‌کردم و خویشتن داری می ورزیدم و از تو قبول نمی‌کردم. ولی اگر مال خودت نباشد و مال خدا و ایتام و ابن السبیل باشد، به خدا قسم نه تو حق داری این را به من ببخشی و نه من حق گرفتن آن را دارم.

عثمان گفت: به خدا سوگند که تو خویشتنداری می کنی و جز این کار دیگری نمی کنی.

خلاصه این که نمی‌شود تو را خرید. سپس بلند شد و با چوبدستی اش به سر حضرت علی علیه السلام زد. حضرت فرمود: من دستش را نگرفتم و او را رد نکردم تا به خواسته اش برسد و به اندازه ای که می خواست بزند، زد.

ص:۴۳

من هم جامه ام را به سرم کشیدم و به خانه ام برگشتم و گفتم: خدایا! بین من و عثمان حکم کن. من تو را امر به معروف و نهی از منکر کردم.(۱)

عثمان چوبدستی خود را که "قضیب" نام داشت، به معاویه داد، بعد از او به دست یزید رسید. نتیجه اش این شد. همان قضیب که به سر امیرالمؤمنین زدند، در مجلس شام، یزید بر لب و دندان حضرت اباعبدالله الحسین می زد.

تفاوت عملکرد عثمان با دو خلیفه پیشین

در ویژگی های حکومت عثمان به مواردی می رسیم که این ویژگی درباره حکومت خلیفه اول و دوم نبود. یعنی شرایط زمان آن ها ایجاب نمی کرد که بدین گونه رفتار کنند. عواملی مانند موقعیت خانوادگی و نزدیک بودن به پیامبر از جهت زمانی و اوضاع اجتماعی سبب شده بود که آن ها نتوانند خیلی از رفتارها را از خود بروز بدهند.

هنوز یکی دو سال از فوت پیامبر نگذشته، جا نداشت که یک مرتبه در وسط شهر مدینه یک ساختمان اشرافی به عنوان کاخ حکومت بالا برد. برای مردمی که نسبت به پیامبر زمان کمتری داشتند، خیلی غیر عادی جلوه می کرد، اما بعد از بیست سال، به تدریج پیرمردها از بین می‌روند و جوان تر ها روی کار می‌آیند. شرایط جهانی عوض می‌شود و رفت و آمدها به گونه ای دیگر می‌شود! چشم عرب های پا برهنه مدینه و اطراف و اکناف آن در همین فتوحات اسلامی، به کاخ کسری و قیصر می‌افتد. جاه و جبروت زندگی آن ها را می‌بینند و با زندگی اشرافی آن ها آشنا می شوند.

۱- شرح ابن ابی الحدید ج ۹ ص ۱۶.

در این زمان اگر خلیفه در مدینه تجدید بنایی کرد و ساختمانش را محکم ساخت به این بهانه که: باید خانه را توسعه بدهیم، مردم رفت و آمد می‌کنند و باید به کارهای مردم رسیدگی شود، شاید خیلی محکم نباشد!! این ها توجیهاتی است که مردم را راضی نگه می دارد.

ولی برای عده ای که سابقه ی زندگی پیامبر را داشتند، این شیوه زندگی غیر عادی بود. زیرا خلیفه جای رسول خدا نشسته و ادعای جانشینی او را دارد. بنابر همان توجیهات. عموم مردم دقت ندارند. ساده لوحانه می گویند: عثمان باید چنین کاری بکند، چرا نکند؟

لذا زندگی اشرافی عثمان به آن سو رفت که عموم مردم مخصوصاً جوانان نیز بی میل به این نوع زندگی نشوند. مخصوصاً اطرافیان خلیفه که اصلاً خودشان دنبال کسب چنین موقعیت اشرافی بودند که اگر خلیفه کمی جاه و جبروتش بیشتر باشد، چیزی هم به آن ها برسد. لذا برای اطرافیان او نه تنها عادی بود بلکه او را تشویق به این امر هم می‌کردند. پس باید طبیعی باشد که وقتی اهالی مصر از "عبدالله بن ابی سرح" و اهالی کوفه از "ولید بن عقبه" (دو والیِ منصوب از طرف عثمان) شکایت می‌کنند، این اعتراض ها عثمان را خوش نیاید و به آن ها جواب سر بالا بدهد.

این یک بحث مهم اجتماعی است، لذا مطالعه دوران حکومت خلیفه سوم مخصوصاً اواخر آن، برای همیشه برای آیندگان مایه عبرت است.

هشدار امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان درباره مروان بن حکم

حضرت علی علیه السلام عثمان را نصیحت می‌کند که تو مرکب مروان مشو.

ص:۴۵

مروان بن حکم از چهره های پلید تاریخ است. بنی مروان به اسلام ضرر فراوانی زدند. مروان بن حکم فردی فضول و بد دهن و هرزه و بد رفتار بود. اما هیچگاه نامزد خلافت نشد. و این سیاستی است که بعضی افراد دنبال می کنند، چون می‌بینند پشت پرده بهتر می‌خورند. آدم های مسئول و شاخص کمتر می توانند از امکانات استفاده کنند، اما عده ای که پشت سر آنان قرار می گیرند به راحتی می‌توانند چپاول کنند و در واقع تمام بهره ها را آنان می‌برند.

مروان در زمان سه خلیفه کاندید خلافت نشد، اما زمینه را طوری کرده بود که بعد از سقوط یزید و بی کفایتیِ معاویه بن یزید، چند صباحی خودش به حکومت رسید.

مسئله این است که در مدینه قیافه مردمی پیدا کرده بود، به طوری که سر جنازه امام حسن علیه السلام به او گفتند: بیا نماز بخوان! ظاهرش را خوب حفظ کرده بود، اما پشت پرده خط می‌داد و هر چه دلش می خواست می کرد.

مروان هست تا روزی که در مدینه در کاخ ولید- ساختمان استانداری ـ حضور دارد و فرمان یزید مبنی بر بیعت گرفتن یا قتل امام حسین علیه السلام می‌رسد. مروان می گوید: حسین بن علی را بکش. و این است که در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«و لعن الله آل زیاد و آل مروان».

بعدها فرزندان این مروان به نام های عبدالملک بن مروان، ولیدبن عبدالملک و یزیدبن عبدالملک...... تا آخرین خلیفه اموی به حکومت می رسند.

در واقع سی سال اولاد مروان حاکم هستند نه اولاد معاویه!

ص:۴۶

حال این مروان با این پیشینه تاریخی، شده همه کاره عثمان، مشاور و گرداننده حکومت اوست. تمام امکانات را هم در اختیار دارد.

حضور افراد بی کفایت و نالایق در حکومت عثمان

با روی کار آمدن عثمان بن عفان، زمام امور مسلمین به دست بنی امیه افتاد. عثمان تقریباً دوازده و نیم سال بر جامعه اسلامی حکومت کرد.

در اسناد و مدارک تاریخی ــ اعم از شیعه و سنی ــ و در فرمایشات ائمه علیهم السلام مخصولاًـ کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام ویژگی های خاص حکومت عثمان بیان شده است.

از نظر مسائل و مشکلات داخلی نا امنی وجود نداشت. جنگ با مسیحیان و یهودیان و کشورهای خارج از محدوده عربی، نسبت به دوران عمر- دوره فتوحات- کمتراتفاق افتاد. هر چه به اواخر حکومت عثمان می رسیم، کشور گشایی و فتوحات کمتر دیده می‌شود.

اما در داخل جامعه ی اسلامی مشکلات به شکل دیگری جلوه می کند. بر مبنای قاعده ی "الناس علی دین ملوکهم"، اخلاق خلیفه و عمّال او به دیگران نیز سرایت می کند.

این امر بسیار دیده شده که اخلاق یک مدیر و یک مسئول به افراد زیر دست هم سرایت می کند. گاهی این انتقال فرهنگ و اخلاق ویژه با اصرار اتفاق می‌افتد و گاهی قهراً منتقل می‌شود. گاهی فاسد، فسادش را با اراده و عمدی به دیگران منتقل می... کند، گاهی هم عملش غیر مستقیم اثرگذار می شود. این طرز رفتار، هم در مجموعه های کوچک و هم در حد کلان آن دیده می‌شود.

حتی در جاهایی که بحث مدیریتی نیست این اثر گذاری دیده می‌شود. بین پیشنماز و مأموم این اثر را می‌بینیم، پیش نماز منظم و با تقوا در گروه نماز گزاران خود اثر می گذارد.

در دوران حکومت خلیفه ی اول و دوم، اخلاق شکم چرانی، تن پروری، شهوت رانی کمتر بروز دارد. حتی گاهی پیش می... آمد که خلیفه از این رفتارها دلخور بشود. این تعصب و تغییر، ربطی به تقوا و دیانت و خدا ترسی ندارد. در نوع رفتار خلفا خصوصاً خلیفه ی دوم، خشونت های وحشتناکی گزارش می‌شود. این تند خویی ها در منابع اهل سنت نیز بیان شده است. حتی امیرالمؤمنین علیه السلام او را به عنوان یک آدم خشن، چموش و سرکش تعبیر می کنند.(۱)

در زمان خلافت عمر وقتی خبر دار می‌شود "ابوهریره" از بیت المال اختلاس کرده- مدتی به عنوان حسابرس در دیوان مالی بحرین کار می کرده(۲)- او را احضار کرده، کتک حسابی می‌زند و از کار برکنارش می کند. تا زمانی هم که عمر بن الخطاب سرکار بود، ابوهریره کاره ای نشد. اما در دوران عثمان دوباره موقعیت و جایگاهی پیدا می کند. ابوهریره نه در زمان

۱- او نخستین کسی بود که تازیانه دست گرفت (طبری، تاریخ الامم والملوك ج ۴ ص ۲۰۹). ابن عباس از ترس عمر سؤالی را دو سال نپرسید (ابن جوزی، تاریخ عمر بن الخطاب ص۱۲۶) برخی از صحابه گفته اند که تازیانه ی عمر از شمشیر حجاج ترسناك تر بود (طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۸۲) ابوهریره گفته در زمام داری عمر کسی حدیث نمی خواند مگر این که از پشتش خونی می آمد (تاریخ ابن عساکر ج ۳ ص ۱۱) شخصی از عمر آیه ای سؤال کرد، عمر به او تازیانه زد (الدر المنثور ج ۶ ص ۳۱۷). این جملات، بخشی از مطالب مورخان اهل تسنن درباره ی خلیفه ی دوم است.

۲- عمر به ابوهریره گفته بود که اموال خدا را دزدیدی؟ (الطبقات الکبری ج ۴ ص ۳۳۵، سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۶۱۲)

پیامبر آدمی بود که بنشیند و تمام حرف های پیامبر را بشنود و نه تا زمان عثمان خیلی اهل حدیث بود. حالا فرصت پیدا کرده، سن او هم بالا رفته، حالا مسند کار فرهنگی قرار می گیرد.

جایی که خلیفه از نظر شخصیتی ویژگی های اخلاقی خاصی دارد که ــ بر اساس کتب روایی و حدیثی ــ تمام همّ و غمّ او دنیایش بوده، طبیعی است در این حکومت، استاندار، والی، پیشنماز، قاضی و..... هم آدم های بی لیاقتی باشند. بنا به همین دلیل، اطراف او، همه جور آدم جمع شده بود.

به عنوان مثال ولید در کوفه استاندار او بود. او در بالای منبر، شرابی که خورده بود، بالا آورد و منبر را نجس کرد.(۱)مردم شکایت به عثمان بردند که ولید مرتکب چنین عملی شده است. خلیفه به جای مجازات ولید، مردم بیچاره را تنبیه کرد!

از این نوع رفتارها، هر چه در حکومت عثمان پیش می رویم، بیشتر می بینیم.

یکی دیگر از ویژگی های حکومت عثمان این بود که خلیفه می کوشید تمام امکانات را بین خویشان خودش- بنی امیه- تقسیم کند. هر نوجوانی که تازه به ثمر می رسید، در منصب وزیر، وکیل، والی... می نشست. تمام بیت المال، تیول خاندان بنی امیه بود و صغیر و کبیرشان به نان و نوایی بی دریغ رسیده بودند.

خلاصه یک حکومت خانوادگی اشرافی، بی انصاف، بی دین و لا ابالی در جامعه ی اسلامی به وجود آمده بود. بعضی از آن ها آن قدر پولدار شده که طلاها

۱- ولید شب شراب خورده و مست بود و صبح آمد در محراب و نماز صبح را چهار رکعت خواند. (الاغانی ج ۴ ص ۱۷۷- ۱۷۶، مروج الذهب مسعودی ج ۲ ص ۳۳۵)

را با تبر می شکستند و تقسیم می کردند. در چنین شرایطی عده ای از مسلمانان در نهایت فقر و تنگدستی به سر می بردند.

آن قدر این اوضاع وخیم است که"اویس قرنی" در دعاهایش استغفار می کند و می گوید: خدایا از این که در جامعه ی ما عده ای از گرسنگی می میرند و عده ای از برهنگی زندگی ندارند و ما در چنین اجتماعی زندگی می کنیم، از تو عذر می خواهم. این دعای "اویس قرنی" در زمان خلیفه است.

گروهی به جهت اعتراض نزد خلیفه آمدند و او را نصیحت کردند، عثمان خوشش نیامد و آن ها را بیرون کرد. آن ها از مصر آمده بودند و از والی آنجا شکایت داشتند. نامه ای هم با خود آورده بودند که به خلیفه بدهند تا از اوضاع و شرایط مطلع شود. عمار یاسر گفت: نامه را به من بدهید تا به عثمان برسانم. عمار یاسر و خانواده اش در تاریخ اسلام چهره ی درخشانی دارند، پدر و مادرش از شهیدان اولیه ی اسلام هستند و آیه ی قرآن در شأنشان نازل شده و از رنج دیدگانِ تراز اول جامعه ی اسلامی هستند.

آن زمانی که عمار شکنجه می شد، عثمان و بنی امیه دنبال عیاشی و خوش گذرانی خودشان بودند. حالا روزگار برگشته و عثمان خلیفه المسلمین شده و عمار، بیکار.

عمار مردی موجّه است. گفت: نامه را من می برم و به دست عثمان می دهم. وقتی نزد خلیفه رفت، او وضو گرفته بود و می خواست به مسجد برود. عمار نامه را به او داد. عثمان نامه را خواند و گفت: این فضولی ها به تو نیامده، چه کسی نامه را به تو داده؟! بعد هم یقه ی عمار را گرفت، او را

بلند کرد و به زمین کوبید و چنان لگدی به شکم عمار زد که شکم او پاره شد و عمار با بدن مجروح از خانه بیرون رفت(۱)

برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با خطاکاران حکومتی

این نکته قابل توجه است که در حکومت حق امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی یک والی یا یک فرمانده یا کارمند در جایی خطا و اشتباه می کرد. اما وقتی ستمدیده خود را به امیرالمؤمنین می رساند و به او خبر می داد، حضرت نه مأمور خود را تقویت می‌کرد، نه پرده پوشی می کرد. و نه جرم او را به عهده می گرفت. در عوض آن والی و نماینده را تنبیه می کرد. مال را از او می گرفت و حق محروم را می داد.

آن گاه از آن ستمدیده عذر می خواست و در انظار مردم می گفت: خدایا من، این آدم را فرستادم در فلان جا که خوب عمل کند، نفرستادم که ظلم کند، خدایا علی را ببخش. با این نوع برخورد، مردمی که به شکایت می آمدند، خوشحال بر می گشتند.

اما در زمان خلفا، وضع به گونه ای دیگر است. وقتی نمایندگان خلیفه و کارگزاران خطا می‌کنند، تازه از سوی حکومت تأیید می شوند و بجای برکناری و عزل، ارتقاء مقام پیدا می کنند.

فرق بین حق و باطل در همین برخورد است و عثمان این گونه عمل می کرد: به جای این که به داد مظلومین برسد، به والی سمت بالاتر می داد و مظلومین را تنبیه می کرد.

ص:۵۱

۱- کتک خوردن عمار به دست عثمان در منابع مختلفی نقل شده است، از جمله: انساب الاشراف ج ۶ ص ۱۶۲ و ۱۶۱، شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۵۰ و ۴۹، الشافی ج ۴ ص ۲۸۹.

بخش دوم: دوران خلافت

برخورد عثمان با مسئول بیت المال

عثمـان وقتی به خلافت رسـید، تعهـد داده بود که "بر اسـاس کتـاب الله و سـنت پیامبر و سـنت شـیخین" عمل کنـد و خیلی به اطرافیانش نپردازد؛ اما عملکرد او به گونه ای دیگر بود.

او بیت المال را بی حساب و برنامه مصرف می کرد. این داستان از دوران عثمان شنیدنی است:

عبداله بن ارقم، کسی بود که در دوران خلافت خلفا، او را به عنوان کسی که سابقه ی خوبی در اسلام دارد می شناختند، زیرا در صدر اسلام از مُکنت خوبی برخوردار بود و شخص محترمی در مکه به حساب می آمد. او را خازن بیت المال کرده بودند و امکانـات و امـوال مسـلمین در دست او بـود. می گفتنـد: او خودش آدم ثروتمنـدی است، پس چشم به مـال بیت المـال نمی دوزد.

ص:۵۳

یک روز عثمان به او گفت: صد هزار هزار (صد میلیون)درهم به من پیش قسط بده.

عبدالله بن ارقم به او گفت: باید رسید بنویسی.

عثمان عصبانی شد و گفت: تو چه کاره ای که به خلیفه این حرف را می زنی و از من رسید می خواهی؟ تو نگهبان پول هستی، حالا از خود من رسید می خواهی؟!

عبدالله که این گونه دید، در برابر مردم حاضر شد و گفت: مردم! من تا حالا فکر می کردم مال شما را نگهداری می کنم، نمی دانستم نگهبان اموال خلیفه هستم.

او این حرف را زد و به خانه اش رفت.

خبر به عثمان رسید، به مسجد آمد، و بالای منبر گفت: ابوبکر قبیله ی خود را بر دیگران ترجیح می داد و هر چه پول داشت به "بنی تَیْم"می داد، عمر هم"بنی عَدِی" را بر کل مردم ترجیح می داد و من هم براساس سنت شیخین عمل می کنم و بنی امیه را بر دیگران ترجیح می دهم. من چه خطایی مرتکب شده ام؟!

سپس گفت: اگر جلوی در بهشت بایستم و بتوانم همه ی بنی امیه را به بهشت ببرم، می برم و بعد خودم داخل می شوم.

بعد ادامه داد: اصلاً مال، مالِ ماست. به دماغ هر کس که می خواهد بر بخورد، بخورد. اصلاً تمام بیت المال، مالِ ماست.

عمار یاسر در آنجا بلند شد و گفت: ایهاالناس! شاهد باشید که حرف او به دماغ من بر می خورد.

ص:۵۴

عثمان گفت: مگر تو اینجا نشسته بودی؟! از منبر پایین آمد، او را با دو پا لگدمال کرد، تا این که عمار از حال رفت. او را در حالی که از هوش رفته بود و چیزی احساس نمی کرد، به خانه امّ سلمه بردند.

مردم این کار را خیلی عظیم و زشت شمردند. عمار آن روز نتوانست نماز ظهر و عصر و مغرب را بخواند. از صبح که کتک خورده بود تا بعد از مغرب به هوش نیامده بود. وقتی به حال آمد گفت: الهی شکر، ما از قدیم در راه خدا اذیت می دیدیم، حالا این اذیت هم در راه خداست.

عثمان خبر دار شد عمار در خانه امّ سلمه است. فرستاد نزد امّ سلمه که چه خبر است؟! در خانه ی تو این فاجر، فاسق تبهکار چه می کند؟

عمار یاسر شخصیت برجسته ی تاریخ اسلام است با سابقه ی درخشان خدمت به پیامبر و پیشرفت اسلام، حالا عثمان او را فاجر و تبهکار می داند. واقعاً عمار فاجر و فاسق است!؟ او امّ سلمه را هم زیر سؤال می برد، که از همسران خوشنام رسول خداست. این ها از زوایای دقیق تاریخ است که باید بدانیم.

عثمان به امّ سلمه گفت: عمار را از خانه ات بیرون کن. امّ سلمه گفت: به خدا قسم یاد می کنم گروهی برای توطئه علیه تو، در خانه ی من نیستند. فقط عمار و دو دخترش در منزل من هستند که از او پرستاری می کنند. دست از ما بردار و برو زور و قدرت خود را جای دیگری که می خواهی، قرار بده. عمار را که به این گونه مجروح کرده ای، حالا دستور می دهی از خانه ام بیرون کنم؟! امّ سلمه گفت: این صحابه ی پیامبر است که از دست تو جان می دهد و جانش را کف دست گرفته تا اشتباهات تو را درست کند، آن وقت تو او را به این روز درآورده ای؟!

ص:۵۵

عثمان دید قافیه را باخته است. امّ سلمه را هم از دست داده و کار را خراب کرده است. فرستاد دنبال طلحه و زبیر که عمار را از من راضی کنید. این ها نزد عمار آمدند، ولی عمار آن ها را راه نداد و آن ها برگشتند و خبر را به عثمان رساندند.(۱)

عمار یاسر کیست؟

خداوند در مورد عمار یاسر می فرماید: «الّا مَن اُکره و قَلبه مطمئن بالایمان»(۲)

پدر و مادر او اولین شهید در راه اسلام هستند. قریش با شکنجه های خود، این زن و مرد را آزار دادند و آن ها را به آتش انداختند. عمار این ها را دید و وقتی نوبت او شد، گفتند: از اسلام برگرد. او به ظاهر، از خدا و رسول برگشت. او را آزاد کردند. وقتی عمار نزد پیامبر رسید، شرمنده بود که چرا من مثل پدرم کشته نشدم و مجبور شدم خلاف میل باطنی ام حرفی بزنم که اصلاً قبول ندارم. آیه ی قرآن نازل شد، نه تنها درباره ی یاسر و سمیه، بلکه در حق عمار که ایمان در قلب او محکم است، گرچه به ظاهر تقیه کرده است. عمار با این آیه سرافراز شد.(۳)

۱- بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۱_ ۴۸۳.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۱۰۶.

۳- تفسیر قمی، ج ۱ ص ۳۹۰.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بارها درباره ی عمار فرمودند:

«عمار مع الحق و الحق مع عمار، یدور مَعَهُ حیث دار»(۱)

احادیث فراوان، از این دست در کتب اهل سنت موجود است.

در موارد دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عمار را گروه ستمگر می کشند.۲

در جنگ صفین همه مواظب بودند که عمار توسط آنان کشته نشود. عاقبت عمار در رکاب امیرالمؤمنین کشته شد. ولوله ای در لشکر معاویه افتاد. عده ی زیادی بر گشتند و به معاویه گفتند: ما گروه ستمکار شده ایم که عمار را کشتیم. معاویه به عمر و عاص گفت: فکری کن که چه کنیم.

گفت: کاری ندارد، قضیه را بر می گردانیم و می گوییم علی بن ابی طالب عمار را به میدان جنگ آورد، پس او قاتل است، نه ما که او را کشتیم!

حالا خلیفه ی مسلمانان چنین شخصیت عظیمی مثل عمار را، فاجر و فاسق می داند.

به هر حال، بعد از مدتی حال عمار بهتر شد. به مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد. خبر فوت ابوذر را در "ربذه" به عثمان دادند که عده ای از مسافرین او را دفن کردند و تنها و غریب در بیابان جان داد. عثمان گفت: انا لله و انا الیه راجعون، خدا ابوذر را رحمت کند.

۱- بحار ج ۴۴ ص ۳۵، علل الشرایع ج ۱ ص ۲۲۳، رجال کشّی ج ۱ ص ۱۲۷، اسدالغابه ج ۴ ص۴۶. بر این اساس، حضور عمار در صفین در سپاه امیر المؤمنین علیه السلام معنایی خاصّ یافت. در این مورد، قصه ی ابو نوح با ذوالکلاع بسیار خواندنی و مهم است. بنگرید: وقعه صفین ص ۳۳۳_ ۳۳۶، شرح ابن ابی الحدید ج ۸ ص ۱۶_ ۲۰ ۲. وقعه صفین ص ۳۲۴ و ۳۲۶ و ۳۴۱، کفایه الاثر ص ۱۲۲.

عمار گفت: خدا رحمت کند ابوذر را که از رنج و آزار و اذیت ما راحت شد.

عثمان، صدای عمار را که شنید، گفت: تو اینجایی؟ فکر کردی من از تبعید ابوذر پشیمانم؟

عمار گفت: نه، چنین فکر نکردم، اصلاً گمان هم نکردم که تو پشیمان شده ای.

عثمان گفت: عمار! تو را هم جای ابوذر می فرستم. تا زنده باشم این کار را خواهم کرد.

عمار گفت: اشکال ندارد، هر کاری دوست داری انجام بده.

(خوب در تعبیر صحابه ی پیامبر در آن زمان دقت کنید. مقایسه کنید با سخنان ناسنجیده که در زمان ما می گویند، که دوران شکوفایی صدر اسلام، دوران شایسته سالاری بوده، اوضاع خیلی خوب و مناسب بوده است. برویم از عمار یاسر بپرسیم که به عقیده ی تو، زندگی در دوران عثمان چگونه بود؟!)

عمار با صراحت و شجاعت با عثمان حرف می زند. عمار گفت: با درندگان بیابان همنشین باشیم، برایم بهتر است از این که با تو در مدینه باشم. (یعنی اگر می خواهی، مرا به ربذه تبعید کن).

جناب عمار برای تبعید آماده شد. قبیله ی بنی مخزوم خدمت حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند: یا علی! عثمان می خواهد صحابه ی پیامبر را به ربذه تبعید کند. همان ابوذر بس است که در "ربذه" بمیرد، عمار چرا باید برود؟ امیرالمؤمنین را با خودشان نزد عثمان بردند. حضرت علی علیه السلام

از عثمان تقاضا کرد که بر تبعید عمار اصرار نکن و نگذاشت عمار را تبعید کند.(۱)

این است برخورد با همان عمّار که پیامبر فرموده بود:

"عمّار مع الحق و الحق مع عمار، یدور معه حیث دار"

(عمار با حق است و حق با عمار، هر جایی که باشد).

نامه ی عثمان به معاویه

عثمان نامه ای به معاویه نوشت و آن را توسط ابی جهم- که از دشمنان حضرت علی بود_ برای او فرستاد. در حالی که مصریان در منطقه ی "ذی خَشَب"_ نزدیک مدینه _ جمع شده بودند. می گوید: این نامه را در یک پارچه پیچیده و آن را در غلاف شمشیرم گذاشته بودم. از حاشیه ی جاده در نصفه های شب در محل خاصی، دیدم کسی روی الاغ سوار است، دو نفر هم کنار الاغ راه می‌روند.

وقتی پیش رفتم، دیدم علی بن ابیطالب از ناحیه ی بیابان می‌آید. به من گفت: بایست، من نایستادم. سخنش را شنیدم که گفت: کجا می روی؟ گفتم: می‌روم بیابان. حضرت فرمودند: در غلاف شمشیرت چیست؟

به علی گفتم: دست از شوخی هایت بر نمی‌داری؟

(یکی از چیزهایی که شهرت داده بودند و میان همگان پخش کرده بودند، این بود که علی ابهت رهبری ندارد. قیافه ی اخمو و عصبانی که لازمه ی حکومت است، ندارد. حتی می گفتند: علی گاهی مزاح و شوخی

۱- بحارالانوار، ج ۳۱ ص ۴۸۲ نقل از مجالس شیخ مفید.

می کند. این چنین پخش کرده بودند که حتی کسی هم که حضرت را ندیده بود، می گفت علی زیاد شوخی می کند.

حال من به عنوان تـذکر اخلاقی می گویم: مواظب باشید برای کسی لطیفه و حکایت زشت در نیاورید، اسم کسی را به بدی منتشر نکنید، کسی را بر سر زبان ها نیندازید که بعد نتواند سر خود را در جمع بلند کند. این کار، کار بسیار زشتی است.

اگر ماجرایی یا حادثه ای را در جایی از کسی دیدید، نقل نکنید. مثلاً کسی در جایی اشتباهی مرتکب شده، وقتی خبر پخش شد، نتیجه این می شود که دیگر کسی سراغ این خانواده نمی‌رود. مثلاً پسر همسایه در محل بد رانندگی کرده، این لغزش های مردم را سر زبان ها نیندازید. چون وقتی افتاد بقیه ی مردم تشدیدش می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام، آدم اخمو، عصبی، از خود راضی نبود، اما سر زبان ها افتاد که علی خیلی مزاح می کند.)

خلاصه در بیابان حضرت جلوی او را گرفت، و او گفت: دست از شوخی برنمی داری؟

بعد حضرت شمشیرش را گرفت و از غلاف آن کاغذ را درآورد. این یکی از برخوردهایی است که عثمان در عین این که می خواست جواب مثبت بدهد؛ اما با معاویه و مروان و بنی امیه چنین داد و ستدی داشت.

نصیحت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عثمان

یک نکته مهم در پیدایش لغات و کلمات این است که گاهی کلمه ای در یک جا وضع می‌شود که اختصاصی به همان مکان و همان افراد دارد. حال گروه دیگری می‌آیند و از این کلمه در معنایی دیگر بهره می گیرند. پس لغت، اول

در بین یک خانواده شایع می‌شود، سپس عموم مردم مورد استفاده قرار می دهند. مثلاً خانواده ای می گویند: برویم "فی فی" بخوریم، در حالی که این لغت مثلاً در بین مردم منظور پرنده ای زیبا بوده، اما این ها کم کم اصطلاحشان عوض می‌شود.

حال اگر ما بخواهیم ادبیات این قوم و مردم را نگاه کنیم، باید ببینیم زمان صدور این کلمه کِی بوده است؟

این مقدمه را به این جهت بیان کردم که توجه داشته باشیم تمام روایات و آیات را باید با توجه به زمان آن، درست معنا کنیم. اگر زمان را از آن بگیریم خیلی از مسائل معنا ندارد.

از آن جمله کلمه ی امام است. مثلاً در روایات داریم: امام المسلمین، خلیفه المسلمین.... پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در غدیر خم فرمودند:

«ثلاثه لایغلّ علیهنّ قلب امرئی مسلم: اخلاص العمل لله و النصیحه لأئمه المسلمین واللزوم لجماعتهم.»(1)

سه چیز است که دل مسلمان بر آن ها خدشه دار نمی شود: اول اخلاص عمل برای خدا، دوم: نصیحت برای ائمه ی مسلمین، یعنی چه؟ یعنی خیر خواهی برای آن ها. سؤال این است که یعنی امام صادق علیه السلام را نصیحت کنم؟ امام رضا علیه السلام را نصیحت کنم؟ این ائمه ی مسلمین را بر اساس دعای افتتاح معنا کنیم یا در خطبه ی پیامبر در غدیر؟ معنای آن در خطبه‌ی پیامبر صلی اله علیه وآله وسلم یعنی پیشوایان مسلمانان. هر کس در جامعه پیشوایی و مدیریت دارد، یک عده مسلمان پشت سر اویند و اختیار عده ای در دست اوست، او پیشوای آنان است.

۱- امالی شیخ مفید، مجلس ۲۳ حدیث ۱۳ ص ۱۸۷.

اما در دعای افتتاح وقتی حضرت ولی عصر علیه السلام می‌فرمایند: و صلّ علی ائمه المسلمین علی بن الحسین ـ تا آخر جمله، این کاربرد در دعای افتتاح، اصطلاح است. در حالی که در حدیث پیامبر، لغت مورد نظر است.

فرض کنید کلمه ی "فی فی" اصطلاح غذای خوشمزه باشد و خود کلمه ی فی فی مثلاً اسم پرنده ای باشد؛ بدون در نظر گرفتن زمان گوینده و شرایط گفتار، در معنا کردن دچار مشکل می‌شویم.

علت بسیاری از اختلافات در برداشت های اسلامی اینجاست که توجه نمی شود گوینده در چه شرایطی و در چه زمانی آن را بیان کرده است. پس باید دید لغت را در چه مرحله ای گوش می کنیم: قبل از لغت شدن، مرحله ی لغت عامه شدن و یا مرحله ی اصطلاح شدن.

کلمه ی امام به معنای اصطلاحی امروزه، تقریباً از دوران امام سجاد علیه السلام به بعد است که اصطلاح می‌شود. مرحله ی لغت شدن آن بیشتر در دوران پیامبر و حضرت امیر است.

اصل ریشه ی آن هم از "أمَّ یَؤُمُ" است یعنی قصد کردن و تصمیم گرفتن. انسان، چیزی را که پیش رو دارد، برای رسیدن به آن تصمیم می گیرد. از این رو کسی که جلو می‌ایستد می‌شود أمام.

یکی از کارهای اساسی در تفسیر و فقه و منطق، توجه به ریشه ی لغات است، مخصوصاً لغات عرب. حالا می‌خواهم فرمایشات امیرالمؤمنین را برایتان تعریف کنم. قضیه از این قرار بود که مردم از حضرت امیر علیه السلام خواستند که: یا علی برو با عثمان سخن بگو.

خوب یک اساس دستور پیامبر صلی الله وآله وسلم است که فرمود:

«والنصیحه لأئمه المسلمین»

ص:۶۲

حال پیشوای مسلمانان کیست؟ می گوییم در کدام اصطلاح؟در اصطلاح شیعیان، امام المسلمین فقط ائمه اطهار هستند. اما در اصطلاح لغوی، امام یعنی پیشوا، چه حق و چه باطل؛ لذا در قرآن تعبیر "ائمه نار" داریم(۱).

پیشوایانی داریم که مردم را به جهنم می‌برند (ائمه یدعون الی النار) و پیشوایانی داریم که به روشنگری دعوت می کنند:

«لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم»(۲)

در عین حال در همان اصطلاح شیعه، امام به معنای وصی پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و به عنوان دوازده امام جا افتاده است، هر جا بگویید امام زمان علیه السلام، معلوم است چه کسی را می گویید.

وقتی قرآن می‌فرماید:

«اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فأتمهّن قال: انی جاعلک للناس اماما........»(۳)

امام مردم، حضرت نوح و ابراهیم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه ی طاهرین هستند.

به حضرت عیسی علیه السلام "امام مردم" نمی گویند. حضرت موسی علیه السلام امام بنی اسرائیل است و امام همه ی مردم نیست؛ ولی امام صادق علیه السلام "امام للناس" است. این یک اصطلاح دقیق شیعه در کلمه‌ی امام است.

گروهی از مردم شکایت از عثمان به حضرت علی علیه السلام بردند و از ایشان خواستند که با عثمان سخن بگوید.

۱- سوره ی قصص آیه ۴۱

۲- سوره ی ابراهیم، آیه ۱

۳- سوره ی بقره، آیه ۱۲۴.

حضرت نزد عثمان می رود و به او می گوید: «مردمی که مرا فرستاده اند، از من خواسته اند مسائل بین آن ها و تو را روشن کنم. به خدا قسم نمی‌دانم تو چه می گویی؟ به تو چه بگویم که نمی دانستی در حالی که همه را می‌دانی. آنچه ما دیدیم، تو هم دیدی، آنچه ما شنیدیم تو هم شنیدی. تو با پیامبر مصاحبت داشتی همان طور که ما همراه پیامبر بودیم. جناب عثمان! مواظب باش از قافله عقب نمانی. پسر ابی قحافه و پسر خطاب برای عمل کردن به حق سزاوارتر از تو نیستند، آن ها گوی سبقت را ربودند و خوشنام تر از تو هستند. به چه دلیل خودت را بد نام می کنی؟ فهم و شعور تو از این ها بیشتر است، چرا کار را خراب می کنی؟»

با همین کلمات ممکن است کسی استدلال کند که حضرت امیر علیه السلام، ابوبکر و عمر را در رفتارشان تابع حق می‌دانست. اما معلوم باشد که حضرت امیر علیه السلام با چه کسی سخن می گوید، و آن عمل حق چیست؟ نکته ی اساسی که باید بدانیم، این است که گاهی کسی در مقابل حق می‌ایستد، در حالی که جامعه هنوز با معیارهای حق آشناست، او که نمی تواند صد در صد با تمام سنت های قدیمی دربیفتد.

تظاهر به کارهای خوب کرده بودند که بتوانند به پشتوانه ی آن حق امیرالمؤمنین علیه السلام را ببرند. مگر می شد از روز اول کاخ بسازند؟

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام، در مقام احتجاج، همان اندک کارهای مثبت و ظاهر سازیِ پیشینیان را به عثمان می گوید و به یادش می آورد: با این که کارهای بد زیاد داشتند، تو کارهای خوب آن ها را کنار گذاشته ای و به کارهای بد آن ها عمل می کنی؟ مگر تو بر دوش آن ها سوار نشدی تا به خلافت برسی؟! اگر قرار بود این قوم و خویش بازی و بلعیدن بیت المال را

انجام دهی و بـه شــیوه ی ابـوبکر و عمر عمـل نکنی، خـوب تـو هـم مثـل مـن، آزاد مردانـه می گفـتی عمـل نمی کنـم. تـو، به عبـدالرحمن بن عوف قول دادی،که بر اساس کتاب الله و سـنت پیامبر و سـنت شـیخین رفتار کنی. چطور شـد همه را زیر پایت گذاشتی؟!!

بعد حضرت کمی بیشتر به او بها می‌دهند و می‌فرماید:

«انت اقرب الی رسول الله صلی الله علیه و آله»،

تو از ابوبکر و عمر به پیامبر نزدیک تری و قوم و خویشیِ تو با پیامبر، بیشتر است، عثمان!(۱)

تو با خدیجه نسبت داری، دخترهای خواهر خدیجه همسر تو هستند.

حضرت می خواهند عثمان را وادار کنند که به سنت و آداب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل کند.

از مجمـوعه ی تعـالیم، یـک چنیـن حرکـت بر می آیـد. یعنی گر چه دشـمنت حـاکم باشـد، اگر نیکـو سـخن گفتن بـا او خیر مسلمانان را در بر داشته باشد، او را نصیحت می کند و برایش خیر می خواهد.

(این رفتار را مقایسه کنید با کار گروه های شورشی که به درِ خانه عثمان می ریزند. منش و خط مشی ائمه علیهم السلام چنین نیست. خط خلافت،

۱- ابـوبکر و عمر دخترشـان نزد پیـامبر بـود، ولی پیونـد نسـبی و خـانوادگی نداشـتند. حضـرت خـدیجه کـبری سـلام الله علیها خواهری داشت که زن هنـدبن ابی هـاله بود. او فوت کرد، خواهر حضـرت خـدیجه سـلام الله علیهـا آن هـا را بزرگ می کرد. وقتی خدیجه همسر پیامبر شد این دو دختر را با خود به خانه ی پیامبر آورد. این دو تن، دختر خوانده (ربیبه) پیامبر بودند و در خـدمت ایشـان بزرگ شدنـد، به نـام هـای رقیه و ام کلثوم. پیامبر دختر ها را عروس کرد و از مکه به مـدینه تشـریف آوردنـد. شوهر رقیه فوت کرد و او در مکه تنها ماند. راهی مدینه شد. عثمان با رقیه ازدواج کرد. این دختر با خدیجه پیوند نسبی داشت و با پیامبر قوم و خویش بود و با پیامبر از طریق همسرش پیوند دارد.

ظلم و ستم می کنند، شورشیان در محاصره، جنایت جنگی مرتکب می شوند، اما بزرگواری ائمه در هر حال حتی در برخورد با دشمن منحصر به فرد است.)

تعابیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام ما را وادار می کند که به سرعت رد نشویم: «به خدا سوگند تو از نابینایی به بینایی درنیامدی، تو همه چیز را می دانی. تو از جهل به علم در نیامدی. من می خواهم به تو یادآوری کنم، نه اینکه تو ندانی. راه ها روشن است و پرچم های دین استوار. این کارهای خلاف را که می کنی، واقعاً نمی دانی که غصب مال مردم حرام است؟ تو نمی دانی توهین به مسلمان حرام است؟ تو نمی دانی که "عبدالله بن ابی سَرح" جنایت کار است؟

تو می دانی و بی خبر نیستی و دستور خدا را هم می دانی که اگر حاکم نماینده ای را به جایی بفرستد و بعد بفهمد او ظالم است، اگر تنبیهش نکند و بر کنار نگذارد، حاکم در جرم والی شریک است».

(یعنی امیران در رفتار مأموران شریکند مگر اینکه خبر نداشته باشند. در بسیاری از موارد پیش می آمد که دست مأموران حضرت علی علیه السلام خط می خورد و خطایی مرتکب می شدند. اول که انتخاب می شد، فردی ظاهر الصلاح بود، سوء سابقه نداشت. ولی وقتی در محل خدمتش می رفت، هوس دیگری می کرد. تا وقتی در مدینه بود، غذایش نان جو و ماست و خرمای پوسیده بود. ولی وقتی به شامات و مصر می رفت، غذای بهتری می خورد، تازه هوس می کرد به ناموس مردم تجاوز هم بکند. خبر به امیرالمؤمنین می رسید. وقتی خبر قطعی می‌شد یک لحظه هم به او مهلت نمی داد. رسوایش می کرد، احضارش می کرد و اگر باید او را شلاق بزند، این

کـار را انجام می داد. هر حکمی که در حقش صادر شـده بود، در انظار مردم بود. می فرمود: ای مردم! من او را نفرسـتادم که ظلم کند، حالا که خیانت کرده این سـزای اوست. توجه شود که در مورد کارگزاران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، شرط انتخاب آن ها عصمت نیست. کافی است که به حسب موازین ظاهری، افراد خوبی باشند).

برگردیم به بحث: امیرالمؤمنین، عثمان را نصیحت می کردنـد که: «بدان، برترین بندگان در نزد خدا آن پیشوای عادلی اسـت که خود هدایت یافته و هدایت گرِ دیگران است، سـنت معلومه ای را اقامه کند و بدعت ناشـناخته ای را بمیراند. اگر کسی این کار را کرد امام عادل است، او افضل بنـدگان خـداست. بـدترین مردم کیست؟ می خواهی افراد شـر را پیدا کنی؟! آن پیشوای ستمگری است که هم به گمراهی می انـدازد و هم خود به گمراهی افتـاده است. سـنت برگرفته از رسول خـدا را می میرانـد و بدعت متروکه را زنده می دارد.

من از رسول خـدا شـنیدم که می فرمود: روز قیـامت پیشوای سـتمگر و امـام جائر را می آورنـد در حالی که هیـچ یار و یاوری نـدارد و هیـچ کس هم نیست که عذر او را توجیه کند، و او را در جهنم می اندازند. در وسط جهنم مانند سـنگ آسـیا که می چرخاند، او هم می چرخد و در قعر جهنم به زنجیر کشیده می شود.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«و انی اُنشـدک الله، تو را به خـدا قسم می دهـم، ان تکونَ امـامَ هـذهِ الامّة المقتول فأنّه کان یقال: یقتل فی هـذه الاُمه امام یفتح علیها القتل و القتال الی یوم القیامه»(۱)

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۴، بحارالانوار ج ۳۱ ص ۴۸۸_ ۴۸۹.

اصل ریختن به درِ خانه ی حاکم و شورش کردن و پیشوا را کشتن، عمل زشت و ناروایی است. پیشوایی را که یک ملت او را قبول کرده ــ اینجا کار به حق و باطل عثمان ندارد- اما به این شیوه او را بکشند، عمل ناروایی است.

امیرالمؤمنین به عثمان می فرمایند: بیا این کار را رسم نکن. کار خطا و باطل اگر رسم شد، دیگر بین حق و باطل فرقی گذاشته نمی شود.

(حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام نایب الامام نمونه است، بخاطر این که تمام امور رسید به مرز ترور عبیدالله بن زیاد، ولی حضرت مسلم علیه السلام این کار را نکرد و گفت. الایمان قیّدالفتک(۱). من او را نمی کشم تا این حقه بازی ها رسم نشود. اگر این کار ترویج پیدا کرد، هر گونه عملیات تروریستی و هر گونه اقدام ناجوانمردانه تثبیت می شود. وقتی آدم، عمل باطلی را تصویب کرد، بعد مجبور است پایش بایستد.

مثال: معاویه به سمره بن جندب دستور داد: برو بالای منبر و بگو این آیه ی قرآن در شأن قاتل علی علیه السلام است:

«و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد»(۲)

گفت این کاری که ابن ملجم انجام داد، مصداق آیه ی شریفه ی ذکر شده است. بدین صورت حق و باطل را با هم درآمیخت).

مبارزه و جنگ در اسلام برنامه و شرایط دارد. اگر در میدان جنگ هستی به قانون "الحرب خدعه" عمل کن. ولی اگر جنگ بیرون میدان است و دشمن در خانه اش راه می رود، حق ترور او را نداری.

۱- بحار الانوار ج ۴۴ ص ۳۴۴.

۲- سوره ی بقره، آیه ۲۰۷.

بله! گاهی از قبل به او اعلام شده که تو در دادگاه ما محکومی و واجب القتلی، هر جا تو را یافتیم، می کشیم. در این صورت، وضع مشخص است. لذا پیامبر در فتح مکه گفتند: این شش نفر واجب القتل هستند، هر کجا که آنان را یافتند.(۱) این خبر به گوش آن ها رسید، فرار کردند، دور زدند و باز آمدند.

اما این که یک مرتبه بخواهی ترور کنی، بدون هیچ تشخیصی، مجاز نیست.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به عثمان می فرمایند: این را رسم نکن که عادت بشود و بعدها بگویند: در این امت، امامی- پیشوای مردم- کشته شد که قتل به روی او باز شد تا روز قیامت، آن گاه امور امّت بر همه مشتبه شود و فتنه ها تثبیت شود و حق را از باطل و باطل را از حق تشخیص ندهند. کاری نکن که اوضاع به هم بریزد، و مردم نفهمند حق کجاست و باطل کجاست؟!

بابی انت و امی یا امیرالمؤمنین، جانم به فدایش که چه زیبا روشنگری می فرماید. بعضی کارهای کوری که گاهی در بین مردم انجام می شود و باعث فتنه ای در آینده می شود، آن را جلوی چشم همگان ترسیم می کند.

سپس نصیحت خود را این گونه ادامه می دهند.

۱- بحار ج ۳۱ ص ۴۸۹ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدیدج ۹ ص ۲۶۱ شرح ابن میثم البحرانی ج ۳ ص ۳۰۲

«فلاتکوننّ لمروان سیّقه یَسُوقُکَ حیثُ شاء بَعدَ جلال السنّ وَ تقضی العُمرُ»(۱)

تو مرکب مروان نشو، پیر شده ای، باید تجربه داشته باشی.

چه قدر بزرگواری می خواهد که حتی دشمن و رقیب خود را نصیحت کند که او به ابتذال بیشتر کشیده نشود.

آن وقت عثمان به حضرت امیر علیه السلام گفت: برو با مردم سخن بگو، تا به من مهلت بدهند که جبران کنم.

حضرت فرمودند: من بروم از مردم مهلت بگیرم که چه؟ مردم مدینه مهلت نمی خواهند، از همین جا شروع کن، اصلاح را از همین حالا اقدام نما.

در تمام این برخوردها، حضرت امیر علیه السلام حتی یک کلمه، عثمان را تأیید کرده است؟!

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۶۴.

بخش سوم: منا شده امیرالمؤمنین علیه السلام

مقدمه حدیث مناشده

مباحثی بیان شد مبنی بر اینکه اگر در شناخت حوادث تاریخی، ویژگی ها و شخصیت افراد بازنگری نشود، نمی توان صورت درستی از رخدادهای تاریخی را ارائه کرد. اکنون به بررسی شخصیت وجودی حضرت امیر علیه السلام می پردازم.

یکی از روش هایی که در گذشته برای اثبات حقانیت سخن یک فرد مرسوم بوده، "منا شده" بوده است. منا شده در لغت به معنای سوگند دادن طرف مقابل است به این که حرف های او درست است یا نه.

امیرالمؤمنین علیه السلام یک احتجاج و منا شده در برابر جماعتی از مهاجرین و انصار دارند که به آن می پردازیم.(۱)

ص:۷۱

۱- بحار الانوار ج ۳۱ باب ۲۷ ص ۴۰۷ به نقل از احتجاج طبرسی.

راوی می گوید: من حضرت علی علیه السلام را در مسجد پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم در زمان خلافت عثمان دیدم. گروهی از صحابه در آنجا جمع بودند. در آن اجتماع، سخن از قریش به میان آمد. افرادی که در آنجا بودند، فضایلی از قریش را بیان کردند.

آن ها گفتند: امامان از قریش هستند، مردم پیرو قریشند و قریش پیشوای عرب است. قریش را سبّ نکنید، هر قریشی دو برابر غیر خودش توان و نیرو دارد. هر کس قریش را به غضب آورد، خدا را به خشم آورده و هر کس اراده ی خوار کردن قریش را داشته باشد؛ خدا او را خوار می کند.

سپس گروه انصار شروع به مفاخره کردند و سخنان خداوند در قرآن را به یاد آوردند که آن ها را مدح کرده یا گفته های پیامبر در مدح سعدبن معاذ هنگام تدفین او و تمجیدی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حنظله ی "غسیل الملائکه" فرمودند، یاد آوردند.

گروه انصار از افراد خود اسم می‌بردند و گروه قریش می گفتند که رسول خدا، حارثه، ابوبکر، عمر، سعد و....... خلاصه هر که را از سابقین بودند، اسم می بردند.

راوی می گوید: در این جمع بیش از دویست نفر نشسته بودند که در بین آن ها علی بن ابیطالب، سعدبن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، عمار، مقداد، ابوذر، هاشم بن عتبه، حسن و حسین علیهما السلام، ابن عباس و دیگران حضور داشتند. راوی در ادامه می گوید: ابن ابی لیلاء فرزندش را آورده بودکه خوش تیپ با قد بلند و بی ریش بود. ابوالحسن بصری با پسرش حسن که قدش کوتاه تر از فرزند ابن ابی لیلا ولی زیبا بود، حضور داشتند.

ص:۷۲

راوی می گوید: من به این دو پسر بچه نگاه می کردم، مانده بودم که کدامیک زیباترند. این جلسه از صبح تا نزدیک ظهر طول کشید. عثمان در خانه اش بود و متوجه این برنامه نبود. حضرت علی علیه السلام هم که با خانواده اش در جمع بودند، چیزی نمی گفتند. دو گروه، بعد از این که حرف هایشان تمام شد، رو به حضرت علی علیه السلام کردند و گفتند: یا ابا الحسن! چرا شما سخن نمی گویید؟! فرمودند: هر یک از شما فضایلی را گفتید و درست هم بود.

اکنون من از شما سؤالی دارم: ای گروه مهاجر و انصار! این فضیلت هایی که شمردید، خدا به وسیله چه کسی این فضایل را به شما داد؟ این فضایل متعلق به خودتان بوده یا قوم و خویش شما بودند یا از جای دیگر این فضایل را آورده اید؟ گفتند: درست می گویی، تمام این فضایل را خدا به ما داده و خدا به وسیله محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش به ما منت گذاشت، وگرنه ما و خاندانمان این مفاخر را نداشتیم.

(توجه داشته باشید امیرالمؤمنین علیه السلام تمام فضائل آن ها را یکجا جمع کرد و در خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواباند). سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

آیا شما نمی‌دانید که هر چه خیر در دنیا و آخرت به آن رسیدید، از ما اهل بیت پیامبر گرفته اید نه غیر آن؟! زیرا پسر عمویم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند، من و اهل بیتم را به صورت نوری آفرید، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم. هنگامی که آدم را آفرید، این نور را به صلب آدم منتقل کرد. سپس آدم را به زمین فرستاد و بعد در صلب نوح در کشتی، آن گاه در صلب ابراهیم هنگامی که در آتش افکنده شد. بعد

همین طور در اصلاب شامخه و ارحام مطهره قرار داد. هیچ گاه پدر و اجداد من رابطه ی نامشروع نداشتند.

بعد از بیان حضرت امیر علیه السلام، سابقه داران و قدیمی ترها که در جنگ بدر و احد شرکت کرده بودند، گفتند: آری، ما این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم.

امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا قبول دارید اول کسی که به خدا و رسول ایمان آورد، من بودم؟ گفتند: بله. فرمودند: آیا می دانید خدا افراد خوش سابقه (در پذیرش ایمان) را بر افرادی که بعد ملحق شدند، در بسیاری از آیات قرآن برتری داد، این را می‌دانید؟ گفتند: بله.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم هنگامی که این آیات نازل شد:

«والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار»(۱)

«والسابقون السابقون اولئک المقربون»(۲)

درباره ی این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد. حضرت فرمودند: این آیات درباره ی انبیاء و اوصیاء ایشان نازل شده است، من برترین پیامبرم و علی بن ابیطالب علیه السلام، وصی من، برترین جانشین است. (آیا این قول مرا تصدیق می کنید)؟گفتند: بله، به خدا سوگند شنیدیم.

حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم هنگامی که این آیات نازل شد:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوالله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۳)

۱- سوره ی توبه، آیه ۱۰۰
۲- سوره ی واقعه، آیه ۱۰_ ۱۱
۳- سوره ی نساء آیه ۵۹

و آیه ی:

«انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه وهم راکعون»(۱)

و آیه ی:

«لم یتخدوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤمنین ولیجه»؛(۲)

مردم گفتند: یا رسول الله! آیا این آیات اختصاص به بعضی از مؤمنین دارد یا شامل همه‌ی آن هاست؟ خداوند عزوجل، به پیامبرش امر کرد که والیان امر را به آنان بشناساند و ولایت را به آنان روشن نماید، همان گونه که نماز و روزه و حجّ آنان را بیان کرد. بدین روی، روز غدیر خم مرا برای مردم نصب کرد (یعنی نشان داد و مشخص کرد)، سپس خطبه خواند.

در این قسمت امیرالمؤمنین بخشی از خطبه ی پیامبر را که در غدیر خم خوانده اند بیان می‌کنند.

پیامبر فرمودند: مردم! خداوند دستوری به من داده است که از انجام آن دستور، سینه ام تنگ شده و از انجامش ناراحتم۳. لذا پنداشتم که مردم مرا تکذیب کنند. خداوند مرا تهدید کرد و هشدار داد که: یا ابلاغ کن و یا عذابت می‌کنم؟! سپس پیامبر دستور دادند که ندا شود مردم برای نماز جمع شوند و بعد خطبه خواند.

۱- سوره ی مائده آیه ۵۵

۲- سوره ی توبه، آیه ۱۶. ۳. مگر خبر چیست که با آن قلب پیامبر گرفته است؟ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیم آن دارند که همین مؤمنانی که در کنار او هستند، با عدم پذیرش این فرمان مرتدّ شوند و یا پیامبر خدا را تکذیب کنند.

پیامبر فرمودند:

«ایهاالناس! اتعلمون ان الله عزوجل مولای و أنا مولی المومنین و اَنَا اولی بِهِم منِ اَنفُسهم؟»

ای مردم! آیا می‌دانید خدای عزوجل مولای من است، و من مولای مؤمنانم، و من از مؤمنان برخودشان اولویت دارم؟(۱)

همه گفتند: بله یا رسول الله. سپس فرمودند: قُم یا علی. _علی بلند شو_. من برخاستم. آن گاه پیامبر فرمودند:

«من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»

هر کس من مولای اویم، پس علی مولای اوست. خدایا اولیای او را در ولایت خود بگیر، و با دشمنانش دشمنی کن.

آن روز، سلمان برخاست و گفت:

«یا رسول الله، والاه کماذا؟»

سلمان پرسید: این ولاء تفسیرش چیست که گفتی: من کنت مولاه فعلی مولاه؟

(امیرالمؤمنین در آن مجلس تمام سؤالات قرون بعدی را بیان کرده اند). وقتی سلمان این مطلب را پرسید، پیامبر فرمودند: ولاءِ کَوِلائی. ولایت علی همانند ولایت من است. من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه. هر کس که من اولی به نفس او هستم، پس علی اولی به نفس اوست. بعد از اعلام این خبر، خداوند عزوجل فرمودند:

۱- پیامبر در این خطبه کلمه ی «ولیّ» را معنا کردند، یعنی "اولی بهم من انفسهم". پس دیگر معانی مولی که کتاب ها را با آن انباشته اند، در اینجا کاربردی ندارد.

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا»(۱)

پیامبر آن گاه تکبیر گفتند.

«و قال: الله اکبر علی تمام نبوتی، و تمام دین الله بولایه علیّ بعدی.»

خدا را به بزرگی یاد کردند و فرمودند:

الله اکبر که نبوتم به سرانجام رسید و دین خدا با ولایت علی بعد از من اتمام یافت!

فقام ابوبکر و عمر و قالا:

یا رسول الله! هذه الایات خاصه فی علی؟ سپس ابوبکر و عمر برخاسته و گفتند: یا رسول الله این آیات، اختصاص به علی دارد و در شأن او نازل شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بله درباره او و در اوصیای من تا روز قیامت. گفتند: یا رسول الله آن ها را برای ما بیان کن.

«قال: اخی و وزیری و وصیّی و خلیفتی فی امتی و ولیّ کل مؤمن و مؤمنه بعدی، ثم ابنی الحسن، ثم ابنی الحسین، ثم تسعه من ولد الحسین واحد بعد واحد، القرآن معهم و هم مع القران، لایفارقونه و لایفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: برادرم، وزیرم، وصیّ من و جانشینم در میان امتم اوست. علی ولیّ هر مرد و زن مؤمن است بعد از من. آنگاه پسرم حسن و بعد پسرم حسین و بعد از او نُه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری. قرآن با آن هاست و آن ها با قرآن هستند. از

۱- سوره ی مائده، آیه ۳.

قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آن ها جدا نمی‌شوند تا درکنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام این مطلب را از دویست نفر حاضر در مسجد پرسید.

«فقالوا کلهم: اللهم نعم، قد سمعنا ذلک و شهدنا کما قلت سواء.»

همه گفتند: بله، ما شنیدیم، همین گونه که می گویی. در آنجا این مذاکرات شده است.

«وقال بعضهم: قد حفظنا جلّ ما قلت و لم نحفظ کله.»

بعضـی گفتند: بله، ما عمده ی مطلب را شـنیده ایم و یادمان هست، اما همه ی آن یادمان نیست. ولی کسانی که تمام مطلب را به یاد دارند، بزرگان و فضلای ما هستند.

فقال علی علیه السلام:

«صدقتم، لیس کل الناس یستوی فی الحفظ.»

حضرت فرمودند: راست می گویید، همه ی مردم در حافظه یکسان نیستند.

امیر المؤمنین در ادامه جلسه ی دویست نفری می‌فرمایند: شـما را به خدا سوگند، هر کسـی این سـخنانی را که گفتم، از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به یاد دارد، برخیزد و خبر دهد. زیدبن ارقم، براء بن عازب، ابوذر، مقداد و عمار برخاسـتند و گفتند:

«نشـهد لقـد حفظنـا قول رسول الله صـلی الله علیه و آله ـ وهو قـائم علی المنبر و انت الی جنبه ـ و هو یقول: ایهـا الناس! ان الله امرنی ان انصب

لکم امامکم و القائم فیکم بعـدی و وصیّی و خلیفتی، والـذی فرض الله علی المؤمنین فی کتابه طاعته و قرنه بطاعته و طاعتی، و امرکم بولایته، و انی راجعت ربی خشیه طعن اهل النفاق و تکذیبهم، فأوعدنی ربی لابلّغنها او یعذّبنی.»

گواهی می دهیم و کاملاً سخن پیامبر به یادمان هست، در حالی که بالای منبر ایستاده بود و تو یا علی، در کنار پیامبر بودی. و پیامبر می‌فرمودند:

ای مردم! خداوند به من دستور داده که علی را برای شـما نصب کنم که بعد از من امام شـما باشد و بعد از من کسی باشد که در بیـن شـما قیـام به امر کنـد و علی را به عنـوان وصـی خـود و خلیفه ی خـود نصب کنم و آن کسـی که خداونـد بر مـؤمنین اطاعتش را واجب کرده و طاعت او را به طاعت من و طاعت خدا همراه ساخته و اطاعت او را به شما دستور داده است.

من از ترس طعن منافقان به پروردگارم رجوع کردم. خدا به من هشدار داد که باید این پیام را برسانم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد.

«فأنّ عنـده جمیع ما علّمنی الله عزوجل من علمه و حکمه، فاسألوه و تعلّموا منه و من اوصـیائه بعـده، ولا تعلّموهم ولا تتقـدّموهم ولا تخلّفوا عنهم، فانهم مع الحق والحق معهم ولا یزایلونه و لا یزایلهم. ثم جلسوا.»

پس هر آنچه علم و حکمت که خداونـد به من آمـوخته، نزد او موجـود است. اینـک از او بپرسـید و از او و از اوصـیاء بعـدش بیاموزیـد. لازم نیست چیزی به آن هـا یـاد بدهیـد. از آنان جلو نیفتیـد و عقب هم نمانیـد. به یقین آنان به حق هسـتند و حق با ایشان است.

آن پنج نفر این سخنان را گفتند و نشستند.

ص:۷۹

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه ی مناشده می‌فرمایند: پیامبر فرمودند:

«ایهاالناس! ان الله امرکم فی کتابه بالصلاه، فقد بیّنتها لکم، و الزکاه و الصوم و الحج، فبیّنتها لکم و فسّرتها، و امرکم بالولایه و انی اشهدکم أنّها لهذا خاصه، و وضع یده علی ید علی بن ابیطالب علیه السلام، ثم لابنَیه من بعده، ثم للأوصیاء من بعدهم من وُلدهم علیهم السلام، لایفارقون القرآن و لا یفارقهم حتی یردوا علیّ الحوض.»

ای مردم! خداوند در قرآن شما را به نماز امرکرد و من برایتان بیان کردم. همچنین زکات و روزه و حج را که برایتان آشکارا تفسیر کردم. و شما را به ولایت امر کرد و من شما را گواه می گیرم که این ولایت مخصوص این است (و دستش را روی دست علی بن ابیطالب قرار داد)، آن گاه دو فرزندش که بعد از او هستند، سپس برای اوصیاء بعد از ایشان از فرزندانش علیهم السلام. آن ها از قرآن و قرآن از آن ها جدا نمی شود تا در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند.

«ایها الناس! قد بیّنت لکم مفزعکم بعدی و امامکم و دلیلکم و هادیکم، و هو أخی علی بن ابیطالب، و هو فیکم بمنزلتی فیکم، فقلّدوه دینکم و اطیعوه فی جمیع امورکم»

ای مردم من پناهتان را بعد از خودم برایتان شناساندم و روشن کردم؛ او که امام شما و راهنمای شماست. او برادرم علی بن ابی طالب است. او در میان شما همانند من است در میانتان. در دینتان از او تقلید کنید و در تمام کارهایتان از او اطاعت کنید.

سلیم بن قیس هلالی می گوید: سپس حضرت علی علیه السلام فرمودند:

ص:۸۰

«ایهاالناس! أتعلمون ان الله عزوجل انزل فی کتابه: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً(۱)

فجمعنی و فاطمه و ابنیّ حسناً و حسیناً، ثم القی علینا کساء و قال: اللهم ان هؤلاء اهل بیتی و لحمی، یؤلمنی ما یؤلمهم، و یجرحنی ما یجرحهم، فأذهب عنهم الرجبس و طهّرهم تطهیراً، فقالت ام سلمه: وَ اَنَاَ یا رسول الله؟ فقال: انت الی خیر، انما نزلت فیّ و فی اخی علی، و فی ابنتی فاطمه، و فی ابنیّ و فی تسعه من ولد الحسین خاصه، و لیس معنا احد غیرنا، فقالوا کلهم: نشهد انّ امّ سلمه حدثتنا بذلک، فسألنا رسول الله صلی الله علیه و آله، فحدّثنا کما حدّثتنا به ام سلمه.»

ای مردم! آیا می دانید که خداوند در کتابش نازل فرموده که: خداوند اراده می کند فقط از شما خاندان، رجس و پلیدی را بزداید و شما را به بهترین نحو مطهر سازد.

پیامبر، مرا و فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین را جمع کرد. جامه ای بر روی ما انداخت و گفت: خدایا! این ها اهل بیت من و گوشت من هستند، هر آنچه آنان را بیازارد مرا آزرده و هر جراحتی به آنان برسد مرا مجروح کرده، اینک از ایشان رجس و پلیدی را دور کن و آنان را نیکو پاک گردان.

سپس امّ سلمه- همسر پیامبر- گفت: ای رسول خدا! آیا من هم جزء شما هستم؟ پیامبر فرمودند: تو، به خیر هستی. این آیه فقط در حق من و دخترم فاطمه و برادرم علی و دو فرزندم و نُه نفر از فرزندان حسین است. این امر اختصاص به ما دارد و احدی از غیر با ما نیست.

۱- سوره ی احزاب، آیه ۳۳.

همه گفتند: ما شاهدیم که امّ سـلمه این سخن را به ما گفت. پس از آن، از رسول خدا پرسیدیم و ایشان همان سخنی را گفتند که امّ سلمه به ما گفته بود.(۱)

امیرالمؤمنین فرمودند:

«انشدکم بالله؛ اَتعلمون ان الله انزل: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین.(۲)

فقـال سـلمان: یا رسول الله! عامه هـذه الایه ام خاصه؟ فقال: اما المأمورون فعامه المؤمنین امروا بـذلک، و اما الصادقون فخاصّهٍ لأخی علی علیه السلام و اوصیائی بعده الی یوم القیامه. فقالوا: اللهم نعم.»

فرمود: آیه نـازل شـد: ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد تقوا پیشه کنیـد و با راسـتگویان همراه باشـید. وقتی این آیه نازل شـد، سلمـان گفت: یـا رسول الله! این آیه عـام است یـا خاص؟ پیامبر فرمودنـد: این هایی که مأمورنـد همین عموم مؤمنان هسـتند تا قیامت، اما آن صادقین که به فرمان خدا باید با آن ها باشیم، فقط مخصوص برادرم علی و اوصیای بعد از علی است تا روز

۱- در بحث آیه ی تطهیر بایـد این مطلب بیـان شود که در آیه ی تطهیر، اسـاس این نیست که پلیـدی هست و از این ها بردار. "اذهب عَنُه" یعنی دورساز و اجازه ی ورود نده، این دور سازی لطف خداست. اگر کسی پلیدی را از انسان دور کند، آیا این ارزش هست یـا نیست؟ لازم نیست انسان همه ی ارزش ها را خودش کسب کرده باشـد. تازه بعـد از کسب، اگر موهبت الهی نباشـد و خداونـد اذن ندهـد، انسان به دسـتاورد کار خود نمی رسـد، پس به هر حال، هر کمالی که انسان دارد، موهبت است، حـال یـا پس از کار خاصّی که انسان انجام داده و یا ابتـدایی و بـدون مقـدماتی از سوی انسان. پس اگر آلودگی از کسـی ـــ بدون مقدمات خاصّی از جانب خودش ـــ دور شود، باز هم ارزش است.

۲- سوره ی توبه، آیه ۱۱۹.

قیامت. امیرالمؤمنین فرمود: آیا این بحث را از پیامبر شنیده اید؟ گفتند: خدا را شاهد می گیریم که این را از پیامبر شنیدیم.

امیرالمؤمنین فرمود:

«فأنشدکم بالله اتعلمون انی قلت لرسول الله صلی الله علیه و آله فی غزوه تبوک: وَلِم خلّفتنی مع النساء و الصبیان؟ فقال: ان المدینه لا تصلح الّا بی اَو بک. و انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبیّ بعدی.»

شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که من در جنگ تبوک به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتم: چرا مرا با زنان و کودکان واگذاری؟ پیامبر فرمودند: مدینه جز به من و تو سامان نمی گیرد. و تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پیامبری بعد از من نیست.

همه مردم گفتند: خدایا ما شنیدیم.

امیرالمؤمنین فرمود: شما را به خدا قسم می دهم که آیا می دانید خداوند در سوره ی حج می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا و اعبدوا ربکم.......لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس........ فنعم المولی ونعم النصیر.(۱)

فقام سلمان، فقال: یا رسول الله! من هولاء الذین انت علیهم شهید و هم شهداء علی الناس؟»

۱- سوره ی حج، آیه ۷۶_ ۷۸.

سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا این کسانی که تو بر آنان شاهدی و آنان برمردم شاهد هستند، کیستند که خدا در دین حرجی نگذاشته و آنان بر آیین پدرشان ابراهیم هستند؟

پیامبر فرمودند: آنان ۱۳ نفر هستند و بقیه ی امت را شامل نمی شود. سلمان گفت: یا رسول الله برایمان بیان کن که آن ها چه کسانی هستند. پیامبر فرمودند: من و برادرم علی و یازده نفر از فرزندانم

همه ی مردم گفتند: خدایا بله (ما شنیدیم، همان گونه که می گویی)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

«انشدکم بالله، أتعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله قام خطیباً- ولم یخطب بعد ذلک- فقال:

ایها الناس! انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی، فتمسکوا بهما لا تضلّوا. فان اللطیف الخبیر أخبرنی و عهد الیّ انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض، فقام عمربن الخطاب- و هو شبه المغضب- فقال: یا رسول الله أکُلّ اهل بیتک؟ فقال: لا و لکن اوصیائی منهم، اولهم علیّ اخی و وزیری و خلیفتی فی امتی و ولیّ کل مؤمن بعدی، هو اولهم، ثم ابنی الحسن، ثم ابنی الحسین، ثم تسعه من وُلد الحسین واحد بعد واحد، حتی یردوا علیّ الحوض، شهداء لله فی ارضه و حججه علی خلقه و خزّان علمه و معادن حکمته، من اطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصی الله. فقالوا کلهم: نشهد انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذلک.»

فرمود: شما را به خدا قسم می دهم که می دانید رسول خدا برای آخرین بار در عمر خود به ایراد خطبه ایستادند و گفتند: ای مردم! من شما را در

حالی ترک می کنم که دو امانت گرانبها در میان شما قرار می دهم: قرآن (کتاب خدا) و اهل بیتم، به آن دو متمسّک شوید. خدای لطیف خبیر به من خبر داد و تأکید فرمود که این دو، از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در آن هنگام عمر بن الخطاب خشم آلود برخاست و گفت: یا رسول الله شامل همه ی اهل بیت تو می شود؟ فرمود: همه ی آن ها نه. بلکه آن هایی از اهل بیتم که وصیّ من هستند: اول ایشان علی برادرم، وزیرم و جانشین من در امتم، و ولیّ هر مؤمنی بعد از من. او نخستین جانشین من است، آن گاه پسرم حسن، بعد پسرم حسین و سپس نُه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری، تا در کنار حوض بر من وارد شوند. اینان گواهان خدایند در زمینش، حجت های خدایند بر خلقش، نگهبانان و گنجینه داران علم خدایند و معادن حکمت او. هر که اطاعت آنان کند، اطاعت خدا کرده و هر کس نافرمانی آن ها کند، نافرمانی خدا را کرده است. حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند: آیا شما این داستان را شنیده اید؟ همه ی آن دویست نفر گفتند: ما شهادت می‌دهیم که پیامبر این را گفته است.

«ثم تَمادی بعلی السوال و المناشده. فما ترک شیئاً الا ناشدهم الله فیه، و سألهم عنه، حتی اتی علی اکثر مناقبه و ما قال له رسول الله صلی الله علیه و آله، کل ذلک یصدّقونه و یشهدون انه حق، ثم قال حین فرغ: اللهم اشهد علیهم.»

به دنبال آن حضرت امیر علیه السلام به پرسیدن این پرسش ها ادامه دادند. هرچه مردم می دانستند، و هر چه را پیامبر فرموده بود، درباره ی تک تک آن ها منا شده فرمود و همه را قسم داد و پرسید، تا آخر. حاضران، همه ی آن ها را تصدیق کردند و گواهی دادند که حق است. وقتی تمام شد، فرمود: خدایا تو بر آن ها شاهد باش، مبادا روز قیامت بگویند ما نمی دانستیم.

ص:۸۵

مردم گفتند:

«اللهم اشـهد انا لم نقل الّا ما سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و آله و ما حدثناه من نثق به من هولاء و غیرهم انهم سمعوه من رسول الله صلی الله علیه و آله.»

خـدایا گواه بـاش، مـا جز آنچه را که از پیـامبر شـنیده بودیم چیزی نگفتیم، به علاوه هرچه را به واسـطه نقل کردیم، از کسانی است که مطمئن بودیم که از پیامبر شنیده اند.

بعد از این اقرار عمومی، امیرالمؤمنین بحث را ادامه می دهند.

نکته ای درباره حدیث ثقلین

اگر کسـی به حـدیث ثقلین توجه نکند، در واقع به خودش ظلم کرده است. چرا؟ زیرا این حدیث آنقدر اسـناد و مدارک دارد که در ردیف حدیث غدیر قرار می گیرد. حتی در خطبه ی غدیر، پیامبر به حدیث ثقلین استناد می کند.

در اینجا علاوه بر بحث ولایت و جانشینی، بحث تمسک به قرآن و اهل بیت نیز مطرح است.

چرا دنبـال فلسـفه یونـان و عرفان هنـد می روی؟ پیامبر ما را به دو یادگار گران سـنگ خود سپرد: قرآن و عترت، و فرمود: "تا زمانی که به هر دوی این ها تمسک کنید گمراه نمی شوید."

پس در تمامی مبانی معارفی و عقاید و اخلاق، باید به قرآن و حدیث تمسک کنیم.

ص:۸۶

مرحوم میر حامد حسین هندی از قرن اول تا ۱۳، تمام راویان حدیث ثقلین را و کسانی که از آن ها روایت شده، یاد کرده و شخصیت آنان را در نزد بزرگان اهل سنت نشان داده است.

میرحامد حسین سلسله ی راویان آن ها را تک تک می آورد و ثابت کرده که این حدیث، قطعی الصدور است و طبق مبانی تسنن شکی در آن نیست.

ادامه حدیث منا شده

بعد از اقرار گرفتن از حضار، امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

«أتقرون بانّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: من زعم انه یحبنی و یبغض علیاً فقد کذب ولیس یحبنی؟! و وضع یده علی رأسی. فقال له قائل: کیف ذلک یا رسول الله؟ قال: لانه منی و انا منه. و من احبه فقد احبّنی، و من احبنی فقد احب الله. و من ابغضه فقد أبغضنی و من أبغضنی فقد أبغض الله.

قال نحو من عشرین رجلا من افاضل الحیّین: اللهم نعم، و سکت بقیتهم.»

آیا اقرار می کنید که پیامبر فرمود: هر کس بپندارد که مرا دوست دارد و علی را دشمن می دارد، او دروغ می گوید و مرا دوست ندارد؟! بعد پیامبر دستش را بر سر من گذاشت. کسی به پیامبر عرض کرد: چه ارتباطی بین شما و علی است؟

پیامبر فرمودند: زیرا من از اویم و او از من است. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است. و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست

ص:۸۷

داشته. و کسی که با او دشمنی ورزد، با من دشمنی کرده. و هر کس با من دشمن باشد، دشمن خداست.

وقتی امیرالمؤمنین این سخنان را فرمودند، بیست نفر از بزرگان قبایل گفتند: بله، و بقیه ساکت شدند.

«فقال للسکوت: مالکم سکتّم؟ قالوا: هؤلاء الذین شهدوا عندنا ثقات فی قولهم و فضلهم و سابقتهم. قال: اللهم اشهد علیهم.»

امیرالمؤمنین علیه السلام به آن هایی که ساکت بودند، فرمود: شما چرا ساکت هستید؟ گفتند: این ها که شهادت دادند، به گفتار و فضل و سابقه شان اطمینان داریم. گفت: خدایا تو بر آن ها شاهد باش.

«فقال طلحه بن عبیدالله- و کان یقال له داهیه قریش- فکیف نصنع بما ادعی ابوبکر و اصحابه الذین صدّقوه و اشهدوا علی مقالته یوم أتوه بک تقادوا و فی عنقک حبل؟»

سپس طلحه بن عبیدالله- که در قریش به او سیاست مدار گفته می شد- گفت: یا علی چه می کنی با این ها که پیامبر را تصدیق کردند و بر گفتار پیامبر شاهد بودند، چگونه در خانه تو آمدند و ریسمان به گردنت انداختند؟

«فقالوا لک: بایع، فاحتججت بما احتججت به، فصدّ قوک جمیعاً. ثم ادعی انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: أبی الله ان یجمع لنا اهل البیت النبوه و الخلافه.»

آن ها به تو گفتند: بیعت کن، و تو احتجاج آوردی و همه تو را تصدیق کردند. بعد ابوبکر ادعا کردکه پیامبر فرمودند: خدا اِبا دارد که برای اهل بیت، نبوت و خلافت را در یک خانواده جمع کند.

ص:۸۸

«فصـدّقه بـذلک عمر و ابوعبیـده و سـالم و معـاذبن جبـل، ثم قـال طلحه: کـل الـذی قلت و ادعیت و احتججت به من السابقه و الفضل، حق نقرّ به و نعرفه.»

این مطلب را عمر و ابوعبیده و سالم و معاذ بن جبل تصدیق کردند. طلحه به امام علیه السلام گفت: هر چه گفتی و ادعا کردی و احتجاج آوردی از سابقه و فضل خودت، همه حق است، اقرار می کنیم و آن را می شناسیم.

«فاما الخلافه فقد شهد اولئک الاربعه بما سمعت.»

بعد گفت: خلافت را که این ها شهادت دادند، تو دنبال خلافت نباش.

«فقام علی علیه السـلام عنـد ذلک _ و غضب من مقالته- فأخرج شـیئاً قد کان یکتمه، و فسّر شـیئاً قاله یوم مات عمر لم یَدر ما عنی به، فاقبل علی طلحه و الناس یسمعون.»

حضـرت علی برخاست، در حالی که از سـخن طلحه ناراحت شده بود. کلامی را که کتمان شده بود فاش کرد. و سخنی را که در روز مرگ عمر بن خطاب گفته بود روشن بیان کرد، حضرت آن جمله را تا آن روز نگفته بود.

سپس حضرت رو به طلحه کردند، در حالی که مردم می شنیدند:

«فقـال: أمـا والله- یـاطلحه- مـا صـحیفه القی الله بهـا یوم القیـامه احبّ الیّ من صـحیفه الاربعه، هؤلاء الخمسه الـذین تعاهـدوا و تعاقدوا علی الوفاء بها فی الکعبه فی حجه الوداع ان قتل الله محمداً او توفاه ان یتوازروا علیّ و یتظاهروا فلا تصل الیّ الخلافه.»

امیرالمؤمنین فرمودنـد: به خـدا قسم هیچ نامه ای روز قیامت، بهتر از آن نامه نیست که خدا روز قیامت به من می دهد. این پنج نفری که با هم بر

وفای آن عهـد و پیمان بسـتند. این پنج نفر نامه نوشـتند- سـند محرمانه- در حجه الوداع و در خانه ی کعبه که اگر خدا محمد صلی الله علیه و آله را کشت یـا از دنیـا رفت، این هـا بـا همکـاری هم نگذارنـد خلافت به من برسـد. خداونـد آن نامه را روز قیامت علنی می کند.

«والـدلیل- والله- علی باطـل ما شـهدوا. و ما قلت-یا طلحه- قول نبی الله یوم غـدیر خم: من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه، فکیف اکون اولی بهم من انفسم و هم أمراء علیَّ و حکام؟!»

و خـدا راهنمـا است بر بطلاـن آنچه شـهادت داده انـد، ای طلحه! آنچه گفتی، کلام پیامبر خـداست در روز غـدیر خم که: من اولی به نفس او هسـتم (مولاـ)، پس علی اولی به نفس اوست (مولاـ). من چگونه به آن ها از خودشان اولی باشم، در حالی که آن ها به من دستور می دهند و حکومت می کنند؟

«و قول رسول الله صـلی الله علیه و آله: انت منی بمنزله هـارون من موسـی غیر النبوه. فلوکـان مع النبوه غیرها لاسـتثناه رسول الله صلی الله علیه و آله؛ و قوله: انی قد ترکت فیکم امرین: کتاب الله و عترتی، لن تضـلوا ما تمسکتم بهما، لا تتقدّموهم و لا تخلّفوا عنهم، ولا تعلّموهم فانهم اعلم منکم.»

نیز رسول خدا فرمود: تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی غیر از نبوت. اگر غیر از نبوت شأن دیگری بود، پیامبر آن را نیز اسـتثنا می کرد. پس تمام شـئون نبوت به حضـرت امیر علیه السـلام می رسـد. همچنین پیامبر فرمودنـد: در میان شما، دو یادگار ــ کتاب خدا و عترتم ــ را باقی گذاردم. تا زمانی که به هر دوی آن ها تمسک می کنید هرگز گمراه

نمی شوید، از آن ها نه پیش بیفتید و نه از ایشان عقب بمانید. و چیزی را به آنان یاد ندهید، زیرا اینان از شما داناترند.

پس شایسته است خلیفه نسبت به امتش، درباره کتاب خدا و سنت پیامبرش آگاه تر باشد، چنانکه خداوند می فرماید:

«...افمن یهدی الی الحق احقُّ ان یُتَّبَعَ اَمَّن لا یَهدّی اِلا اَن یُهدَی فمالکم کیف تحکمون»(۱)

امیر المؤمنین می پرسند: آیا شایسته است با وجود کسی که به کتاب خدا و سنت پیامبر، از دیگران اعلم است، دنبال دیگری بروند؟ با وجود داناتر، جامعه دنبال کسی بروند که دانا نیست؟

درواقع امیر المؤمنین علیه السلام بزرگترین ایراد بر خلفای راشدین را این می دانند که همه فریادِ اعلم بودنِ علی را سر می دهند، و به برتری او در علم و فضل اذعان دارند، ولی با این وصف او را کنار می زنند. هیچ سنّی ای نیست که بگوید ابوبکر و عمر، افضل و اعلم از علی بودند، ولی چرا این اتفاق در جامعه نمی افتد؟ باید مسئله را جای دیگری دنبال کرد.

نکته مهم این است که همیشه انکار و کنار زدن حق، به خاطر نارسایی ادله حق نیست. لذا جاه طلبی، منافع شخصی و مالی، عناد و دشمنی از عوامل مؤثر در نپذیرفتن حق است.

امیرالمؤمنین علیه السلام دو آیه ی دیگر در زمینه ی دلالت علم بر افضلیت خواند:

۱- سوره ی یونس، آیه ۳۵.

«و زاده بسطه فی العلم و الجسم،(۱) ائتونی بکتاب من قبل هذا او أثاره من علم.»(۲)

بعد از آن، از قول پیامبر فرمودند:

«ما ولّت امه قطّ امرها رجلا و فیهم من هو اعلم منه الّا لم یزل یذهب امرهم سفالاً حتی یرجعوا الی ما ترکوا»

هیچ گروهی زمام امر خود را به دست کسی نمی دهد_ در حالی که در بین آن ها کسانی باشند که از او آگاه تر و داناتر باشند_ مگر این که پیوسته سقوط می کنند، مگر آن که باز گردند به حقی که رها کرده بودند.

حضرت ادامه می دهند که:

«الولایه فهی الاماره. والدلیل علی کذبهم و باطلهم و فجورهم انّهم سلّموا علیّ بأمره المؤمنین بأمر رسول الله صلی الله علیه و آله، و من الحجه علیهم و علیک خاصه و علی هذا معک- یعنی الزبیر- و علی الامه راسا و علی سعد و ابن عوف، و خلیفتکم هذا القائم – یعنی عثمان- فانا معشر الشوری السّته احیاء کلنا.

ان جعلنی عمربن الخطاب فی الشوری ان کان قد صدق هو و اصحابه علی رسول الله صلی الله علیه و آله، أجعلنا شوری فی الخلافه أو فی غیرها؟ فان زعمتم انه جعلها شوری فی غیر الاماره فلیس لعثمان اماره، و انما امرنا ان نتشاور فی غیرها، و ان کانت الشوری فیها فلم ادخلنی

ص:۹۲

۱- سوره ی بقره، آیه ۲۴۷

۲- سوره ی احقاف، آیه ۴.

فیکم؟ فهلا اخرجنی و قد قال: ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج اهل بیته من الخلافه، و أخبر انه لیس لهم فیها نصیب؟»

امـام علیه السـلام فرمود: پس ولاـیت همـان امـارت است. و دلیل بر دروغ گویی و بطلان و سـتم این ها آن است که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و به فرمان حضرتش به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام کردند.

و این حجت است بر ایشان، به ویژه بر تو و این که با تو است- زبیر- و بر سـعد و ابن عوف و این خلیفه ی شـما که بر پاست- عثمـان. اینـک مـا گروه شـش نفره ی شورا همگی زنـده ایم. اگر عمر سـخن ابوبکر و یـارانش را درست می دانست که پیامبر فرموده خلافت و نبوت در یک خاندان جمع نمی‌شود، شورا را برای خلافت وضع کرد یا غیر آن؟

اگر بپنداریـد که برای غیر خلافت قرار داد، پس عثمان خلیفه نیست، زیرا در آن صورت ما جمع شـده بودیم تا با مشورت هم کـاری غیر از تعیین خلیفه بکنیم. و اگر شورا برای تعیین خلیفه بوده است، پس چرا مرا داخل در شورا قرار داد، در حالی که به زعم شـما، رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم اهل بیتش را از خلافت خارج کرده بود و خبر داده بود که آن ها بهره ای از خلافت ندارند.

امیرالمؤمنین علیه السـلام در این قسـمت از منـاظره، دلیلی بسـیار کوبنـده می آورنـد. می فرماینـد: اگر عمر برای کـاری غیر از انتخاب خلیفه ما شـش نفر را برگزید تا درباره ی آن مشورت کنیم، پس چرا در این شورا عثمان به عنوان خلیفه تعیین شد؟! و اگر انتخـاب شـورای شـش نفره جهت تعیین خلیفه بوده است، چرا عمر مرا در این شورا قرار داد؟ مگر این هـا نمی گفتنـد که پیامبر فرموده: نبوت و خلافت در اهل بیت من جمع نمی شود؟

هنگامی که عمر ما را تک تک دعوت کرد، چه گفت؟

سپس امیر المؤمنین علیه السلام به عبدالله بن عمر فرمودند: ای عبدالله عمر! تو را به خدا قسم می دهم که بگویی وقتی من خارج شدم پدرت به تو چه گفت؟

«قال: اما اذا ناشدتنی بالله، فانه قال: ان یتّبعوا اصلع قریش یحملهم علی المحجه البیضاء، و اقامهم علی کتاب ربهم و سنّه نبیّهم. قال: یابن عمر! فَما قلتَ لَهُ عند ذلک؟ قال: قلت لَهُ: فما یمنعک اَن تستخلفه؟ قال: و ما رد علیک؟ قال: ردّ علیّ شیئاً اکتمه.»

عبدالله بن عمر گفت: حالا ـ که مرا به خدا قسم دادی، می گویم. پدرم گفت: اگر از علی اطاعت کنند، آن ها را بر دلایلی روشن راه می نماید و ایشان را بر کتاب خدا و سنت پیامبرشان اقامه می کند.

امیرالمؤمنین آن گاه به عبدالله بن عمر فرمودند: در آن موقع تو چه گفتی؟

عبدالله بن عمر گفت: من به پدرم گفتم: پس چرا او را جانشین نمی کنی؟

امیرالمؤمنین به عبدالله بن عمر فرمودند: پدرت چه جوابی داد؟

عبدالله بن عمر گفت: سخنی به من گفت که من کتمان می کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیاتشان به من خبر داده بود، و نیز در شبی که پدرت از دنیا رفت پیامبر در خواب به من فرمود، و می دانی که هر کس رسول خدا را در خواب ببیند، گویا در بیداری دیده است.

ابن عمر گفت: پیامبر چه خبری به تو داد؟

سپس امیرالمؤمنین به عبدالله بن عمر فرمودند: تو را به خدا قسم می دهم ای پسر عمر! وقتی من تو را خبر دادم، قول می دهی مرا تصدیق کنی؟

عبدالله بن عمر گفت: ساکت می شوم.

«قال: فانه قال لک حین قلت له، فما یمنعک ان تستخلفه؟ قال: الصحیفه التی کتبناها بیننا و العهد فی الکعبه. فسکت ابن عمر و قال: اسألک بحق رسول الله لما سکتَّ عنی؟»

امیرالمؤمنین فرمودند: هنگامی که تو گفتی: پس چرا او را جانشین نمی کنی؟ گفت: به دلیل پیمانی که نوشته ایم، و بین ما عهدی است- با نویسندگان نامه- و آن عهدی که در کعبه بسته شد. سپس امیرالمؤمنین از ابن عمر پرسید: سوگندت می دهم به حق رسول خدا، که چرا سکوت برگزیدی؟

«قال سلیم: فرأیت ابن عمر فی ذلک المجلس خنقته العبره و عنیاه تسیلان.»

سلیم بن قیس هلالی می گوید: در آن مجلس دیدم که عبدالله عمر گریه اش گرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام از طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص پرسید: به خدا سوگند اگر اینان به پیامبر دروغ بسته اند، نمی توانید ولایت آن ها را بپذیرید. و اگر راست می گویند، نمی توانید مرا در شورا وارد کنید، چون این کار شما خلاف نظر پیامبر است.

آن حضرت از مردم پرسید: به من بگویید که چه جایگاهی میان شما دارم، راستگو یا دروغ گو؟

گفتند: بسیار راستگو، که حتی یک دروغ از تو_ در جاهلیت یا اسلام _ نشنیده ایم.

سپس حضرت امیر تفصیلی در پیوند ناگسستنی میان نبوت و امامت و جایگاه خود نسبت به پیامبر بیان فرمود، از جمله این مطلب که برای اعلام

نزول سوره ی توبه (برائت)، فقط به من مأموریت داد که آن را به مشرکان ابلاغ کنم.

طلحه پرسید: ما این ها را از پیامبر شنیده ایم. اما مگر پیامبر بارها به ما و همه ی مردم نفرمود: «لیبلغ الشاهد الغائب» (حاضران به غایبان برسانند).

امیرالمؤمنین پاسخ داد: این کلام را در حجهالوداع و در آخرین سخنرانی های خود بیان فرمود که حدیث ثقلین و اهمیت خاندان خود را بیان داشت و به همگان امر فرمود که حاضران به غایبان برسانند.

آن حضرت از طلحه پرسید: طلحه! مگر نشنیدید که پیامبر به من فرمود: برائت ذمه من فقط به دست تو خواهد بود؟! زمانی که ابوبکر به حکومت رسید، من تمام دیون و وعده های پیامبر را ادا کردم. البته ابوبکر نیز دیونی پرداخت، ولی سهم مختصر مربوط به خودش، در حالی که ادای تمام دیون پیامبر، کار امامانی است که اطاعت آن ها را در قرآن واجب داشت، و اطاعت و عصیان آن ها را اطاعت و عصیان خدا دانست.

طلحه از امیر المؤمنین تشکر کرد و گفت: من این مطالب را نمی دانستم. سپس مطالبی درباره جمع قرآن از آن جناب پرسید و حضرتش پاسخ داد. در ضمن این پاسخ فرمود:

«و لو أنّ الأُمه منذ قُبض رسول الله صلی اله علیه و آله اتّبعونی و أطاعونی لأکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم.»

اگر این امت پس از رحلت پیامبر، از من تبعیت و اطاعت می کردند، از بالای سر و پایین پای خود، نعمت به آن ها می رسید.

(امیر المؤمنین در این جمله، این آیه شریفه را تفسیر کرد که خداوند می فرماید: اگر اهل کتاب، کتاب آسمانی خود را اقامه کنند، نعمت از هر

سوی به آن ها روی می آورد. این آیه در سوره ی مائده آیه ی ۶۶ است و حضرت امیر با بیان این جمله می فهماند که این اصل در امت اسلام نیز جریان دارد. یعنی تبعیت از اهل بیت و پیروی از آن ها، معنای واقعی اقامه قرآن است. یعنی اکنون که دیگران را برگزیدند، کتاب آسمانی خود را پشت سر نهادند، و از برکت های مادی و معنوی محروم می شوند. این هشدار در صدر تاریخ اسلام، بسیار تکان دهنده و اساسی است).

امیرالمؤمنین در ادامه ی این مجلس، به قضیه ی کاغذ و دوات خواستن پیامبر اشاره کرد که عمر مانع شد. طلحه به آن شهادت داد. امیرالمؤمنین فرمود: پس از اینکه پیامبر شما را بیرون فرستاد، جبرئیل بر پیامبر فرود آمد و عرضه داشت: اکنون (که اینان به کلام شما تن ندادند) خداوند، اختلاف و تفرقه را بر این امت حتمی ساخت. سپس برگه ای خواست تا همان مطالب را در حضور سه تن (ابوذر، سلمان، مقداد) بنویسد و نام امامان هدایت (من و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین) را نوشت.

در اینجا امیرالمؤمنین از ابوذر و مقداد پرسید: آیا چنین بود؟ آن ها برخاستند و شهادت دادند.

طلحه گفت: من خودم از پیامبر شنیدم که راستگوترین فرد امت، ابوذر است. و من شهادت می دهم که آن ها شهادت ناروا نمی دهند، با اینکه تو خود، از آن ها راستگوتر و نیکوکارتری.

امیرالمؤمنین بار دیگر به طلحه و زبیر و سعد ابن عوف هشدار داد که تقوا پیشه کنند و رضای خدا را بر دیگران ترجیح دهند. حضرت یک بار دیگر پیوند استوار اهل بیت با قرآن را یادآور شد و خبر داد که پس از عثمان، معاویه و پسرش و آن گاه هفت تن از نسل حکم بن ابی العاص حاکم

ص:۹۷

خواهند شد که دوازده امام ضلالت خواهند بود. و اینانند که امّت را به قهقرا می برند.

گزارش تفصیلی این مجلس را سلیم بن قیس در کتاب خود آورده و شیخ صدوق در کمال الدین مختصری از آن را از سلیم نقل کرده است.

ص:۹۸

بخش چهارم: پایان خلافت

بی توجّهی عثمان به تعهدش

بی توجّهی عثمان به تعهدش(۱)

مصری ها برای بار دوم، به شکایت از والی مصر به مدینه آمدند و اعتراض خود را از وضع موجود به درِ خانه ی عثمان بردند. هم زمان شورشیان دیگر به آن ها پیوسته و خانه ی عثمان را محاصره کردند. عثمان با مروان حَکَم در این خصوص مشورت کرد. مروان گفت: این مردم از هیچ کس به اندازه ی علی اطاعت نمی کنند، صلاح در این است که علی را به سوی آنان بفرستی تا آنان را از فتنه و آشوب برگرداند و کاری کند که آنان از تو راضی شوند و به اطاعت تو در آیند.

عثمان نامه ای برای علی بن ابیطالب نوشت و آن حضرت را خواست.

حضرت امیر با عثمان شرایطی گذاشت و فرمود: اگر من رفتم و به این ها قولی دادم، تو چه می کنی؟

۱- برگرفته از بحار ج ۳۱ ص ۴۸۵_ ۴۸۷، به نقل از امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۳۲۳_ ۳۲۵

عثمان گفت: هر چه گفتی من به آن عمل می کنم.

حضرت به سوی مردمی که خانه ی عثمان را محاصره کرده بودند، رفت. آن ها در مرحله ی اول با حضرت درگیر شدند که تو چرا آمده ای و برای عثمان وساطت می کنی؟ او باید تسلیم شود.

بعضی گفتند: علی پسر عموی پیامبر است و کتاب خدا را عرضه می کند، از او بپذیرید و قبول کنید.

آن ها گفتند: عثمان این حرف ها را تضمین نکرده که از حکومت دست بر دارد.

حضرت فرمود: آری

بزرگان آنان به همراه حضرت علی علیه السلام بر عثمان وارد شدند. بر او عتاب کردند و گفتند: آنچه ما می خواهیم، باید برایمان بنویسی و علی از طرف تو ضمانت داده است.

عثمان گفت: هر چه می خواهید بنویسید تا امضا کنم.

آن ها نوشتند: «بنده خدا، عثمان-بن عفان- امیر مؤمنان، برای مسلمانانی که بر او خرده گرفته اند و از او خشنود نیستند، تعهد کرده و گفته: برای شما بر عهده می گیرم که به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کنم و به این شرایط پایبند باشم که: حق محروم داده شود. به کسانی که از حکومت می ترسند امنیت دهم. آن هایی را که تبعید کرده ام برگردانم. اگر به کسی نامه دادم از پشت سر به او خنجر نزنم. "فیء"_ غنائم بیت المال _ دست به دست بین ثروتمندان نچرخد. و علی بن ابیطالب این ها را برای مؤمنین و مسلمین ضامن باشد که عثمان قول بدهد، وفا کند و به آنچه در کتاب خداست عمل کند. بر این نامه زبیربن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن مالک، عبدالله بن عمر

ص:۱۰۰

و ابو ایوب بن زید گواهی دادند. این تعهد نامه را عثمان در ذیقعده سال ۳۵ امضاء کرد».

آن ها این نامه را گرفتند و حضرت علی علیه السلام هم تعهد دادند که عثمان به آن عمل کند. بزرگان صحابه هم گواهی دادند.

(از ویژگی های تقسیم غنائم و اموال بیت المال در حکومت ظالمانه عثمان، مثال همان تقسیم ارثی است که دو برادر با هم تقسیم می کردند. برادر بزرگ تر به برادر کوچک تر می گفت بیا، ارث پدر را تقسیم کنیم.

از سطح خانه تا به دم بام از آنِ من! از پشت بام تا به ثریا از آنِ تو!

آن اَستر چموش لگدزن از آنِ من! آن گربه ی ملوس میو کن از آنِ تو

تقسیمات بیت المال در دوره ی عثمان خیلی وقت ها اینطوری می شد. لذا آن گروه بر تقسیم بیت المال هم اعتراض داشتند.)

شورشی ها از خانه ی عثمان رفتند. وقتی به منطقه ی "ایله" (در راه مصر) رسیدند، دیدند سواری می آید. او را گرفتند و از او پرسیدند: تو کیستی؟

گفت: من نماینده ی عثمان به عبدالله بن ابی سرح- والی مصر— هستم.

آن ها گفتند: او را بگردیم، شاید عثمان راجع به ما چیزی نوشته باشد، او را گشتند و چیزی پیدا نکردند. اما شیشه ی لاک و مهر شده ای را دیدند که درون آن نامه ای است به عبدالله ابن ابی سرح. در آن نامه نوشته بود: وقتی نامه من رسید، دست و پای این افراد را بِبُر و آن ها را بکش. نامه را که خواندند، از همان راه برگشتند و به نزد حضرت علی علیه السلام رفتند. سپس پیش خلیفه رفتند و گفتند: مردم تو را عتاب کردند، آن وقت تو چنین برخورد کردی و این نامه را نوشتی؛ در حالی که ما خط و مُهر تو را می شناسیم.

حضرت علی علیه السلام از این وضع بسیار ناراحت شدند.

در آن زمان سعد از مدینه خارج شد. (احتمالاً سعد بن ابی وقاص آن زمان زنده نبود. ظاهراً "سعد" نام یکی از مهاجرین است). وقتی این حالت را دید، از مدینه خارج شد. به او گفت: یا اباسحاق، کجا می روی؟!

گفت: دیروز به خاطر دینم از مکه به مدینه گریختم. امروز به خاطر دینم از مدینه به مکه می خواهم فرار کنم.

(یعنی مدینه ای که حاکمش عثمان باشد، دارالاسلام نیست. کما اینکه مکه ای هم که ابوسفیان و ابوجهل حاکم بودند، دارالاسلام نبود.)

امام حسن علیه السلام به حضرت علی علیه السلام پیشنهاد کردند که شما هم از مدینه خارج شوید و از معرکه کنار بروید.

(باید دانست که وقتی امامی به امام دیگر پیشنهاد می کند، نه اینکه از حال یکدیگر خبر نداشته باشند، بلکه سخن مردم را منتقل می کنند، که بعداً اعتراض نکنند چرا چنین پیشنهادی نشد.

وقتی هم که حضرت زهرا سلام الله علیها به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: در خانه مثل بچه ای در رحم مادر نشسته ای و..... این تعبیر اعتراض آمیز نیست، بلکه زبان حال مردم است.

اکنون از طرف امام مجتبی به نمایندگی از طرف مردم چنین پیشنهادی می شود تا سؤال و جواب در تاریخ ثبت شود).

امام حسن می فرمایند که از مدینه خارج شو و عزلت بپذیر. مردم چاره ای ندارند. و نزد تو می آیند، حتی اگر در صنعا باشی. می ترسم این مرد_ عثمان _ کشته شود، و تو در اینجا باشی و فردا به گردنت بیندازند.

ص:۱۰۲

حضرت امیر علیه السلام فرمودند: فرزندم! می گویی از خانه ی هجرتم خارج شوم؟ گمان نمی کنم احدی جرئت کند که این حرف را بزنند.

(در اینجا لازم است نکته ای را توضیح دهم: یکی از گناهان کبیره"تعرب بعد الهجره" است. یعنی چه؟ اصل کلمه ی اَعرابی و عربی دو معنی دارد. آدم بیابان نشین و بیابان گرد و دور از زندگی جمعی و عمومی را "عرب" گویند. یعنی کسی که بیابان نشین است. ویژگی این گروه آن است که ساده و صراحت گو هستند و هر چه قدیمی تر باشند به آن لغات اولیه ی عربی نخستین آشنا ترند.

لغات که اضافه می شود از آن لغت اصلی دور می شود. لذا هر چه انسان بیابان نشین تر باشد، در بیان کلمات فصیح تر و بلیغ تر است و ریشه ی کلمات را بهتر می داند.(۱)

ص:۱۰۳

۱- مخالفان، در ماهواره مطلبی به امام حسین علیه السلام نسبت داده اند. آن ها روایتی را که از امام صادق علیه السلام نقل شده، به عنوان روایت امام حسین علیه السلام پخش کردند، به این مضمون که: دوستان ما عرب و دشمنان ما عجم هستند. ما روی کلمه ی عرب بحث کردیم. گفتیم: حضرت در اینجا به قوم عرب و غیر عرب کاری ندارد، بلکه اشاره به یک فضیلت تکلمی دارد. یعنی دوستان ما فصیح و بلیغ و خوش بیان هستند، ولی دشمنان ما، آگاه نیستند. نمونه ی این فصاحت و بلاغت را در حضرت زینب و ائمه ی اطهار، دوستانشان و سخنوران شیعه می بینیم که در مناظراتی که با دشمنانشان می کردند، گاهی با یک کلمه طرف مقابل بیچاره می شد. در روش مناظره، علامه حلی را می بینیم که با تسط بر سخن و کلام به جا و به موقع، همان حالت قاطعیتی را دارد که یک عرب به این معنا داراست. آن روایت ربطی به قوم عرب و عجم ندارد. فضیلت عجم ها در جاهای دیگر آمده، از جمله ذیل آیه ی قرآن که خداوند می فرماید: اگر پیامبر را یاری نکنید، فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه (مائده _ ۵۴)، پیامبر فرمودند: منظور خویشاوندان و همشهری های سلمان فارسی است. پس جهت گیری آن روایت، ناظر بر دشمن بودن عجم به معنای غیر عرب نیست، بلکه به معنای کسی است که مانند افراد گنگ، نمی تواند کلام خود را ثابت کند و در استدلال ناتوان می ماند. در حالی که شیعه، "عرب" است، یعنی مانند سخنوران زبر دست، حقانیت عقیده اش را به روشنی نشان می دهد.

عرب، یعنی بیابان نشین. کسی که از محل زندگی شرك و کفر ــ که بیابان ها بود ــ هجرت می کرد و به مدینه می آمد و کنار پیامبر مسلمان شده بود. اگر می خواست به بیابان خودش برگردد و با قوم و قبیله ی کافرش زندگی کند، به او می گفتند: تعرّب بعد الهجره، (زیرا ممکن است تحت تأثیر آنان از اسلام برگردد) یعنی به بلاد اسلامی هجرت کردی و زندگی با مسلمانان را شروع کردی، چرا باز می خواهی برگردی به بلاد کفر؟!

بازگشت به بلاد کفر بعد از آمدن به بلاد اسلامی، می شود "تعرب بعدالهجره"، و این گناه کبیره بود. مگر آن کسی که مأموریت پیدا می کرد برای تبلیغ برود و آن ها را مسلمان کند؛ و گرنه مثل کاری است که "عبدالله بن ابی سرح" کرد. به مکه رفت و به کفار پیوست. و این بازگشت، گناه کبیره است.)

ملاقات صعصعه بن صوحان با عثمان

ملاقات صعصعه بن صوحان با عثمان(۱)

گروهی از مصریان به همراه صعصعه بن صوحان وارد مدینه شدند و به نزد عثمان خلیفه المسلمین رفتند. عثمان گفت: یکی از افراد را نماینده ی خود قرار دهید تا با ما سخن بگوید. گروه مصری، صعصعه را پیش انداختند. عثمان با تعجب گفت: با این جوان سخن بگوییم؟

۱- این بخش، برگرفته از: بحارالانوار ج ۳۱ ص ۴۷۵ــ ۴۷۶ نقل از امالی شیخ طوسی ج ۱ ص ۲۴۱ ــ ۲۴۲.

صعصعه به عثمان گفت: علم اگر به سن و سال باشد، نه من سهمی دارم و نه تو. من کم سن هستم و تو هم پیر شده ای! تو چقدر علم آموخته ای؟!

عثمان گفت: بیا جلو. صعصعه پیش رفت و آیه را خواند:

«الذین ان مکنّاهم فی الارض......»

کسانی که اگر ما در روی زمین به آن ها امکاناتی دادیم، نماز به پا می دارند و زکات می پردازند، امر به معروف و نهی ازمنکر می کنند، و سرانجام کارها به دست خداست.(۱)

عثمان گفت: این آیه شأن ماست. صعصعه گفت: اگر واقعاً در شأن شماست، پس امر به معروف و نهی از منکر کن. پس این همه کارهای زشت در جامعه چرا انجام می شود؟! تو اگر حاکمی و در دوران خلافت خود این منکرات را از بین نبری، فردا که از کار افتادی، می توانی از بین ببری؟!

عثمان گفت: این حرف ها را رها کن! اگر نامه ا ی داری بده و بیخودی بحث نکن.

صعصعه به او گفت:

«الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الّا ان یقولوا ربنا الله»

کسانی که مؤمن هستند و از خانه هایشان بدون دلیل بیرون شده اند. فقط جرمشان این است که گفته اند: خدا پروردگار ماست.(۲)

عثمان گفت: این آیه در شأن ما نازل شده. (خلاصه اینکه هر چه آیه درباره ی متقین و بزرگان بخوانی، مصداقش ما هستیم)

ص:۱۰۵

۱- سوره ی حج، آیه ۴۱

۲- سوره ی حج، آیه ۴۰.

صعصعه گفت: خیلی خوب، از آنچه خدا به تو داده، به ما هم بده و ما را در این امکانات خود سهیم کن.

عثمان گفت: مردم! شما وظیفه دارید هر چه ما می گوییم گوش دهید و اطاعت کنید، دست خدا با جماعت است و شیطان با کسی است که تنهاست. فعلاً جماعت و حکومت با ما هستند و تو در اقلیتی، و شیطان با شماست و خدا با ما!

در ادامه عثمان گفت: به حرف این آدم گوش ندهید، او نمی داند خدا کیست و خدا کجاست؟

صعصعه گفت: این که گفتی وظیفه شماست که گوش کنید و اطاعت نمایید، تو می خواهی روز قیامت وقتی خدا از ما بپرسد به چه دلیل این کارها را کردید، بگوییم: خدایا ما پیروی کردیم از بزرگان و این ها ما را گمراه کردند.(۱) اینچنین نیست که هر چه بگویی ما اطاعت کنیم، زیرا روز قیامت خداوند از ما قبول نمی کند.

با این استدلال صعصعه، عثمان معطل ماند و گفت: حرف خودت را بزن و این ها را رها کن.

صعصعه گفت: این که می گویی من نمی دانم خدا کیست: ربنا و رب آبائنا الاولین، چگونه من ندانم خدایم کیست؟!

این که گفتی نمی دانم خدا کجاست؟ من می دانم،

«ان ربک لبالمرصاد»

خدا در کمین (ظالمان) نشسته است.

ص:۱۰۶

۱- اشاره به آیه ی ۶۷ سوره احزاب

عثمان- از این حاضر جوابی- عصبانی شد، صعصعه را بیرون کرد و در را به روی خودش بست.(۱)

محاصره ی خانه عثمان و عملکرد امیرالمؤمنین نسبت به آن

یک واقعیت غیر قابل انکار این است که عثمان سزاوار شرایط به وجود آمده است، زیرا ظلم و ظالم را نمی توان ندیده گرفت. و چگونه انتظار می رود فردی مثل امیرالمؤمنین، از این باطل دفاع کند؟

نکته ی قابـل توجه در این جریان، آن است که شورشـیانی که علیه عثمان قیام کرده انـد، جنایت می کننـد. و بـدیهی است که جنایت، حتی بر دشمن ناروا است.

ص:۱۰۷

۱- صعصعه بن صوحان پیامبر را ندیده است و از گروه تابعین محسوب می شود. اما درزمان پیامبر مسلمان شده بود. در دوران خلافـت خلفـا هم چهره ی شاخصـی بود. صـراحت لهجه داشت و آدم فهمیـده و دقیق به حسـاب می آمـد. در زمان عمر، پول زیادی به مدینه آورده بودند. عمر مانده بود که چگونه آن ها را تقسیم کند. بالای منبر آمد و گفت: مانده ام، نمی دانم با این همه پول چه کنم. عـده ای هم به خاطر رعایت حال عمر، حرفی نمی زدند. صعصـعه گفت: سـردرگمی ندارد، تکلیف پول ها را خدا معلوم کرده است. سـپس آیه ی قرآن را خواند: انما الصدقات للفقراء و المساکین.....(توبه _ ۶۰). و گفت: خدا معلوم کرده چگونه تقسـیم کنی. این شخصـیت وقـتی بیشـتر بـا امیرالمؤمنین آشـنا شـد، به کوفه آمـد و در خـدمت امیرالمؤمنین علیه السـلام بود. بزرگ مردانی ماننـد صعصـعه بن صوحـان و کمیـل، گوهرهایی بودنـد. با این که از قبل با حضـرت علی آشـنایی نداشـتند و جزء تابعین محسوب می شدنـد، اما در جـذبه ی امیرالمؤمنین علیه السـلام قرار گرفتنـد. صعصـعه بعـد از آشـنایی با امیرالمؤمنین تازه فهمید چه سال هایی را از دست داده، عثمان کیست و علی کیست؟

جنایت آنان این است که آب و غذا را بر خانه ی عثمان ــ که زن و بچه در آن خانه هست ــ می بندند. تشنه و گرسنه نگه داشتن دشمن و هر موجود زنده ای جنایت محسوب می شود. بنابراین اساس هر گونه جنایت جنگی محکوم است.

حالا امیر المؤمنین بین این دو خط بسیار مشکل، گرفتار شده است.

یک خط این است که عثمان شایسته ی نابودی است، چون جرم و جنایت مرتکب شده، از جنایتکاران حمایت کرده و باید از کار برکنار شود و یک لحظه اخلاقش به نفع اسلام و مسلمین نیست. و هیچ دفاعی نباید از این ظالم شود.

از سوی دیگر هم نباید جنایت اتفاق بیفتد و نباید خودش و زن و بچه اش تشنه بمانند.

این نکته نیز حائز توجه است که خیلی از شورشیانی که خانه ی عثمان را محاصره کرده اند، قصد خدایی ندارند، و نباید با کسانی که نیت الهی ندارند همکاری کرد. طلحه و زبیر به خاطر خدا قیام نکردند، عایشه به خاطر خدا مردم را علیه عثمان تحریک نمی کند.

وقتی شورشیان به مدینه سرازیر می شوند، به محض رسیدن به مدینه، طلحه و زبیر رهبری کامل هجوم بر خانه ی عثمان را رهبری می کنند و محرک جمعیت داخل مدینه هم عایشه بود.

این وضعیت شهر مدینه است.

طلحه و زبیر، به جهت اینکه در شورای شش نفر جهت انتخاب خلیفه به حضرت علی علیه السلام رأی دادند و نظرشان به عثمان نبود، لذا خلیفه میانه ی خوبی با آن ها نداشت. البته سهمشان را از بیت المال می داد، ولی به

طلحه مقـام و منصب پست و فرمانـداری نـداد. عثمـان آن هـا را دوست نـداشت، چون می دانست اگر با علی نباشـند، با او هم نخواهند بود. ابن قتیبه در کتاب الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۳۴ می گوید:

"اهل کوفه و مصر به درِ خانه ی عثمان ریختند، شب و روز آنجا ماندند. طلحه مردم را در کشتن عثمان تحریک می کرد.

کسانی که خانه ی عثمان را محاصره کرده بودند، از ابتدا قصد کشتن او را نداشتند. طلحه به آنان گفت: محاصره چه فایده ای دارد؟ عثمان در خانه اش زنـدگی می کنـد و راحت است. هـدف از محاصـره چیست؟.....طلحه گفت: اگر می خواهید عثمان شکست بخورد، آب و نان را به رویش ببندید."

بالاخره آب را به عثمان بستند. در مدینه غوغایی به پا شد.

در واقع بی توجهی عثمان به انتقاد منتقـدان و اعتراض معترضان، روی کار آوردن افراد نالایق، خود خواهی و طمع، موجی از نارضایتی را در میان مردم پدید آورد.

عـده ای هم که برای حکومت رقیب سیاسـی بودنـد و به اهـداف ریاستی خود نرسیده بودند، مثل طلحه و زبیر، و آن ها که به اهداف مادی نرسیده بودند مثل عایشه، در صف مخالفان عثمان قرار گرفتند.

علاوه بر این، عثمان به مردم مصر، بصره و کوفه- که در آن زمان موقعیت استراتژیک داشتند- توجهی نکرد.

لذا ۶۰۰ نفر از مصـر و ۲۰۰ نفر از کـوفه و ۱۰۰ نفر از بصـره و تعـدادی از اهالی مدینه که دلِ خوشـی از عثمان نداشـتند، وارد مدینه شدند و خانه ی عثمان را محاصره کردند. حتی از اینکه به خانه ی عثمان آب و مواد غذایی برسد مانع شدند.

البته یادآور می شویم بعضی از کسانی که در محاصره ی خانه ی عثمان شرکت داشتند مثل عبدالله بن عدی، کنانه بن بشر کندی، عمرو بن حَمِق خزاعی...... شخصیت های متدین، خوش سابقه، راوی حدیث و صحابه ی پیامبر بودند.

اکنون امیرالمؤمنین در این وضعیت بحرانی قرار گرفته است. لذا با تمام دشواری ها و با وجود تمام مخالفت ها، آب و غذا را توسط فرزندانشان به خانه ی عثمان می فرستند.

نکته ی قابل تأمل اینجاست که بعدها طلحه و زبیر و معاویه و عایشه، محاصره ی خانه ی عثمان و قتل او را بهانه قرار می دهند و با امیرالمؤمنین علیه السلام وارد جنگ می شوند. در واقع قتل عثمان را به گردن حضرت علی علیه السلام می اندازند و این از عبرت های شگفت تاریخی است.

وقایع تاریخی بایستی به دقت بررسی شود و صرفاً بیان یک واقعه بدون پرداختن به زمینه و زمانه، پیشینه و عملکرد شخصیت ها راهگشا نخواهد بود.

محاصره ی نهایی خانه عثمان

گاهی مطالعه در آثار گذشتگان انسان را شرمنده می کند، به دلیل زحماتی که در موقعیت های سخت کشیدند. شخصیتی مثل شیخ مفید که در آن روزگار تلخ و سخت و خفقانیِ حکومت بنی عباس، آن هم در بغداد و زیر نظر خلیفه! چگونه به این زیبایی کار می کرد که در زمینه های مختلف تاریخی، رساله های منحصر و اختصاصی بنویسند. خداوند آن بزرگوار و دیگر علمای عامل را رحمت کند.

شیخ مفید رساله ای دارد به نام

«الکافئه فی ابطال توبه الخاطئه»

یعنی: اسناد و مدارک کافی در اینکه بانوی خطا کاری که توبه کرد، توبه اش باطل است.

مرحوم مفید مدارکی نقل می کند از محمد بن اسحاق از ابی جعفر از پدرش از عبدالله بن جعفر، که گفت: من با عثمان بودم در زمانی که عثمان در محاصره بود. وقتی فهمید کشته می شود و قتلش حتمی است، من و عبدالرحمن بن ازهر را فرستاد نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در حالی که زمام امور را طلحه به دست گرفته بود. (این عبدالله بن جعفر به احتمال قوی فرزند جعفر طیار همسر حضرت زینب سلام الله علیهاست. عبدالله بن جعفر هم سن امام حسن علیه السلام است. در حبشه متولد شد، بعد با مادرش اسماء بنت عمیس به مدینه آمد. حدوداً ۳۳-۳۲ سال دارد و نسبتاً مرد کاملی است.)

او می گفت که من و عبدالله بن ازهر در خانه ی عثمان بودیم (بعید نیست او از کسانی بوده که حضرت علی علیه السلام برای رساندن آب و آذوقه به خانه ی عثمان فرستاده باشد.)

عبدالله بن جعفر می گوید: وقتی عثمان اوضاع را این گونه دید، گفت: نزد علی بن ابیطالب بروید و به او بگویید: یا علی تو شایسته تری که زمام امور را به دست بگیری. اگر کسی بخواهد بعد از ما حاکم باشد، تو باشی بهتر است تا این ابن الحضرمی (مراد او طلحه بود. چرا عثمان، از طلحه به این صورت تحقیر آمیز تعبیر می کند، خودش جای تحلیل و بررسی دارد).

نگذار این طلحه بر تو غلبه پیدا کند و رهبر امتِ پسر عمویت- پیامبر- بشود(۱)

ص:۱۱۱

۱- الکافئه فی أبطال توبه الخاطئه، ص ۷_ ۸

در همین کتاب(۱) از فضل بن دکین از ابن جریر، شرایط و مشخصات محاصره را نقل می کند.(۲)

فضل بن دکین روایت کرده که میسره بن جریر می گوید: در محاصره ی خانه ی عثمان در محله ی احجار الزیت(۳) در کنار زبیر بودم، او دستم را گرفته بود. کسی با داد و فریاد آمد و گفت: یا ابا عبدالله، آن هایی که در خانه محاصره هستند، بین آن ها و آب حائل شده اند و نمی گذارند به آن ها آب برسد، آب را بر عثمان قطع کرده اند.

۱- همان کتاب، ص ۱۱.

۲- رهبری نهضت علیه عثمان را طلحه و زبیر بر عهده گرفته بودند. اقوامی که از مصر و بصره و کوفه آمده بودند، به علاوه جمعیتی از مدینه، در محله ی عثمان اطراف خانه او را گرفته بودند و لحظه به لحظه حلقه ی محاصره تنگ تر می شد. رهبری جمعیت در یک طرف با طلحه و طرف دیگر در اختیار زبیر بود. زبیر پسر عمه ی امیرالمؤمنین است، ولی طلحه نسبتی با امیرالمؤمنین ندارد، بلکه از اطرافیان دستگاه خلافت است. اما در عین حال، این دو تن، کسانی بودند که عمر بن الخطاب برای خلافت، شایسته می دانست. و آن ها را در کنار امیر المؤمنین برای خلافت در نظر گرفته بود. اینان در ردیف صحابه ی درجه یک پیامبر به حساب می آیند. مخصوصاً زبیر که پسر عمه ی پیامبر هم بود، مادرش صفیه- عمه ی پیامبر- آدم قوی و قهرمان میدان جنگ های بدر و احد و حنین خندق بود. زبیر در بیشتر جنگ های پیامبر حضور داشت و شجاع بود. بعد از جنگ جمل و بعد از کشته شدن زبیر، وقتی شمشیرش را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند، چشم امیرالمؤمنین که به شمشیر زبیر افتاد، گریه اش گرفت و گفت: صاحب این شمشیر روزی چقدر غم و غصه از رخسار پیامبر می زدود! ۳. احجار یعنی سنگ ها. زیت هم یعنی روغن. محله ی نزدیک محله ی عثمان، سنگ هایی بود که با آن دانه های زیتون را خرد می کردند و روغن آن را می گرفتند. آن محله را احجار الزیت می نامیدند.

۳-

زبیر گفت: برگردید و آب را نرسانید. آن گاه آیه ی قرآن را خواند که خداوند درباره ی جهنمیان در قرآن می فرماید:(۱)

«وحیل بینهم و بین ما یشتهون کما فُعل بأشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شک مریب»(۲)

پس زبیر، عثمان را جهنمی می داند. در حالی که عده ای در زمان ما کاسه ی از آش داغ تر شده اند که ما حق نداریم درباره ی خلفای اسلامی حرفی بزنیم. بین آن ها آشتی و صلح و دوستی بوده، اگر هم اختلافی هست مصلحت بوده!!

شیخ مفید در همین کتاب آورده که به طلحه گفتند: به عثمان آب و غذا نمی دهند. گفت: تا عثمان از این خلافت استعفا ندهد و خلافت را به من واگذار نکند، وضع همین است۳

طلحه با چهره ی رهبری جلو افتاده بود. او منافع و درآمدهای سرشار از عثمان داشت، حالا قیافه گرفته بود که امر به دست من است. تمام مصریان و کوفیان و بصری ها چاره ای نداشتند جز این که تسلیم طلحه شوند. در این شرایط همگان دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام نمی خواهد از این جوّ شورشی بهره گیرد و ماجرا را به نفع خود تمام کند، حتی زمانی که این شورشیان خلاف مرام انسانی عمل می کنند.

۱- سوره ی سبأ، آیه ۵۴ ۲. الکافئه فی ابطال توبه الخاطئه ص ۱۱، الجمل ص ۷۵ و ۲۳۲. ابن عبد ربّه اندلسی مورخ سنی نیز در العقد الفرید ج ۴ ص ۲۹۹ نقل کرده است.
۲- الکافئه ص ۸.

حضرت علی علیه السلام برای عثمان و خانواده اش آب و غذا می فرستد. پیش از آن، تا جایی که امکان داشت او را نصیحت کرد و از ظلم و ستمی که روا می داشت او را بر حذر کرد. ولی او باز هم به کار خودش ادامه می داد.

در نقل دیگر آمده که عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: طلحه را دیدم که از بیرون به درون خانه ی عثمان سنگ می انداخت، خودش را در پارچه ای پیچیده بود و زیر آن زره پوشیده بود. روی پارچه را هم عبا و قبا پوشیده بود. دستور می داد که از بیرون به خانه ی عثمان، سنگ و تیر پرتاب کنند تا عثمان را از خانه بیرون بکشند. تا اینکه عثمان را از خانه بیرون آوردند و در جلوی خانه ی "ابن حزم" او را با خنجر و نیزه و شمشیر کشتند.(۱)

بعضی هم گفته اند: در خانه خنجر زدند و زخمی کردند و نیمه جان بیرون آوردند.

در روایت دیگر آمده است که راوی می گوید: داخل مدینه شدم. نزد طلحه رفتم. دیدم طلحه بیرون آمده و قطیفه ای (یعنی روانداز) قرمز رنگ به نشانه ی جنگ روی خود انداخته بود. به او گفتم: وضع عثمان مناسب نیست. او فریاد زد: ای مردم! نافهم ها و نادانان می خواهند بر اندیشمندان غلبه کنند. بعد گفت: معطل نکنید و به حرف این نافهم ها گوش ندهید، بروید و هیزم بیاورید. اگر هیزم ندارید، این دو تا چوب را بگیرید و آتش بزنید و بروید خانه ی عثمان.

راوی می گوید: ما ماندیم تا با زبیر سخن بگوییم. دیدیم زبیر هم بدین گونه سخن می گوید. اوضاع وخیم است و آشوبی بر پاست و می خواهند آتش بیفروزند.

۱- الکافئه، ص ۹.

نزد علی بن ابیطالب رفتم. دیـدم ایشان هم از منزل بیرون آمـده و در همان محله ی "احجار الزیت" ایسـتاده است. به حضـرت گفتم: اوضاع آشـفته است. حضرت فرمودند: شما اگر می توانید، خود را به عثمان برسانید و از او بخواهید توبه کند. عجله هم نکنید. اگر به سخن شما گردن نهاد و واقعاً توبه کرد، از او بپذیرید و مهلتش دهید.(۱)

نکته: بزرگواری امیرالمؤمنین را ببینیـد. آیـا این روایات نشانگر این است که حضـرت حکومت عثمان را قبول داشـته؟ یا اینکه حضرت می خواهد به هر قیمتی که شده، جلوی آشوب و بلوا را بگیرد تا نگذارد یک عده آشوبگر سوء استفاده کنند و ماجرا را به نفع خود و به ضرر ستمدیدگان تمام کنند؟

امیر المؤمنین آن سوی مـاجرا را می بینـد که اگر طلحه روی کـار بیایـد، اوضاع فرقی نمی کنـد. زبیر هم که بیایـد مثل اوست. شایـد نظر عـده ای چنین بود که با این مقـدمات، خود امیرالمؤمنین را روی کار آورنـد. اما حضـرت نمی خواهـد از این طریق حاکم شود، زیرا اگر او شورش را بپـذیرد و این نوع تهاجم را تأیید کند، فردا علیه خود او این رفتار را بروز می دهند و او نمی تواند بطلان عمل آن ها را بیان کند.

به هر حال، طلحه بعـد از قتل عثمان بر کار چیره شـد و همه ی کلیـدهای بیت المال را گرفت و سه روز هم اوضاع شـهر مدینه دست طلحه بود.(۲) تمام اوضاع به نفع طلحه پیش می رفت که او حاکم شود. اما اوضاع به گونه ای دیگر رقم خورد که زمینه ی قطعی برای مخالفت و رویارویی با امیر المؤمنین علیه السلام را فراهم آورد.

۱- الکافئه، ص ۹_ ۱۰؛ الجمل ص ۲۳۲

۲- الکافئه ص ۱۰.

اگر بخواهیم عظمت کار امیر المؤمنین را درک کنیم، بعید است کسی این چنین توانایی را داشته باشد تا بتواند آن کار عظیم را انجام بدهد. اما می کوشیم با تبیین اوضاع، تا حدی به این هدف برسیم.

وقتی خانه ی عثمان به محاصره درآمد، با تمام بد رفتاری ها و کج خلقی هایی که خلیفه نسبت به امیر المؤمنین روا داشته است _ به گونه ای که آسایش را از آن حضرت سلب کرده _ باز هم امیرالمؤمنین بزرگوارانه برخورد می کنند. وقتی می بینند شورشیان آب و غذا را بر عثمان و اهل خانه اش بسته اند، امام به حسنین علیهما السلام فرمودند: آب و نان به خانه عثمان ببرید تا او و زن و بچه اش از گرسنگی و تشنگی نمیرند.

در نوبتی دیگر دستور دادند شترهای آبکش آب بردارند. خودشان تشریف آوردند و در مقابل مردم فریاد زدند تا مردم کنار رفتند و شترهای آبکش داخل خانه شدند.

وقتی حضرت دیدند که مردم این گونه جمع شده اند و طلحه به تکیه گاهی تکیه زده، امیرالمؤمنین خطاب به او فرمودند: این مرد را می خواهند بکشند، تو نگذار. تو رفیق او هستی، چرا می خواهید او را بکشید؟ به حکم چه کسی او را می کشید؟ طلحه فریاد زد: باید خود را از خلافت عزل کند و حق مردم را بدهد وگرنه او را می کشیم.

مرحوم مجلسی از کتاب العُدد القویه_ نوشته ی علی بن سدید الدین یوسف برادر علامه حلّی _ نقل می کند که در ذیحجه سال ۳۵ هجری عثمان بن عفان بن حکم بن ابی عاص بن عبد شمس ابن عبد مناف ابن عبد قصی اموی، در روز هیجدهم ذی الحجه کشته شد.

ص:۱۱۶

(عثمان چنـد ساله بود که از دنیا رفت؟ عثمان حدود ۵ یا ۶ سال کوچک تر از پیامبر بود. پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم، عام الفیل متولد شده بودند و عثمان سال ششم بعد از عام الفیل به دنیا آمد.

مدت حکومت عثمان۱۲ سـال بود. حکومت عمر ۱۰ سـال و ابوبکر ۵/۲سال که مجموعاً حـدود ۲۵ سـال می شود پس عثمان حدود ۸۲ سال عمر داشت. برخی ۸۶ سال هم گفته اند.)

در ادامه ی روایت آمده که او را از خانه بیرون آوردند و در مزبله های مدینه (اشـغال های مدینه) انداختند. هیچ کس از ترس مهاجرین و انصار جرئت نداشت که بدن او را دفن کند.

بعد از سه روز چاره جویی، بالاخره بعضی از افراد بنی امیه، پنهانی و شبانه، جسد او را در آخر بقیع دفن کردند.(۱)

به هر حال، عثمان را در "حَشّ کوکب" دفن کردند که مقبره ی یهودیان در مدینه بود.

۱- قبرسـتان بقیع قبل از قبرسـتان شدن باغ و بستان بود. زمان پیامبر قبرستان شد و نخستین کسی که در آن دفن شد، عثمان بن مظعـون یکی از صـحابه ی جلیـل القـدر پیـامبر بـود. کلمه ی "جنه البقیع" به همین پیشـینه اشـاره دارد. تعـبیر قبرسـتان بقیع در فرهنگ ما ایرانی ها است. در یکی از سفرهایم به مکه، فردی از افریقا را دیدم که آمده بود و می پرسید: جنه البقیع کجاست؟ در فرهنـگ آن هـا هنوز به این مکان به جهت پیشینه ی باغ و بسـتان، جنه البقیع می گوینـد. چهار امام و ناموس الهی، تعـداد زیادی عالم و بزرگ و شـهدای اُحـد و بسیاری از صـحابه ی پاک رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و فاطمه بنت اسد- مادر حضـرت علی علیه السـلام- در آنجا آرمیـده انـد.آن وقت در چنین حرمی با کفش می روی؟ بایـد فرهنگ احترام به جنه البقیع و حرم البقیع را رایج کنیم که با کفش نرویم، در کنار قبور این بزرگان با احترام و ادب بایستیم.

در دوران حکومت معاویه، مقبره را خراب کردنـد و به قبرسـتان بقیع وصل کردنـد، وگرنه اتصالی بین مقبره ی یهودیان و جنه البقیع- قبرستان مسلمانان- وجود نداشت.(۱)

وضعیت ارتش و نیروهای نظامی در زمان عثمان

در مورد عثمان در دوره ی محاصـره اش سؤال شـده است: پس نیروهای نظامی عثمان کجا بودنـد؟ آیا از او دفاع نکردند؟ آیا میان آن ها و شورشیان برخوردی انجام نشد؟ موضع امیرالمؤمنین در این میان چه بود؟ و........

اول مسـئله ی نظـامی را توضـیح می دهیم. قوای نظـامی منسـجم و کـار آمـد، به معنای امروزی که هر وقت حاکم بخواهـد در دسترس باشند؛ نه در زمان پیامبر وجود داشت و نه در زمان خلفا.

ارتش و افرادِ منحصـراً نظامی در آن جامعه معنا نـداشت. هر وقت جنگ می شد، در مسـجد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اعلام می کردند. بلال حبشی مردم را صدا می زد که: ایهاالناس! الجهاد الجهاد.

مردم خودشان می رفتنـد، بار و بنه و کوله پشتی و شمشـیر و نیزه را و یا سـلاح و توشه ای را که به بقیه ی مردم می دادند و به این ها کمک می کردند، بر می داشتند و به جبهه می رفتند. پس مسأله ی ارتش منظم در کار نبود.

در اواخر عمر پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به علت کثرت مسـلمانان، پیامبر در خارج شهر مدینه _ در نخیله _ اردوگاهی درست کرده بودند که مسلمانان برای جنگ، آنجا آماده و مهیا شوند.

۱- بحارالانوار ج ۳۱ ص ۴۹۳ نقل از: العدد القویه ص ۲۰۰ _ ۲۰۱.

آخرین جنگی که از آنجا استفاده شد، جنگ تبوک بود و دیگری اعزام لشکر به منطقه ی شام که فرماندهی آن بر عهده ی اُسامه بن زید بود که پیامبر فرمودند: هر کسی از جیش اُسامه تخلف کند، ملعون است. پس چنین نبوده که افرادی زندگی نظامی داشته باشند.

آموزش نظامی سواره و پیاده هم در حد عمومی تشکیل می شد. افراد با هم در مسابقات اسب دوانی و تیراندازی شرکت می کردند، چرا که در جنگ ها این دو موضوع خیلی مهم بود. لذا شرط بندی در آن هم اشکالی نداشت، تا روحیه ی سربازی در افراد ایجاد شود.

وقتی هم که اعلام جنگ می شد، هر کس می توانست باید می رفت، مگر کسانی که پیر و از کار افتاده باشند، یا کودکان و زن ها که مستثنی شده بودند.

زنان هم به اندازه ای که در میدان جنگ لازم بود، مراقب پشت جبهه بودند. در خیلی از جنگ ها پیامبر همسر خودش را نیز می برد. زنان می رفتند تا برای لشکر غذا آماده کنند و مجروحان را مداوا کنند.

آن ها زیر خیمه و چادر زندگی می کردند. یکی از دلایل وجود مسجد حضرت زهرا سلام الله علیها در مدینه- در شمار مساجد سبعه ـ این است که ایشان در کنار خندق، آمده و برای پدر و همسر خود، پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما و آلهما السلام غذا می آوردند. بعضی اوقات که کاری نداشت، به نماز می ایستاد.

کسانی که در جبهه بودند، همه نماز شب خوان و اهل نماز و طاعت نبودند. تنها یک عده ی خاص این کار را می کردند. در آنجا مسجد سلمان، مسجد حضرت زهرا، مسجد امیرالمؤمنین و پیامبر، بعدها دو مسجد به نام

ابوبکر و عمر هم ساختند. حالا همه ی این ها را خراب کرده اند و یک مسجد ساخته اند.

احتمالاً تا دوران معاویه ارتش منظم وجود نداشت.

خلفاء مردم را تشویق به حضور در میدان جنگ می کردند. یقیناً زمان حضرت امیر علیه السلام هم یک گروه نظامی خاصی نبود. در بحث صلح امام حسن علیه السلام هم گفتیم که هنر مهم رهبری امام حسن علیه السلام این بود که توانستند چهار مرتبه لشکر چهار هزار نفری راه بیندازند و با سخنرانی های مهیج خود از کوفه، چهار مرتبه لشکر فرستادند که خود با آخرین گروه رفتند. آن سه گروه قبل، همه در میدان جنگ خودشان را باختند. فرماندهانشان خود را به معاویه فروختند و مردم بلاتکلیف ماندند.

امیرالمؤمنین لشکر از مردم فراهم می کردند. مردم قول می دادند. ولی اگر تابستان می شد، می گفتند گرم است و نمی رفتند. وقتی زمستان می شد، می گفتند سرد است. و با این رفتارهایشان حضرت را می آزردند.

وضع نظامیان این گونه بود. حضرت امیر برای نگهبانی از شهر مدینه، "شرطه الخمیس" داشتند که شبانه نگهبانی می دادند و یا در پنج منطقه ی شهر حفاظت می کردند. علت آن بود که بعد از رحلت پیامبر، عده ای شبانه می آمدند و دزدی می کردند. گاهی دزدی ها مصنوعی انجام می شد تا خلیفه بگوید اگر ما نباشیم شهر امنیت ندارد. یک حدس سیاسی هم بنده دارم که مدینه هیچ گاه نا امن نبود. مقدمات نا امنی را پیروان خلیفه فراهم کردند که در آن نا امنی، هر کسی را که بخواهند ترور کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام منطقه ی بنی هاشم و جنه البقیع و قسمت جنوب مدینه را شخصاً به عهده گرفتند. شب ها امیرالمؤمنین نگهبانی می دادند و یا

از آن حفاظت می کردند، مبادا به بهانه ی نا امنی به خانه ی خود حضرت بریزند، بعد هم بگویند عده ای منافق و کافر و مرتد، علی را کشتند. یا اگر مرتدی ندیدند، بگویند که اجنّه حمله کرده اند.

عجیب این است که خبرهایی می ساختند که اجنّه شب ها به شهر حمله می کنند. در دوران خلافت، خلفا از این قتل های سیاسی داشتند و این قتل ها را به اجنه نسبت می دادند، چون در مورد جن، پرونده و بازجویی و پیگیری امکان ندارد. لذا امیرالمؤمنین شخصاً حفاظت از حسنین علیهم السلام و بنی هاشم را بر عهده گرفتند.

بر این اساس، امیرالمؤمنین به تعبیر امروزی ها نیروی انتظامی داشتند، ولی نیروی نظامی نداشتند. نیروی انتظامی هم خود مردم بودند که نوبت می گذاشتند، مثل داروغه های روستاها که شب ها شبگرد دارند و از شهر حفاظت می کنند.

نکته ی مهم در جریان قتل عثمان این بود که اطرافیان و یاران عثمان _ که باید بیشتر بنی امیه باشند _ به محض اینکه اوضاع را نابسامان دیدند، آن ها هم از حفاظت عثمان خودداری کردند. تا وقتی که عثمان قدرت داشت از او دفاع کردند. اما همان بستگان که عثمان، آخرت خود را برای آن ها فدا کرد، به محض ضعف سیاسی او چهره عوض کردند و حاضر به حمایت از او نشدند.

همه ی ما نوعاً این گونه افراد را می بینیم که تا وقتی که طرف امکانات دارد، همه ی دوستان و آشنایان مشوق او هستند. اما همین که ببینند اوضاع خراب است، چهره طور دیگر می شود. و این حالتِ رنگ به رنگی خیلی بد است.

در زمـان عثمـان، بنی امیه می گفتنـد: مقـاومت کن، مـا تا آخرین لحظه با تو هستیم. ولی حتی یک نفر از این دنیا پرسـتانِ بی انصاف، در دفاع از عثمان حرکتی نکرد، نه مروان بن حکم، نه ولید، نه معاویه و نه بستگان اموی او.

روایت می گویـد: عثمـان همسـری داشت که چـاق بود. وقتی شورشـیان به خانه اش حمله کردنـد، کسـی خود را روی عثمان انداخت تا او را بکشد، همسر عثمان از او دفاع کرد و دست قاتل را گرفته بود. نفر بعدی که آمد، غلام عثمان را صدا کرد که بیا.

غلام عثمان با یکی از شورشـیان درگیر شد و غلام او را کشت. چنین درگیری هایی در خانه عثمان روی داد. غلام و همسر او تا آخرین لحظه به او وفادار ماندند، اما همان همسر و غلام و اطرافیان، جرئت نکردند تا سه روز بعد از قتل، او را دفن کنند.

آن ها هم بعد از قتل عثمان، چند نفر را به عنوان قاتل نام بردند که در آن ها نام طلحه و زبیر ـ که البته خودشان مستقیماً وارد نشدنـد ـ دیـده می شـد. یکی از کسانی که وارد خانه ی عثمان شد، محمد بن ابی بکر بود، که ریش عثمان را گرفت و به او عتـاب کرد که تو چرا این کارهـا را کردی؟ عثمـان گفت: مرا رهـا کن، مـا بـا پـدر تو ابوبکر رفیق بودیم و حق نان و نمک با خانواده ی تو داریم، چه کسی به تو چنین جسارتی آموخته که این طوری به منِ پیرمرد توهین کنی؟ دست بردار.

جناب محمد بن ابی بکر- که از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السـلام بود- او را نکشت، چون حضـرت علی علیه السلام دستور قتل نداده بودند.

در تاریـخ آمـده که مالک اشتر وارد شـد، ولی عثمان را نکشت. ولی چند نفر از همان تحریک شده های طلحه و زبیر آمدند، آن هم با خنجر ضربه ای به

او زدنـد، نـه این که سـرش را ببرنـد. آن قـدر خـون از او آمـد تـا اینکه از دنیـا رفت. بعـد جنـازه اش را برداشـتند و در "حُش کوکب"_ که مزبله ای بود _ انداختند. حُش در لغت یعنی بوسـتان، اما نه بوستانی که درخت دارد، بلکه باغی متروکه با نخل های سوخته و خشکیده، که محل اجابت مزاج بود.

بعـد از سه روز، خلیفه را مخفیانه و شـبانه در مقبره ی یهودیان دفن کردنـد. این مقبره خارج از جنه البقیع بود، بعـدها در زمان معـاویه آن قسـمت را به قبرسـتان بقیع وصل کردنـد. بعضـی از اهل سـنت که گرایش وهّابی ندارنـد، خیلی که طرفـدار عثمان باشـند و زیارت را جایز بدانند، به انتهای قبرسـتان می روند که دیگر نشان قبری ندارد، در ۴۰-۳۰ متری آن می ایستند و حمد و سوره ای می خوانند.

این پرونـده ی عثمان بن عفان است. اما بعـد چه تبلغیاتی شد! چگونه چهره ی افرادی که آمده بودند تا حقشان را از او بگیرند و به تظلم به سوی او آمـده بودنـد، گروه اخلال گر معرفی شدنـد. اما افرادی مثل طلحه و زبیر و عایشه را به عنوان طلبکاران و انتقام گیران خون عثمان شناساندند.

اینان پیراهن خونین عثمان را بر سر نیزه کردند و گفتند: خلیفه ی مظلوم را کشتند و کرامت های فراوان برایش نقل کردند که او داشت قرآن می خوانـد و خونش روی قرآن ریخت. این ها فکر کردنـد و بعد همه مسائل را به گردن حضـرت امیرالمؤمنین انداختند و عنوان کردند که حضرت علی علیه السلام در قتل عثمان شرکت داشته است.

این در حالی است که حضـرت امیر رسماً اعلام فرمود که من جزء هیچیک از این گروه ها نبودم، نه همراهی با عثمان کردم و نه در شورش

شورشیان با آن ها همیاری داشتم. حضرتش در خطبه ی دیگری قسم یاد می کنند که من در قتل عثمان شرکت نداشتم.

حضرت این عدم دخالت را، هم در فضایی می فرمود که می خواستند بهانه جویی کنند، و هم در بین همان شورشیانی که حمله به عثمان را افتخار می دانستند و کسانی که انقلاب علیه عثمان و جرئت یافتن بر او را ارزش می پنداشتند.

در روزگاری که شورش علیه عثمان را ارزش و افتخار می دانستند، امیرالمؤمنین می فرمود که من این شورش و قتل را قبول نداشتم، اما هیچ گونه دفاعی از عثمان بر من واجب نبود.

این اصل تحلیلی بود که ما در تاریخ اسلام داشتیم که از همان روزگار بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین راه دیگری برگزید، نه طرفداری از خلفا و نه مقابله با آن ها. عملکرد این خط در محاصره اطراف خانه ی عثمان به خوبی بروز کرد.

ص:۱۲۴

خاتمه

معنای طعن

اصل کلمه ی طعن، این است که کسی با نیزه طوری ضربه وارد کند که رقیب را به زمین بزند. در جنگ ها یکی از ابزارهای جنگی نیزه بوده است. یک آهن تیز به سر نیزه نصب می کردند. قسمت آخر که بر سر نیزه وصل بود،"طعن نیزه"می گفتند. وقتی آن طعن بر کسی وارد می شد، از شمشیر کاری تر بود. در شمشیر زدن، فرد باید خود را به فرد مقابلی که روی اسب نشسته است، نزدیک کند. او هم به نسبت می توانست به این طرف ضربه وارد کند.

ولی در زدن نیزه احتیاج نبود خیلی به فرد مورد حمله نزدیک شود. وقتی کسی با نیزه به گونه ای می زد که او نقش زمین می شد، می گفتند به او "طعنه" زده است. محلّ نیزه خوردن را "مَطْعَن" می نامیدند، یعنی جایی که آن فرد با این طعن ساقط شده و افتاده است. اصطلاح "طعنه زدن" را که ما به کار می بریم، از همین ریشه است.

ص:۱۲۵

کلمات و الفاظی که ما در ساقط کردن طرف مقابل می زنیم، همین حالت را دارد. لذا می گویند به طرف طعنه زد.(۱)

مرحوم مجلسی انتقادهایی بر خلفا گرفته و نام آن را "مطاعن" گذاشته است. این همان مباحث است که امروز آن را "نقد و بررسی و تحلیل تاریخی" می نامند. در واقع، این کار، تحلیل تاریخ است، یعنی آنچه امروز متون پیشرفته تاریخی می کوشند به این امتیاز دست یابند. تمام مطاعنی که مرحوم مجلسی آورده، از روی مدارک معتبر شیعه و اهل سنت است. طعنی که بی مدرک باشد، در این کتاب نمی بینید.

مرحوم مجلسی با توجه به توجیهاتی که علمای اهل سنت در مقابل این مطاعن داشتند، فرازی را از ابن ابی الحدید نقل می کند. آن گاه می افزاید: ابن ابی الحدید اجمالاً- پاسخی داده و گفته: "ما منکر نیستیم که عثمان کارهایی مرتکب شده که بسیاری از صحابه و مسلمانان اشکال هایی بر او گرفته اند. اما معتقدیم با این کارها به درجه ی فسق نرسیده است و ثوابش هم حبط نشده است. این هایی که شما به عنوان مطاعن عثمان یاد می کنید، گناه صغیره است؛ چون می دانیم او مورد غفران خداوند، و از اهل بهشت است."

ابن ابی الحدید برای آمرزش عثمان بن عفان سه دلیل می آورد:

۱- خیلی مراقب باشیم که به کسی طعنه نزنیم، آن هم با القاب ناجور. گاهی طعنه ی یک پدر به بچه ی خودش آبروی او را در سطح خانواده می برد! دوستی یا خویشاوندی به دیگری سخنی گفته و طعنه ای زده. در نتیجه، در جمع و جامعه ترقی نمی کند. متلک ها، القاب ناجور، شوخی های زشت بی خودی، دست انداختن ها که باعث طعنه بشود، طرف مقابل را از پا در می آورد. به این نکات اخلاقی باید توجه کنیم.

اول: عثمان از بدریون است که در جنگ بدر شرکت کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خداوند به اهل بدر فرموده است: من شما را آمرزیدم، هر کاری خواستید بکنید. ابن ابی الحدید می افزاید: البته عثمان "اهل بدر" نبود، اما علت آن که نتوانست در جنگ بدر شرکت کند، این بود که در خدمت همسرش رقیه دختر خوانده ی پیامبر بود. عثمان گفت: به جای جنگ در خدمت دختر پیامبریم. و پیامبر هم گفت: بسیار خوب، چون تو به همسرت رسیدگی کردی، در ثواب بدریّون شریکی.

دوم اینکه جزء کسانی بود که در بیعت رضوان شرکت داشتند، و خدا هم به آن ها رضایت خود را اعلام داشت. البته عثمان جزء این افراد هم نبود، چون پیامبر او را به مکه فرستاده بود. ولی به دلیل همان مأموریت، جزء این گروه به حساب می آید، از این جهت آمرزیده است.

سوم اینکه از جمله ی عشره ی مبشره است، ده نفری که به آن ها مژده ی بهشت داده اند.(۱) ابن ابی الحدید می گوید: چون به او بشارت بهشت داده اند، پس ایشان فاسق نیست و اعمالش حبط نشده است و جهنم نخواهد رفت.

چرا ابن ابی الحدید این گونه سخن می گوید؟ چون سنی است. و این اصل مسلّم را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لا یقاس بآل محمد من هذه الامه احد»(۲)

۱- این حدیث جعلی و دروغ است. برای نقد و بررسی آن بنگرید: احادیث ساختگی نوشته سید علی میلانی (قم: حقایق، ۱۳۸۹)؛ افسانه عشره مبشره نوشته ی عطایی اصفهانی (قم: انتشارات حضرت عباس علیه السلام، ۱۳۸۷).

۲- نهج البلاغه خطبه ی ۲

بـا اینکه در نهـج البلاـغه دیـده و شـرح کرده، ولی به جـان نپـذیرفته است. به همین دلیل، خلفا را در ردیف امیر المؤمنین علیه السلام می داند و همواره از عملکرد آن ها دفاع می کند و به توجیه کارهایشان می پردازد.

مرحوم مجلسی به این بحث می پردازد که چه کسانی از بزرگان صحابه او را فاسق و واجب القتل دانسته اند. سپس می گوید: این حرف هـا را فقـط ما نگفته ایم. بلکه منابعی گفته انـد ماننـد صـحیح بخاری، که اهل سـنت آن را معتبر ترین کتاب بعـد از قرآن می دانند، و در عین حال در بین علمای اهل سنت، بخاری بیش از همه با امیرالمؤمنین دشمنی می کند.

مرحوم مجلسـی روایت را از صـحیح بخاری ج ۶ ص۱۲۲ و ج ۵ ص۹-۱۸ و موارد دیگر نقل می کنـد. بخاری نقل می کنـد: مردی از اهـالی مصـر نزد عبـدالله بن عمر آمـد و به او گفت: درباره ی چیزی می پرسم، به من جواب بـده. شـما می دانیـد که عثمان روز اُحد از جنگ فرار کرد؟(۱)

عبدالله بن عمر گفت: بله، او فرار کرد.

پرسـید: تو خبر داری که عثمان در جنگ بـدر شـرکت نکرد و غایب شـد؟ عبدالله بن عمر گفت: آری. پرسـید: تو می دانی از بیعت رضوان غایب بود؟

عبدالله بن عمر گفت: بله.

وقتی عبدالله بن عمر این پاسخ ها را داد، آن فرد گفت: الله اکبر.

بعد ابن عمر گفت: برایت توضیح می دهم:

۱- در روز احـد، شـیطان نـدا داد که پیامبر کشـته شـده و گروه زیادی گریختنـد و به مدینه رفتند که عثمان از جمله آنان بود. خداوند در سوره ی آل عمران، آیات ۱۵۲ تا ۱۵۵ این فراریان را به سختی نکوهیده است.

اما فرارش در روز جنگ احـد، من شاهـد بودم که خدای متعال از او درگذشت و او را بخشـید. اما غیبتش از جنگ بدر، چون همسـر او دختر خوانـده ی رسول خـدا بود، پیامبر به او فرمود: تو اجر کسـی را داری که در بـدر بوده و تیری انداخته است. اما غیبت او از بیعت رضوان، اگر از عثمـان کسـی عزیزتر بود، پیـامبر او را به شـهر مکه می فرسـتاد تـا با کفار سـخن بگویـد. بعد عبدالله بن عمر گفت: فهمیدی؟ حالا برو و دیگر حرف نزن!

پس این توجیهات را خود عبدالله بن عمر برای آن فرد بیان می کند که در جنگ احد بخشیده شد. در جنگ بدر پرستار دختر پیامبر بود، در بیعت رضوان هم مأمور پیامبر بود، لذا رسول خدا او را جزء این سه گروه دانسته است.

مرحوم مجلسـی می گوید: عبدالله بن عمر همان کسـی است که از نصرت و یاری امیرالمؤمنین علیه السلام خودداری کرد. آن گاه به کفّاره ی این گناه، مجبور شد با حجاج بن یوسف ثقفی جنایت کار بیعت کند، آن هم به این صورت که پای حجاج را بگیرد، چون حجاج حاضر نشد دست خود را در دست او بگذارد.

لذا روایت و قول عبدالله بن عمر ارزشـی ندارد. همچنین روایت مربوط به عشـره ی مبشـره که مجلسی در ادامه می گوید: اگر چنین آدمی- عثمان- جزء عشـره مبشـره بود، چرا صحابه ی بزرگ پیامبر بدنش را دفن نکردند؟ یا باید صحابه را رد کرد و یا باید پذیرفت که عثمان فردی مقبول نیست.

سپس مجلسـی می فرمایـد: آیـا می توان پـذیرفت که بزرگان صـحابه خون کسـی را که پیامبر به او بشارت بهشت داده، حلال بدانند؟ کسانی مثل طلحه و زبیر، قتل او را حلال شمردند و امیر المؤمنین شاهد بوده و دفاع نکرده است. اگر

بگویی این ها نمی دانستند که کار فاسدی است، پس چگونه می گویی که این ها بزرگان صحابه و نزدیکان پیامبر بودند؟

در ادامه مجلسی مطلبی را عنوان می کند که این قضایا را تأیید می کند.

پیامبر اسامی تعدادی از منافقان را به حذیفه یمانی گفته بود. اصحاب این مطلب را می دانستند که حذیفه بعضی از اسرار پیامبر را می داند.

نوعاً اصحاب نزد حذیفه می آمدند و از آن اسامی جویا می شدند که اسم ما هم در زمره ی نام منافقان هست یا نه؟!!

در روایت است که عمربن الخطاب نزد حذیفه یمانی رفت و گفت: تو اسامی منافقان را می دانی، بگو ببینیم عثمان جزء آن ها هست یا نه؟!(۱)

اینجاست که باید بپرسیم: جناب عمر! اگر پیامبر بشارت بهشت به او داده است، چرا باز درباره ی او شکّ داری؟ و تحقیق می کنی که جزء منافقان است یا نه؟ اینجاست که باید در تاریخ دقیق شویم تا بتوانیم حق را از باطل و سره را از ناسره تشخیص بدهیم.

موضع امیرالمؤمنین نسبت به خلفا

بارها گفته ایم که امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ گونه همکاری با خلفا نمی کردند، حال این سؤال پیش می آید که آیا آن ها به امیرالمؤمنین کار می دادند و امیرالمؤمنین با آن ها همکاری نمی کرد؟ و یا امیرالمؤمنین را کنار گذاشته بودند؟ حضرت علی علیه السلام نه امام جمعه بود و نه قاضی القضاه، نه فرمانده ی قشون بود و نه استاندار استان های مهم و نه فرماندار و والی.

۱- احیاء العلوم غزالی ج ۱ ص ۷۸ و ۱۲۴، المستر شد فی الامامه ص ۵۳۵_ ۵۳۶، عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۸۹، التعجب کراجکی ص ۱۴۵ فصل ۱۶.

اگر آن ها می خواستند که حضرت علی علیه السلام با آن ها همکاری کند، باید او را در این منصب ها قرار می دادند.

آن حضرت شایسته ی فرماندهی جنگ بود و هیچ مشکلی هم در فرماندهی نداشت، چون سابقه ی جنگجویی و رزم آرایی داشت، در بدر، احد، خندق، خیبر، حُنین. اما بعد از خلافت چرا هیچیک از خلفا این بزرگ مردِ شجاع، جنگنده و رزمنده را حتی یک روز به فرماندهی یک جنگ هم منصوب نکردند؟ یا آن ها پیشنهاد کردند و حضرت نپذیرفت؟ هر کدام از این دو صورت باشد، این سه خلیفه محکوم هستند.

آیا علی علیه السلام به درد منبر و خطابه نمی خورد؟ او آنچنان تبحری در کلام داشت که با فصاحت و بلاغت خود، دیگران را مبهوت می ساخت. روزی امیرالمؤمنین در مسجد کوفه به منبر تکیه زد و شروع کرد به یک سخنرانی که از اول تا آخر سخنرانی، از کلمات نقطه دار استفاده نکرد. در سخنرانی دیگر، از کلماتی که در آن الف و همزه داشته باشد استفاده نکرد. با اینکه می دانیم در میان کلمات، بیشترین چیزی که وجود دارد، حروف نقطه دار و الف و همزه است.

خلفا، این همه منبر و خطیب و خطبه داشتند. اگر یک روز جمعه می گفتند: یا علی تو بیا امروز نماز جمعه را اقامه کن، تو خطیب باش، چه می شد؟ نماز جمعه جای سخنرانی مداوم کعب الاحبار و تمیم داری _ آخوند های یهودی و مسیحیِ تازه مسلمان _ بود. آیا امیر المؤمنین را کمتر از آن ها می دانستند؟

اگر گفتند و آن حضرت نرفته، چرا نرفته؟

ص:۱۳۱

اگر نگفتنـد، آن هـا زیر سؤال می رونـد. اگر یکی دو مورد لابلای تاریـخ موردی پیـدا می شود، در جـایی بوده که خلیفه در جـایی کار را خراب کرده و آبروی اسـلام در خطر بوده، و یا خلیفه حکمی از دین خـدا را نمی دانسـته و رسوایی برای دین به بـار آورده، که حضـرتش وارد عمـل می شـده و کـار را درست می کرد. عبـاراتی ماننـد «لولا ـ علی لهلـک ابوبکر»، «لولا علی لهلک عمر»، «لولا علی لهلک عثمان» بارها و بارها از زبان خلفا شنیده شد و این مطلب مستند به روایات اهل سنت است.

یک نمونه از این مشاوره ها و همکاری را نقل می کنم:

یک بار عمر بن الخطاب تصـمیم گرفته بود که برود و با ایران بجنگد، حضرت شکست در این جنگ را پیش‌بینی می‌کرد. لذا به عمر مشورت داد که سعد بن ابی وقاص را به فرماندهی لشکر بفرستد.

بار دیگر که حضـرت از کوچه های مدینه می گذشت، جلاد دو سه نفر را جلو انداخته و می برد. حضرت پرسیدند: این ها چه کرده اند؟ جلاد گفت: خلیفه دسـتور داده این ها اعدام شوند. حضـرت دیدند یکی از آن ها نوجوانی است که گریه می کند. یکی دیگر سرش را پایین انداخته، دیگری از مردم سیاه چهره است. فرمود: دست نگهدارید و برگردید به مسجد.

از خلیفه پرسـید: این ها چه کرده انـد که حکم اعدام صادر کردی؟ گفت: مثلاً این ها زنا کرده اند. حضـرت فرمودند: اگر زنا کرده باشـند، نباید همه را به یک چوب برانی، بالاخره شـرایط آن ها چه بوده؟ یکی دیوانه است و دیوانه حکمی ندارد. دومی بچه است و بایـد تعزیر شود. سومی برده است و همه جـا به برده هـا نصف افراد آزاد حق می دهیـد، چرا اینجا کامل؟ چهارمی که زن نداشته، چرا اعدام شود؟ شلاق بزن. پنجمی

زنای محصنه کرده، باید "رجم"- سنگ باران- شود. چرا همه را مثل هم کیفر می دهید؟

خلیفه گفت: یا اباالحسن صحیح می فرمایید، خوب آنجا چه بگوید؟!

این موارد محدود و معدود، مشاوره ی عالی و رتبه ی قضایی نام نمی گیرد. مگر در تمام طول حکومت، قضاوت هایشان منحصر به همین دو قضاوت بوده؟

لذا توهین آمیز ترین کلمه درباره ی امیرالمؤمنین علیه السلام این است که می گویند: در زمان خلافت سه خلیفه، علی بن ابیطالب نقش مشاور را داشته است. مشاور یعنی بیکار؟ حضرت علی از کار افتاده نبود. بلکه در اوج توانایی جسمی، علمی، و فکری بود، هم بعد از آن سه خلیفه و هم قبل از آنان. هم مرد سیاست و تدبیر بود و هم مرد خطابه و منبر.

آن ها به اندازه ای که از ابیّ بن کعب حدیث نقل کرده اند، از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث نقل نکرده اند. این ها برخورد های ظالمانه ای است از آن ها که در تاریخ نشان داده می شود. چرا نگفتید: یا علی بیا بالای منبر، هر روز برایمان سخن بگو، مگر نیاز نداشتند؟ اگر نمی دانست پس این همه خطبه های توحیدی چیست؟ اگر جنگ نمی دانست، مگر قبل از آن خوب جنگیدن او را ندیده بودید؟ فتح ایران و قسطنطنیه و عراق و مصر و یمن را داشتید، چرا علی نرفت؟

در دوران حکومت عثمان، حضرت امیر بیشتر اوقات در خارج شهر به سر می برد و در "ینبوع"_ چند فرسخی مدینه _ ساکن می شد. اگر تابلوی آن را برنداشته باشند، از سمت مکه که به مدینه می روی، چند فرسخی مدینه نوشته: "آبار علی" یعنی چاه ها و چشمه های علی.

حضرت امیر در مدینه نمی توانست از خانه بیرون آید. در کوچه و خیابان او را تحقیر و توهین می کردند.

ص:۱۳۳

به حضرتش سلام نمی کردند، بلکه جواب سلام او را نمی دادند. جرئت نمی‌کند با ابن عباس و ابوذر حرف بزند چون فوراً جلوی او را می گیرند که چه سر و سرّی دارد. در این شرایط اگر برای نماز نرود، می گویند: یهودی شده است. اگر در نماز جمعه شرکت نکند، می گویند منافق. در این موقعیت بهتر است که بیل و کلنگ را بردارد و بیابان های مدینه را آباد کند.

حضرت چاه می کَند، به آب می رساند، آب را پای درختان می انداخت و نخلستان را آباد می کرد. یک روز دیدند امیرالمؤمنین دو سه تا الاغ و شتر را برداشته و روی آن ها بار زیادی است. کسی گفت: یا علی چه باری داری؟! حضرت نفرمودند: هسته ی خرما. فرمودند: نخلستان های خرما بار دارم. یعنی آینده ی آن هسته ها را می بینم. هسته ها را به خانه می آورد، آن ها را در ظرف می گذاشت. وقتی جوانه می زدند و آماده ی کاشت می شدند، آن ها را می کاشت. و با چاهی که خودش کنده بود، به درختان آب می داد. با حسنین علیهما السلام در نخلستان کار می کرد و آنجا را آباد می کرد. وقتی خرماها به ثمر می رسید و آب چاه به جریان می افتاد، می فرمود: حسن جان! کاغذی بیاور تا این نخلستان را وقف مستمندان مدینه کنم، کدام مدینه؟ همین مدینه ای که به ما ظلم کردند، حق ما را گرفتند و به ما سلام نمی کنند، همین مدینه ای که همسرم را از دستم گرفتند.

واقعاً عظمت امیر المؤمنین علیه السلام نمونه است. گویی استدلال او این است که: این ها به ما ظلم کردند، اما گرسنگان آن ها باید نان داشته باشند. بعد خرماها را جمع می کرد و یک کوه حسابی درست می شد. به مستمندان خبر می دادند و بین آن ها تقسیم می کردند.

ص:۱۳۴

این ها زمانی اتفاق می افتد که فتوحات و غنائم جنگی فوق العاده فراوان است، آن وقت مردم دنیا ببینند در مدینه _ که مگر چند نفر جمعیت داشت؟_ گرسنه زیاد است و غنائم فقط در خانه ی خلیفه و اطرافیانشان جمع می شود.

از اینجا معلوم می شود چرا فدک را از دست آنان گرفتند، که اگر فدک دردستانشان بود، همه ی آن را بین فقرا تقسیم می کردند.

بعد از مدتی که شهر شلوغ شد و خلیفه توان کنترل آن را نداشت، دنبال حضرت می فرستاد که بیا و این مردم را آرام کن. فقط هر وقت که به نفعشان بود و یا جلوی کار خرابی را می خواستند بگیرند، از ایشان استفاده می کردند.

ص:۱۳۵

پیوست ها

۱. عثمان بن مظعون:

از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از قبیله ی قریش و برادر رضاعی پیامبر بود. او چهاردهمین مردی بود که مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد. عثمان بن مظعون انسانی عابد، زاهد و یکی از افرادی است که آیه ی **۹۳** مائده در مورد وی نازل شده است، در مورد خوردن و آشامیدن در دوران قبل از اسلام و جاهلیت که بعد از اسلام آوردن و تقوا گناهی بر آنان نیست. حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در تعبیری سال ها پس از مرگ عثمان بن مظعون وی را برادر خود می خواند و یکی از فرزندانش از ام النبین را به نام عثمان بن مظعون نامید (عثمان بن علی)

عثمان در سال سوم هجری درگذشت و نخستین کسی است که در جنه البقیع دفن شد.

عثمان بن مظعون از دوستداران اهل بیت علیهم السلام و صحابی بزرگ رسول خدا بود.

اولین کسی که در بقیع دفن شده است. وقتی خبر فوت او به پیامبر رسید، به تعبیر علامه امینی بدون عبا و کفش دویدند که به جنازه ی عثمان بن مظعون برسند. خودش به منزل عثمان بن مظعون رفت و مراسم را انجام داد.

ص:۱۳۷

وقتی عثمان را در منزل بیرون آوردند، حضرت فرمودند: جنازه را بر زمین بگذارید تا همسرش با او وداع کند.

همسرش هنگام وداع با او، روپوش را از روی شوهرش برداشت و گفت: بهشت گوارایت باشد. پیامبر فرمودند: از کجا فهمیدی که شوهرت اهل بهشت است؟ گفت: یا رسول الله! او آدم خوبی بود، ایمان به خدا و پیامبر داشت و نماز و روزه را به جا می آورد.

پیامبر فرمودند: اگر می خواهی سخنی بگویی که مطمئن باشی او اهل بهشت است، چرا روی نماز و روزه تکیه می کنی؟ روی محبتش تکیه کن. بگو خدا و رسولش را دوست داشت که امید به بهشت رفتن او بیشتر است تا نماز و روزه اش.

مرحوم علامه امینی می گوید: بسیاری در تاریخ دستبرد زدند و تعابیری را که مربوط به عثمان بن مظعون بود به نام عثمان بن عفان نوشته اند، چنانکه بسیاری از فضائل مربوط به امام حسن مجتبی علیه السلام را به نام حسن بصری ثبت کرده اند.

ص:۱۳۸

۲. نام گذاری فرزندان امیرالمؤمنین به نام برخی از خلفا

گاهی بحث می شود که چرا امیرالمؤمنین نام فرزندانش را عمر و ابوبکر و عثمان گذاشته است؟

ما گفتیم نام گذاری وابسته به تداعی است. وقتی در قوم و قبیله ای اسمی تداعی نمی کند، اگر کسی این اسم را بر فرزندش گذاشت مشکلی ندارد.

مثلاً اگر کسی در سال های ۵۸-۵۷ دوران انقلاب یا جلوتر از آن، سال ۴۰ اسم فرزندش را محمد رضا می گذاشت، آیا می توان گفت که او شاه دوست بود؟ اصلاً ربطی نداشت. و بدیهی است که نام محمد رضا، تداعی پیامبر و حضرت رضا را می کند.

بعضی از اسم ها، اسم دو نفر است: یکی آدم خوب و یکی آدم خبیث. مؤمنین به خاطر احیای نام آدم خوب، می خواستند با نام گذاری روی فرزندانشان، آن نام کاملاً در اختیار باطل قرار نگیرد. مثلاً سمیه نام مادر عبیدالله زیاد است که مرجانه هم گفته می شود و به بد نامی شهرت دارد، چنانکه اسم مادر عمار هم هست. شیعیان بخاطر احیای نام سمیه، مادر عمار و اولین زن شهیده ی اسلام، این نام گذاری را می کنند.

عین همین قضیه اینجاست که امیرالمؤمنین جواب داده است. روایت می گوید حضرت پسرش عثمان را صدا زد و گفت: عثمان! بیا. من نه بخاطر عثمان خلیفه، بلکه بخاطر این که نام "عثمان بن مظعون" احیا شود، نام فرزندم را عثمان گذاشته ام. در بین علما و حتی نایب خاص امام زمان علیه السلام ما عثمان بن سعید عمروی و محمد بن عثمان را می بینیم.(۱)

۱- برای توضیح بیشتر در این مورد، بنگرید به کتاب دیگر نگارنده: برگ معرفت (تهران: نبأ، ۱۳۸۸)، ص ۹۱ به بعد.

۳. مروان بن حکم بن العاص

پسر عموی عثمان بن عفان و کاتب و راز دار او بود. در محاصره ی خانه ی عثمان در منزل او بود و از عثمان محافظت می کرد. در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام با ایشان بیعت نکرد. به مکه رفت و با عایشه در جنگ جمل شرکت کرد. بعضی گفته اند که طلحه با تیر مروان کشته شد.

بعد از آن نزد معاویه رفت و در جنگ صفین حضور یافت. سال ۴۲ هجری به دستور معاویه در مدینه حاکم شد و هر جمعه در منبرش حضرت علی علیه السلام را "سبّ" می کرد. مانع دفن امام حسن علیه السلام در کنار مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شد. در سال ۴۹ معاویه طی مشاجرات و دعوایی که داشتند، او را از زمامداری مدینه عزل کرد. در سال ۵۴ به علت نزاع معاویه و سعدبن العاص، دوباره حاکم مدینه شد و در سال ۵۷ عزل و به جای او ولید والی مدینه شد. در جریان گرفتن بیعت برای یزید، مروان به ولید مشورت داد که قبل از پخش خبر مرگ معاویه، برای یزید بیعت بگیرد و هر کس مخالفت کرد سرش را ببرد.

در سال ۶۴ توانست در شام به خلافت برسد. لشکر کشی هایی به مصر و عراق داشت و با زبیری ها درگیر شد. بر اثر طاعون در شام از دنیا رفت.

او بسیار بی ادب در آداب اجتماعی بود که به او لقب "فاحش" داده بودند.

ص:۱۴۰

۴. نحوه ی رفتار خلفا با امیرالمؤمنین علیه السلام

خلفا با حضرت علی علیه السلام چه رفتاری داشتند؟

این خود سر فصل مستقلی است که جای تأمل دارد. این سه خلیفه بنا به شخصیت و اخلاق شخصی خودشان با امیرالمؤمنین علیه السلام مواضع مختلفی داشتند. یکی از بهترین مدارکی که ما را با این برخوردها بیشتر آشنا می کند، همان عبارتی است که در خطبه ی شقشقیه می بینیم.

امیرالمؤمنین از ابوبکر حالت عوام فریبی ترسیم می کند و از عمر، آدمی که هر لحظه رفتاری متفاوت از خود بروز می دهد، نه می شود با او همراهی کرد و نه می شود جلویش را گرفت. او را همانند "شتر ناهموار عصبانی" یاد می کند که اگر دهانه اش را بگیریم، بینی و دهانش پاره می شود. و اگر رهایش کنیم، می گریزد.

به تعبیر ما، خدا قسمت کسی نکند چنین ماشینی را که اگر سوار شوی و پایت روی ترمز نباشد، سرعت می گیرد. اما اگر پایت روی ترمز برود، بد می ایستد. انسان معطل می ماند که با این ماشین چه کند. البته حضرت رفتار عثمان را در این خطبه نیاورده و در جاهای دیگر به آن می پردازد.

باید بدانیم که در استعارات و تشبیهات و کنایات، ممکن است در یک زمانی نکات لطیف فراوان باشد، ولی همان تشبیه و استعاره در زمان دیگری مفهوم نباشد. ترجمه ی الفاظ، همیشه نمی تواند گویای آن لطافت تشبیهی باشد که در قرآن و کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام می بینیم که اگر بخواهیم به عمق این ادبیات و تشبیهات پی ببریم، ابتدا باید کل افراد را به آن فضا ببریم. وقتی در آن فضا قرار گرفتند، بگوییم که این تشبیه آن مفهوم را می رساند.

۵. اصل حفظ آرامش و ایجاد امنیت شهرها حتی در زمان جنگ

در همه ی تحولات اجتماعی، همیشه عده ای هستند که سوء استفاده می کنند؛ لذا در طول تاریخ می بینیم نه امیرالمؤمنین با شورش عمومی که بر ضدّ عثمان راه افتاد، همراهی می کند، با این که خودش در آن نظام، اول مظلوم بود؛ نه در بحران درگیری با معاویه، امام مجتبی چنین کاری کردند؛ و نه در جنگ های سه گانه، امیرالمؤمنین اجازه می داد که چنین کاری بشود. می کوشید جنگ را در بیرون شهر بکشد که درون شهر نروند و به غارتگری و تضییع حقّ ستمدیدگان نیفتند.

بر همین اساس، جنگ جمل بیرون شهر بصره، جنگ صفین در وسط بیابان، نهروان هم آنجاست. حتی در ماجرای کربلا، امام حسین علیه السلام دامنه اش را به کوفه نکشید. اگر می خواست ادامه ی حمله را به کوفه بکشاند، بعد از شهادت امام حسین علیه السلام شهر با یک هیاهو و بی نظمی و غوغای نامناسب مواجه می شد.

این سنت حسنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جا مانده است، آنجا که حتی در فتح مکه، با یک دستور بسیار زیبا کاری کرد که قبلاً مکه تسلیم شود. با این وصف اگر مکیان خواستند طغیان کنند، پیامبر جمعیتی داشته باشد. بنابراین پیامبر فرمان دادند لشکرش به ده گروه و فرماندهی معین تقسیم شوند و از ده منطقه ی مکه، تکبیرگویان وارد شوند. بعد فرمودند: هر کس به خانه ی خود برود، خانه اش امن است و به هیچ مسلمانی دستور نداد به خانه ای هجوم برند. هر کس کنار خانه ی خدا آمد، در امان است. حتی هر کس در خانه ی ابوسفیان بود، در امان می ماند.

لذا پیامبر در مکه درگیری نداشت و این یک اصل است.

ص:۱۴۲

۶. آیا علامت که در روز عاشورا بر می دارند، اقتباس از مسیحی هاست؟

در عزاداری برای امام حسین علیه السلام که دسته ها برای سینه زنی بیرون می آیند، از روز اول بیرون نمی آیند.

ابتدا چند روزی در هیئت شعارشان را تمرین می کنند. بعد برای اینکه جمعیت تند راه نرود، جلوی دسته نشانه ای نگه داریم که به نشان او حرکت کنند. اصل و فلسفه ی علامت بلند کردن، از اینجا پیدا شد که جلوی جمعیت شیء سنگینی را حرکت دهیم که سرعت راهپیمایان را کنترل کند و هیچ کس از عَلَم جلوتر نرود و بدین ترتیب، پیرزن و پیرمرد، جوان و بچه کنترل شود. ضمناً با زیبایی هر چه تمام تر، از یک گوشه ی خیابان می رویم و مزاحمت ایجاد نمی کنیم، اصلاً به مردم هم کاری نداریم، رو به خودمان هستیم. زنجیر زدن را هم که اختیار داریم، به پشت خودمان می زنیم.

مذهب تشیع میلیون ها آدم را می آورد در تظاهرات ایام محرم، اما یک مغازه ویران نمی شود، آن هم در بلاد اهل سنت حتی در کربلا.

بعضی دسته ها از مناطق مختلف مثل دسته ی "طویریجی ها" به سر و سینه زنان از چند فرسنگی رو به کربلا می آیند. و اگر گروهی با بمب گذاری و مجروح کردنشان مانع ایجاد می کنند، این ها همان فرزندان فکری شمر هستند. اما برنامه ی عزاداران حسینی این است که به یک سنی متعرض نشوند. وقتی هم که پذیرایی می کنند، غذا و نذری را به همه می دهند، حتی کسی که در مسجد کنار عزاداران بنشیند.

به علاوه یک ساختمان می سازد به نام حسینیه که برای ورود همگان آزاد است، یهودی ها، مسیحی ها، بی دین ها، بی نمازها، بیایند جایی که قید و بند مسجد را نداشته باشد. گویی به همگان می گویند: اگر می خواهی بدانی که ما

چرا خودمان را می زنیم، بیا حسینیه، تا واعظ ما به تو بگوید. اما وارد خیابان که می شویم، می گوییم: مظلوم حسین، شهید حسین، غریب کربلا حسین.

عده ای جوّ سازی می کنند که علت این عَلَم برداشتن ها این است که زمان قاجاریه به اروپا رفتند، این علائم را دیدند و اینجا مشابه آن را ساختند و در دسته ی عزاداری بر می دارند.

گفتم: به فرض که از آنجا گرفته باشند، مگر بنزی که زیر پای تو است، از آلمان نیامده است؟ مگر پژو فرانسوی نیست؟ مگر تمام وسائل زندگی ات فرنگی نیست؟

حال فرض می کنیم که قبل از فرنگی شدن در زمان قاجار دیده باشند که مسیحی ها چنین علامتی دارند، و آن را هم آورده باشند، اما عین صلیب را که نیاورده اند تا جلوی دسته راه بیندازند.

می گویی که آن ها صلیب را به علامت تغییر شکل دادند، چطور تو مونتاژ کنی عیبی ندارد؟ حالا می آیند روی این علم، مونتاژ می کنند ۱۴ پره به نام ۱۴ معصوم، و روی همه ی آن ها آیه و حدیث و شعائر دینی می نویسند. این چه عیبی دارد، ای بی انصاف!

تو حرف روشنفکریِ تازه گیر آورده ای؟ که چون زمان قاجاریه به فرنگ رفتند از آنجا آوردند، پس ما تابع مسیحیت هستیم؟

تمام وسائل زندگیت، آمریکایی، روسی، چینی و دیگر وسائل فرنگی است. حدود ۲۰۰–۱۵۰ سال است که داری حتی در ساختمان سازی و سبک زندگی تقلید آنجا را می کنی، اما یاد اروپا نمی افتی؛ کجای این عَلَم شبیه صلیب است؟ این که چهل چراغ و نام چهارده معصوم را دارد. خوب! حالا به فرض که از آنجا آورده باشند، فعلاً تمامش را اینجا می سازند.

ص:۱۴۴

بعضـی می گوینـد: تمام کسانی که زیر بار علامت رفته اند، دیسک کمر گرفته اند؛ بسـیار خوب، تو چه کار داری؟ مگر او را به زور می برنـد؟ آیـا کسـی که در ورزش وزنه برداری شـرکت می کنـد، همه تشـویقش می کننـد و برایش هورا می کشـند، دیسک کمر نمی گیرد؟

چرا بعضـی از روشـنفکران خود را متولّی مردم و علاقه ها و گرایش هایشان می داننـد؟ چرا عدّه ای معدود_ به محض این که چهار ورق کاغذ خوانده اند، فهمیده یا نفهمیده اند_ خود را تافته ی جدا بافته و برتر از مردم عادّی می دانند؟ این گونه سخن گفتن _ از موضع بالا_ نسبت به مردم و بـا تحقیر آن ها بر مبنای کـدام اصل انسانی صورت می گیرد؟ چه کسـی گفته که آن چهـار ورق کاغـذ، به آن درس خوانـده هـا معرفتی می دهـد که بیشتر از عموم مردم است؟ کیست که درس خوانـده هـا را از خواب خرگوشی که دارند، بیدار کند و از خرافات شبه علمی که اسیر آن شده اند، نجات دهد؟

بهترین و زیباترین تظاهرات مکتبی حساب شـده در تشیع است. ده ها هزار نفر را روز تاسوعا و عاشورا_ بدون مداخله ی هیچ دولت و حزب و گروهی، به طور کاملاً خود جوش و مردمی بیرون کشـیده و در سـطح جهانی، هیـچ جا مشـکلی ایجاد نکرده است. با کمال ادب و وقار رفته و به اوج هم رسانده است.

در یزد صـحنه ای دیـدم که جگرم را سوزانـد. روز تاسوعـا و عـاشورا، برادران سـنی بلوچ که در یزد کار می کردنـد، آن روز تصـمیم گرفته بودند که حنا بفروشـند. حالا فلسفه ی حنا چیست؟! آیا به دلیل نا آگاهی بود یا بر می گردد به جمله ی زیارت عاشورا که فرمود: "اللهم هذا یوم تبرکت به بنوامیه........"

همـان خضـاب و حنـایی که بنی امیه به نشـان شـادی قتل امام حسـین علیه السـلام بسـتند، ناخودآگاه به فرزنـدان فکری آن ها رسیده است. کار به آنجا بکشد که بیایند و روبه روی هیئت سینه زنی و دسته، حناهایشان را پهن کنند.

به قـدری از این منظره در یزد ناراحت شـدم که خـدا بدانـد. کسـی نیست از او بپرسـد: اصل عمل کاسبی در روز عاشورا غلط است و به واسـطه ی آن همه اطعـام، نیـازی به آن نیست. این مطلب پیشـکش. حـال که می خواهی خریـد و فروش کنی، آخر هیچی نداشتی روز عاشورا بفروشی که حنا می فروشی؟!!

حنا را می فروخت، اما سر ظهر می آمد در هیئت غذایش را می خورد و می رفت. حتی عزاداران امام حسین علیه السلام چنین برخورد هـایی از بعضـی ورثه ی فکری "خولی" و"شـمر"می بیننـد، اما معترض نمی شونـد و باز به آن ها غـذا می دهنـد و با کمال احترام و ادب پذیرایی می کنند.

دوسـتان روشـنفکر ما کجایند که چنین صحنه هایی را ببینند و کمی فکر کنند که با کدام تئوری و برنامه می توان چنین تحول مردمی ایجاد کرد؟! آیا رواست در جهت تضعیف چنین تحولی عمل شود؟!

ص:۱۴۶

۷. پایان ناپیدا

وقتی مخالفان خانه ی عثمان را محاصره کردند، اصرار داشتند که او از خلافت کناره بگیرد. عثمان نپذیرفت. اطرافیانش سفارش می کردند که استعفا ندهد. عثمان هم می گفت: حقی که خدا بر من داده، از آن بر نمی گردم.

در اینجا به مناسبت، نکته ای اخلاقی می توان تذکّر داد:

راهی را که انسان در آن قدم بر می دارد، باید بداند تا کجا می خواهد برود؟ اگر راهش پایان ندارد و نمی خواهد تا پایان برود، از اول که قدم در این راه می گذارد با تأنی بیشتر باشد، حتی در کارهای جاری و در زندگی فردی، مثلاً می خواهی با همسرت قهر کنی، آیا آخرش را می دانی یا نه؟

اگر قهر مطلق کردی و بگویی دیگر با من حرف نزن، و او دیگر با تو حرف نزند، می خواهی چه کار کنی؟

خوب است که یک جا برای برگشت باقی بگذاری، چون بعد به التماس می افتی.

در معاملات، در ربا و دزدی و........ تا کجا می روی؟ به همان ملاک که می خواهی بعداً متوقف شوی، از اول نرو.

به همین علت به جوان می گوییم: اولین سیگاری که در سن ۱۷-۱۶ سالگی می کشی، به نتیجه اش فکر کن.

سیگار، آغاز راه اعتیاد است. و اعتیاد، آغاز وابستگی به قیدی غلط، و انواع بیماری ها که همگان دیده اند و عبرت نمی گیرند. جوان عزیز! وقتی قرار است در سنّ بالا و بعد از بیماری قلبی سیگار را ترک کنی، از امروز به این کار مثبت اقدام کن. بهتر نیست؟

عین همین وضع در مسائل سیاسی، جنائی، دزدی و رشوه وجود دارد.

ص:۱۴۷

کسی که برای تثبیت حکومت، ده نفرآدم می کشد، می شود مثل صدام که هزاران نفر را می کشد، بعد به ده ها جنایت و کثافت می افتد، و هر روز بیشتر از گذشته در این باتلاق فرو می رود.

عثمان، راه خطا را آن روز شروع کرد که حکومت را به ناحق و ناروا در دست گرفت، بعد از آن برای حفظ حکومت به فساد و تباهی دست زد. عملکرد"شمر"، "عمر سعد" و "سنان" باعث لعن ابدی آنان شد، اما حُرّ در یک مقطع دید راهش درست نیست و برگشت. چند نفر مثل حر هستند؟

آغوش خدا برای بازگشت توبه کننده باز است. جلوی خطر و ضرر را هر چه زودتر بگیری بهتر است.

ص:۱۴۸

۸. چرا نام حضرت علی علیه السلام در قرآن نیامده است؟

گروهی این سؤال را مطرح می کننـد که اگر خداوند نام حضـرت علی را واضح تر در قرآن می آورد و موقعیت ایشان روشـن تر تثبیت می شد، این مشکلات هم به وجود نمی آمد و این همه با امیرالمؤمنین مخالفت نمی کردند.

در جواب باید بگوییم:

۱. همیشه انکـار حق به خـاطر نارسـایی ادلّه ی حق نیست. بلکه منکران و معانـدان، به خـاطر جـاه طلبی و منـافع مـالی، عنـاد و دشـمنی منکر حق می شونـد. آیا این همه انکار خـدا برای این است که ادله ی اثبات خـدا کم است؟! آیا خداونـد برای وجود خودش دلیل کمی آورده است؟! تعداد افراد منکر خدا بیشتر است یا منکر حضرت علی علیه السلام؟!

با تمام معجزات روشن و آشکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همگان دیدند، باز ابوجهل ایمان نیاورد. قرآن می فرماید: "انکـار کردنـد بـا این که یقین داشـتند، و این از سـر سـتم و سرکشـی بـود"(۱). و بارهـا در مـورد اختلافـات امّـت هـا پس از پیامبرشان می فرمایـد: "این اختلاف پس از آن روی داد که آیات روشن ما را دیدند، و به علم قطعی رسـیدند، به دلیل تجاوز از حدّ و زیاده خواهی که داشتند"(۲)

شایـد بتوان گفت: اگر نام امیرالمؤمنین در قرآن می بود، آیات را تحریف کرده و از اصالت می انداختند، و این مدارک کمی را هم که در دسترس داریم آن زمان نداشتیم.

ص:۱۴۹

۱- سوره ی نمل، آیه ۱۴

۲- جاثیه، ۱۷؛ آل عمران، ۱۰۵؛ یونس، ۹۳.

پیامبر در غدیر خم رسماً بیعت گرفت و امیرالمؤمنین را معرفی کرد. امیر المؤمنین علیه السلام خودش در مجلس منا شده (از آنان) اقرار گرفت. باز بعد از این مجلس به درِ خانه ی عثمان رفتند و به نفع او شعار دادند!(۱)

همین طلحه و زبیر با این که تمام کمالات امیرالمؤمنین را می دانستند، به محض اینکه حضرت علی علیه السلام به حکومت رسید، اولین عَلَم مخالفت را برداشتند.

۲. برای اثبات یک حقیقت لازم نیست که صریح یا به صورت اشاره در قرآن یاد شود.

اگر برای اثبات یک حقیقت، نام فرد باید در قرآن باشد، نام ابوبکر و عمر کجاست؟ مگر شما نام آن ها را در قرآن دارید که به عنوان خلیفه پذیرفته اید؟

۳. در مسائل اسلامی صراحتی در قرآن نداریم که هر چه را گفته ایم، باید لفظ آن در قرآن باشد.

در مورد نماز، خداوند فقط می فرماید: اقم الصلوه. کجای قرآن نحوه ی خواندن نماز، تعداد رکعات، اذکار نماز، نماز واجب ومستحبی و...... را بیان کرده است؟

کجای قرآن احکام روزه، مبطلات، مستحبّات، مکروهات و هزاران نکته ی روزه را بیان می کند؟

۱- بنگرید به گفتار ارزشمند محقق علامه سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی تحت عنوان "فضائل علوی در گذر تاریخ" که به ضمیمه ی کتاب دیگر نگارنده _ منشور معرفت _ چاپ شده است (تهران: نبأ، ۱۳۹۲).

پیامبر، مبین و مفسر قرآن است، آیات را برای مردم توضیح می دهد، و منظور آیه را می رساند(۱). به همان دلیل که پیامبر تعداد رکعات نماز و دیگر مصادیق آن و روزه و احکام آن را بیان می کند، به همان دلیل هم آیات مربوط به امیرالمؤمنین را تبیین می کند.

مثلاً به این آیه دقت کنید:

«انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون»(۲)

پیامبر فرمودند: این آیه درشأن علی بن ابیطالب نازل شده است و بس.

۴. اگر سنی بگوید: هر کلامی باید نصّ قرآنی داشته باشد، می گوییم: یک فرد سنی می گوید ما در وصایت متکی به شورا هستیم. ما می گوئیم تو که متکی به نصّ هستی، بحث شورا در کجای قرآن آمده است؟

می گوید: أمرهم شوری بینهم(۳). لذا اصحاب مشورت کردند. ما می گوئیم: شما خلیفهالمسلمین را از سوی خدا واجب الاطاعه می دانید، جنابی که خلیفه شده اسمش در قرآن هست یا نه؟ می گوید: نه، چون خدا امر به اطاعت کرده و مردم مشورت کرده اند، ما اطاعت او را از سوی خدا واجب می دانیم.

ما هم می گوییم: در قرآن آمده:

۱- در سوره ی نحل، آیات ۴۴ و ۶۴، خداوند صریحاً این شأن را برای پیامبر قائل شده که قرآن را برای مردم تبیین کند. بدیهی است که تمام تبیین های او نیز وحی است چون کلام حضرتش چیزی جز وحی نیست (سوره ی نجم، آیات ۳ و۴).

۲- سوره ی مائده، آیه ۵۵.

۳- شوری، ۳۸.

«یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک....»(۱)

پیامبر آنچه را که خدا ابلاغ کرده بود، در غدیر خم به مردم گفت. به همان استدلال شما ما هم استدلال می کنیم.

قرآن می فرماید:

«اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم»(۲)

مصداق اولی الامر کیست؟ در روایات و تاریخ صحیح بگردیم و این مصداق را در زمان پیامبر پیدا کنیم.

مصداق آیه ی ابلاغ در غدیر خم، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است. آیا در غدیر فرد دیگری معرفی شد؟ نه.

مصداق شوری کیست؟ خداوند می فرماید: کسی را که خدا تعیین کرد، دیگر مشورت غلط است.

«ما کان مومن ولا مومنه اذا قضی الله و رسوله امراً ان یکون لهم الخیره من امرهم»۳

هیچ مؤمنی را نرسد که وقتی خدا و رسول امری را مشخص کردند، آن ها در آن امر نظر دهند

خداوند، امر ولایت امیرالمؤمنین را در غدیر خم معین کرد، صحابه بدون دلیل شورا کردند و حق این کار را نداشتند. "امرهم شوری بینهم" مربوط به بحث تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر نیست.

۱- مائده، ۶۷.

۲- نساء، ۵۹. ۳. احزاب، ۳۶.

آیـا اگر مردم رأی گیری کننـد و اکثریت بگوینـد که از فردا نمـاز خوانـدن باطل است، این کار درست است یا غلط؟! در این مورد، اصل شورای مشورتی غلط است.

ما کاری نداریم که اکثریت چه گفته اند، چون رأی گیری در مورد حکم خدا اساساً از ریشه غلط است.

خداونـد در آخر آیه ی پیشـین می فرماید: هر کس با حکم خدا و رسول عصـیان ورزد، به گمراهی آشـکاری افتاده است. در برابر امر خدا و رسول نباید سـخن گفت، بلکه باید با تمام وجود تسلیم شویم، بدون این که در درون خود، احساس ناراحتی و نگرانی کنیم، چنانکه در آیه ی ۶۴ نساء می فرماید.

۹. عبدالله بن ابی سرح (والی مصر در زمان حکومت عثمان)

عبدالله بن ابی سرح که بود؟

یکی از مطاعن جدیّ عثمان که هیچ کسی نمی تواند از این کار او دفاع کند، حمایت از عبدالله بن ابی سرح است.

فردی آلوده و هرزه، از مکه به مدینه آمده و در مدینه مسلمان شد. فکر کرد وقتی پیامبر به مدینه آمده و اوضاع و احوالش روبه راه شده، پس جاه و جبروتی دارد و اگر من بیایم اینجا، می توانم منصب و مقام پیدا کنم.

به همین انگیزه، عبدالله بن ابی سرح به مدینه آمد و چون آدم فرهنگی بود، سوادی هم داشت و گاهی شعر هم می گفت.

وضع کاتبان وحی این گونه نبود که پیامبر سمت خاصی یا کرسی خاصی، شهریه ای و........ درست کرده باشد که افراد بیایند و وحی را بنویسند و بگویند ما کاتب وحی هستیم. هر کس که می توانست چیزی بنویسد، وقتی بر پیامبر وحی نازل می شد و برای اولین بار پیامبر عنوان می فرمود، این ها می نوشتند.

این کار به آنجا رسید که تعدادی نویسنده در مسجد النبی می نشستند، دیگران می آمدند از روی آن می نوشتند. سپس این ها هم می گفتند ما کاتب وحی هستیم.

از آن جمله معاویه است. معاویه در دو سال آخر عمرش، این کار را می کرده و بعدها برادران اهل سنت می گفتند که ایشان کاتب وحی بوده است.

عبدالله بن ابی سرح و معاویه و امثال این ها کجا، و امیرالمؤمنین علیه السلام کجا؟! آن ها فقط می نوشتند، نه از تفسیر آن خبر داشتند و نه به آن ایمان آورده بودند. اما در مورد امیرالمؤمنین، پیامبر بارها فرموده بود:

«القرآن مع علی، و علی مع القرآن!»

شگفتا از این بی‌انصافی‌ها که می‌گویند: معاویه کاتب وحی بود در کنار امیرالمومنین!!

این است که امیرالمؤمنین در خطبه ی شقشقیه شکایت می کند:

«حتی صرت اُقرن الی هذه النظائر»

کار مردم و بی معرفتی آنان به آنجا کشیده که مرا با چنین رقیبانی مقایسه می کنند.(۱)

مقایسه این گونه می شد که آن حضرت را خلیفه ی چهارم بدانند، یعنی در رتبه ای پایین تر از سه خلیفه ی پیشین. ملاک چه بود؟ فقط تقدّم زمانی!

ابن ابی سرح یکی دو سال در مدینه بود و گاهی هم آیات قرآن را می نوشت. بعد دید که در مدینه خبری از مال و منالِ باد آورده نیست. تا می آمد چرخی بزند، باید برود جنگ و جهاد، خندق و اُحُد و بنی قینقاع- غزوه- و گرفتاری و گرسنگی و...

می دید که گاهی خود پیامبر دو سه روز غذا ندارد که بخورد. وضع مادی دخترش فاطمه سلام الله علیها هم که آنچنان سخت و دشوار است. گفت با این وضع که نمی شود زندگی کرد و اوضاع رو به راه نیست. به طور پنهانی از مدینه فرار کرد به سمت مکه یعنی تعرّب بعدالهجره را ــ که یکی از

۱- نهج البلاغه، خطبه ی سوم.

گناهـان کبیره است ـ مرتکب شـد. در مکه به جمع کفّـار پیوست و گفت: ای اهـالی قریش! من از مـدینه می آیم و خبرهایی دارم. مثل آدم هایی که از یک گروه بنا به اغراض شخصـی بر می گردند و برای گروه مقابل سـخن فرسایی می کنند، ابن ابی سرح مردم را از مکه جمع می کرد و برای آن هـا ادا و اطوار در می آورد و پیـامبر را مسـخره می کرد. و به او سـخنانی نسـبت می داد.

این رفتار او باعث شد عده ای که تمایل به اسلام پیدا کرده بودند و می خواستند مسلمان بشوند، منصرف شدند و بر کفر خود بیشتر ماندند. این تبلیغات ناجوانمردانه سبب می شد که کفار بر علیه پیامبر بیشتر جرئت پیدا کنند و جری شوند.

ابن ابی سـرح از اسلام برگشت، پس از آن که اخلاق آسمانی و معجزات الهی و علم بیکران پیامبر را از نزدیک دیده بود. در مکه هیچ کاری به جز تبلیغ علیه پیامبر نداشت.

پیامبر در فتح مکه شش نفر را از عفو عمومی استثنا کرد. یکی همین ابن ابی سرح بود.

پیامبر فرمودند: این افراد را هر کجا پیدا کردید بکشید، حتی اگر به پرده ی خانه ی کعبه آویزان شده بودند(۱)

ابن ابی سـرح دید اوضاع ناجور است. پیامبر آمده و مکه را فتح کرده است. دیگر نمی تواند در مکه بماند. هر جا برود ممکن است به دست

۱- وقتی به طور علنی اعلاـم شـد که فردی واجب القتل است، کشـتن او مصـداق ترور نیست. ترور این است که اعلام نشود و مخفیانه باشد. یعنی معلوم نشود کسی که ترور می کند با چه مجوزی او را می کشد. لذا بسیاری از ترورها ـ حتی وقتی که از قبل اعلام کرده باشـند ـ حق قتل ندارند. ولی اگر کسی بر اساس قانون و یا از طرف قانون گذار مستوجب قتل شد، این دیگر ترور نیست.

مسـلمان ها بیفتـد. زمین و زمان برایش تنگ شـده بود، چه کنـد؟ با عثمان از قبل رفاقت داشت، خودش را به عثمان رساند که چه کنم؟ عثمان او را پناه داد، یعنی: اولاً به دستور پیامبر عمل نکرد، چون پیامبر دستور قتل او را داده بودند.

ثانیاً بـا روی خوش از او پـذیرایی کرد. ابن ابی سـرح گفت: می توانی محبت کنی و مـا را طوری پیش پیـامبر بـبری که مـا را ببخشد؟

عثمان قول داد در یک زمان خاصّ که اطراف پیامبر خلوت باشد_ مخصوصاً امیرالمؤمنین در آنجا نباشد_ او را ببرد.

فرصتی به دست آورد و او را نزد پیامبر برد و گفت: السـلام علیک یا رسول لله، با اجازه ی شـما من این عبدالله بن ابی سرح را امان داده ام، اجازه بدهید در امان من باشد.

چهار پنج روز پیرامون پیامبر بودند. پیامبر در این نوع مناسـبت ها مسـتقیم دست به شمشیر نمی بردند. وقتی عثمان برای عبدالله بن ابی سـرح پیش پیامبر شفاعت کرد، پیامبر هیچ سخنی نگفت. اصحاب نمی دانستند چه کنند. بار دوم عثمان گفت: با اجازه تان من او را امان دادم.

کسـی چیزی نگفت و کاری هم نکرد. ولی پیامبر هم نپذیرفت. بار سوم تکرار کرد، پیامبر گفت: پذیرفتم. عثمان دست عبدالله بن ابی سرح را گرفت و برد، بدون اینکه عبدالله شهادتین بگوید و اعلام اسلام کند.

وقتی آن ها رفتنـد، اطرافیان به پیامبر گفتند: مگر شـما نفرموده بودید هر جا او را پیدا کردید بکشـید، چرا عثمان او را نکشت؟ پیامبر فرمودند: چرا شما نکشتید؟ من دو مرتبه چیزی نگفتم، ببینم کسی در میان شما هست که حکم خدا را اجرا کند؟

ص:۱۵۷

حالا می پرسیم: این فرد، ابن ابی سرح در اسلام چقدر می ارزد؟!

بعد از رحلت پیامبر، عبدالله در مکه بود. در زمان حکومت ابوبکر و عمر، کم کم رو آمد؛ اما آن ها خیلی به او میدان ندادند.

وقتی عثمان حاکم شد، به حکم رفاقت قبلی، حکومت مصر را _ که یکی از مهم ترین استان ها و ولایات اسلامی بود _ به دست عبدالله بن ابی سرح سپرد.

عثمان طی یک ابلاغیه، عبدالله بن ابی سرح را با تمام سوابق زشت، والی مسلمین و مصداق ولی امر اعلام کرد، بدون اینکه عبدالله هیچ نشان مسلمانی از خودش نشان داده و از گذشته اش توبه کرده باشد.

ابن ابی سرح حاکم مطلق مصر شد. هرچه توانست، به مردم ظلم کرد و اموالشان را گرفت و جنایت کرد.

جمعی از ستمدیدگان مصری به اعتراض نزد عثمان رفتند و از کارهای ابن ابی سرح در مصر شکایت کردند، اما خلیفه نپذیرفت.

بار دیگر برای پذیرش آن ها، جناب عمار یاسر اقدام کرد. عمار هم به خاطر این وساطت، کتک مفصلی از عثمان خورد، چون دست عثمان برای کتک زدن بسیار باز بود و با حالتی استکباری این عمل زشت را انجام می داد.

عثمان که مقاومت مردم مصر را دید، برای جلوگیری از شورش آن ها، حکم عزل والی را نوشت و به آن ها داد.

این گروه از مصریان به راه افتادند. در بین راه دیدند کسی با شتاب می رود. به او مشکوک شدند و او را گشتند. در وسایل او نامه ای یافتند که نوشته بود: سریعاً خود را به عبدالله بن ابی سرح برسان و بگو این چند نفر که حکم عزل تو را از من گرفته اند، به محض رسیدن به مصر همه را اعدام کن.

ص:۱۵۸

مصری ها با دیدن این نامه، خشمگین تر از قبل به مدینه بازگشتند و خانه ی عثمان را محاصره کردند. کم کم بقیه ناراضیان از مصر و بصره و کوفه به آن ها ملحق شدند و محاصره با قتل عثمان پایان یافت.

ص:۱۵۹

۱۰. آیا شهادت ثالثه ی اذان (جمله ی اشهد ان علیا ولی الله) در دوران صفویه وارد اذان شده است؟

دانشمندان در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده اند که شهادت ثالثه ی اذان (اشهد ان علیا ولی الله)، خیلی قبل از صفویه، زمانی که شیعیان به استقلال و آزادی نسبی رسیدند، یعنی دوران شیخ طوسی (قرن ۵ هجری) این کلمات را در اذان آوردند. البته اول کسی که در اذان این کلمه را گفت، سلمان فارسی بود. پیامبر فرمود: هنوز مردم آماده ی شنیدن این کلمه نیستند؛ به آن ها نگو.

افرادی می گفتند: یا رسول الله! چه اشکالی دارد که شما را دوست داشته باشیم، اما علی را دشمن بداریم؟

فرمودند: چون من و علی یکی هستیم، علی از من است و من از علی هستم.

پیامبر بارها _ از جمله در رویداد مسلّم و قطعی مباهله _ امیرالمؤمنین را "جان خود" اعلام کرد.

اگر رسیدیم به این نکته که علی جان پیامبر است، آن وقت در قلب ما، بین حضرت امیر و پیامبر وحدت واقعی ایجاد می شود. به همین دلیل پیامبر فرمودند: "دروغ می گوید کسی که مدعی است مرا دوست می دارد، ولی علی را دوست ندارد". البته این جمله به گفته ی فقهای معاصر، جزء اذان نیست و به نیت تیمّن و تبرک گفته می شود. ولی این نکته هم جالب است که از آیت الله خوانساری پرسیدند: آیا اشهد ان علیا ولی الله جزء اذان هست یا نه؟

ایشان فرمودند: اذان جزء اشهد ان علیا ولی الله است.

یعنی: توحیـد و نبوت، با امامت زنده می شود. اگر امام معصوم حقایق کتاب خدا و سـنت پیامبر را بیان نکند، دین خدا از میان می رود و از لا اله الا الله و محمـد رسول الله فقط یک لفظ باقی می مانـد. حقیقت توحیـد و حقیقت نبوت جز از جانب ائمه ی معصومین علیهم السلام بیان نمی شود.(۱)

ص:۱۶۱

۱- دلیـل روشن و سـند زنـده ی آن، سـیمای توحیـد و نبوت در مکتب خلفا است که دانشـمندان در آثار خود تحلیل و نقـد و بررسـی کرده اند، مانند مرحوم سید مرتضی عسکری در کتاب نقش ائمه در احیای دین و مرحوم شیخ محمد صادق نجمی در کتاب سیری در صحیحین.

۱۱. درباره ی حدیث "حبّ علی حسنه لا تضرّ معها سیئه"

درباره ی این حدیث، اشکال هایی مطرح شده که چگونه گناه، با وجود محبت حضرت امیرالمؤمنین به کسی زیان نرساند. در پاسخ می گوییم:

۱. به چه چیز دوستی می گویند؟ محبت و دوستی گرایش قلبی حقیقی است که ممکن است با لفظ هم نتوانیم بیان کنیم، اما حقیقت آن را هم نمی توان کتمان کرد، حتی اگر به فردی که زبان ما را هم نمی داند این محبت و دوستی را ابراز کنیم. او می فهمد اگر چه با لفظ ما آشنا نباشد. دوستی و گرایش قلبی بر چه مبنایی است؟

اگر بر مبنای شهوت باشد، عرب ها به آن عشق می گویند. اما اگر مبنای شهوت نداشت، محبت نام دارد. اشتباه نشود، عشق شدت محبت نیست. قرآن در مورد شدّت محبت می فرماید:

«والذین آمنوا اشدّ حُباً لله»(۱)،

و نفرمود:

«الذین آمنوا عشاق لله»

با اینکه کلمه ی "عشق" سابقه ی زیادی در ادبیات عرب (قبل و بعد از اسلام) دارد. در عبارت اسلامی خیلی کم از لفظ عشق در معنای مثبت استفاده شده است.

۲. محبت به پیامبر و اهل بیت، یکی از شاخص های ایمان است. پیامبر فرمودند: به من ایمان نیاورده است کسی که خودش را بیشتر از من و فرزندانش را بیشتر از فرزندانم دوست داشته باشد.

۱- سوره ی بقره، آیه ۱۶۵.

۳. نتیجه ی محبت، اطاعت محبوب است. کسی را که دوست داریم به او مطیع هستیم.

«ان المحب لمن یحب مطیع»(۱)

کسی را که نافرمانی می کنیم، آیا ادعای محبت به او درست است؟ البته گاهی غفلتی از ما سر می زند. اما بعد که فهمیدیم، به خودمان نمره ی منفی می دهیم. پس باید بر محور محبت، غفلت را از خود دور کنیم تا نافرمانی نکنیم.

۴. خیلی از افراد اهل سنت، بین محبت و ولایت و خلافت جدایی انداختند. گفتند: ولایت و خلافت را به خلفا می دهیم، و در عین حال دشمن امیرالمؤمنین هم نیستیم. این گروه چه توجیهی برای سخن خود دارند؟ این افراد دروغ می گفتند. نتیجه ی چنین محبت ناتمام، این است که معرفت نسبت به حق والای اهل بیت در میان نیست، لذا خود را از هدایت آنان محروم می سازند. گروهی هم گفتند: نه ارادت به عمر داریم و نه محبت به علی علیه السلام، بلکه خودمان را دوست داریم و می خواهیم زندگی کنیم.

گروهی نان را به نرخ روز می خوردند. با خلفا در نمی افتادند. حتی شغل حکومتی هم می گرفتند. پشت سر خلیفه نماز می خواندند، بحث ایمان هم برایشان مطرح نبود، بلکه می ترسیدند زندگی مادی شان به خطر بیفتد. آن ها در دل هم با امیرالمؤمنین دشمنی نداشتند و از ایشان خوششان هم می آمد؛ اما سر به جای دیگری داشتند.

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۰، ضمن شعری که امام صادق علیه السلام خواند.

۱۲. به بهانه ی تخریب حرمین عسکریّین علیهما السلام در سامرا

کمیت بن زید اسدی در منی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و اظهار داشت: شعری سروده ام. حضرت فرمودند: این سرزمین و شعر؟ عرض کرد بله، نه شعر معمول و متداول، شعری درباره ی شما و فضایل و مصائب شما.

حضرت فرمودند: صبر کن. اصحاب را جمع کردند و فرمودند: بخوان. شعر با این طلیعه شروع می شود:

اضحکنی الدهر و أبکانی و الدهر ذوصرف و ألوان(۱)

روزگار مرا به خنده و به گریه در آورده است، نمی دانم بخندم یا گریه کنم. از آن طرف می بینم باطل با تمام قدرتش به میدان مبارزه برخاسته و همه ی امکانات خود را به کار می برد که ریشه ی حق را بخشکاند و چراغ الهی را خاموش کند، اما هر کاری می کند رسواتر می شود و آبروی خودش را بیشتر می برد و بر جلوه ی حق بیشتر افزوده می شود. از این جهت، از تلاش بیهوده ی باطل خنده ام می گیرد که می بینم به جایی نمی رسد. اما از آن طرف هم یک عده پاکان و نیکان در این درگیری ها، از بین می روند و دلم به حال آن ها می سوزد و گریه ام می گیرد.

حال باید گفت: ای کمیت اسدی! هزار و چهارصد است که این درگیری ها ادامه دارد. هزار و سیصد و چند سال است که از شهادت امام حسین علیه السلام می گذرد، حدود هزار و دویست سال از شهادت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام گذشته و این سرزمین عراق، هنوز یک حکومت شیعه حسابی را به خود ندیده است. از همان روزهای نخست،

۱- کفایه الاثر، ص ۲۴۸؛ مناقب آل ابی طالب نوشته ی ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۶.

بنی امیه حاکم بودند، بعد از آن ها بنی عباس و بعد سلاطین عثمانی و این اواخر هم حزب بعث.

این ها نسبت به ائمه ی ما خوش بین نبودند و به شکل های مختلف در امحاء و نام و یاد اهل بیت کوشیدند. در حدود قرن چهارم یکی از خلفای عباسی از بغداد به سامراء آمد. دید مزار امام هادی علیه السلام، آباد است، زائر می آید و می رود. اما قبر خلفای بنی عباس مخروبه شده است.

وزیر خلیفه به خلیفه گفت: تا آنجایی که ما یادمان می آید، شما حاکم این منطقه هستید و پدران شما حاکم بوده اند. پس اقدام کنید و بسازید و فکری کنید. چرا قبور دشمنان شما آن گونه آباد باشد و قبور شما این گونه ویران و خراب؟

خلیفه ی عباسی گفت: بارها قبور آباء و اجداد خود را آباد کرده ایم و بارها این ها را خراب کرده ایم، اما حقیقت چیز دیگری است. آن قبور را خراب می کنیم، دل های مشتاقانشان با شوق هر چه تمام تر آنجا را آباد می کنند و به زیارت می آیند. ولی مزار گذشتگان خودمان را هر چه آباد می کنیم، خود به خود ویران می شود. تلاش بیهوده نباید کرد.

این سخن یکی از خلفاء عباسی در قرن چهار هجری است.

بارها متوکل عباسی، بر قبر امام حسین علیه السلام آب بست، هارون الرشید به گونه ای دیگر خراب کرد، تا این اواخر حزب بعث و حکومت صدام به شکل های گوناگونی دست به تخریب زدند. دیدند فایده ندارد، باید برگردند در مقابل این قبور تعظیم کنند تا چند صباحی باشند.

«بخع کل متکبر لطاعتکم، و خضع کل جبار لفضلکم، و ذلّ کل شی لکم، و اشرقت الارض بنورکم، و فاز الفائزون بولایتکم.»

ص:۱۶۵

این سخنان صاحب قبر ویران شده ی سامراست، یعنی امام هادی علیه السلام.

او این سخنان را ۱۲۰۰ سال قبل گفته است. در عین حال قرار نیست به محض اینکه کسی قصد جسارتی کند، فوراً دستش خشک شود. خداوند مهلت می دهد تا مردم را بیازماید، در قرآن می فرماید:

«لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حیّ عن بینه». (سوره ی انفال، آیه ی ۴۲).

بدیهی است که جنایتِ دستی که در کنار حرم بمب گذاری می‌کند، به اندازه ی دستی نیست که به شخص اباعبدالله علیه السلام جسارت کرد. خداوند، هم به آن دست مهلت داده و هم به دست شمر.

خرابیِ حرم جسارت به صاحب حرم است. ولی این خانواده مهلت داده اند که حتی اسب بر پیکرشان بتازند. خدا صبر کرده و مهلت داده و اهل بیت به مهلت دادن الهی راضی بودند. بگذار فرصت بیشتر برای این کارها پیدا کنند تا خباثت خبیثان ثابت تر شود و بطلان باطلان آشکارتر.

امیدوارم این فواره ی جنایت کاران که در آنجا برخاسته، رو به سرنگونی برود و فجایع دیگر تکرار نشود.

ای مگس! عرصه ی سیمرغ نه جولانگه توست   عِرض خود می بری و زحمت ما می داری

عمق جنایت و بمب گذاری نسبت به حرم عسکریین زیاد است، اما غیر قابل جبران نیست. دنیا شاهد مصیبت هایی بوده که:

«جلّت و عظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع اهل السموات.»

دل آسمانیان و زمینیان را اندوهناک کرد. از او بالاتر نیست.

لذا امام رضا علیه السلام می فرمایند:

«ان کنت باکیاً لشی ء فابکک علی جدی الحسین علیه السلام»

اگر خواستی بر چیزی گریه کنی، بر مظلومیت و غربت جد ما حسین علیه السلام گریه کن.

ص:۱۶۷

۱۳. این که امیرالمؤمنین علیه السلام میزان اعمال است یعنی چه؟

یعنی: اعمـال ما با اعمال ایشان سـنجیده می شود. سؤال بعـدی مطرح می شود که در این صورت، حـدیث «لایقاس بآل محمد من هذه الامه احد» (هیچکس با ما سنجیده نمی شود) یعنی چه؟

جواب: میزان، از مفاهیمی است که در مصداق و مفهوم اشـتباه می شود. مفهوم میزان یعنی سنجش. مصداق میزان وقتی صدق می کند که بگوییم: هذا میزانٌ. مصداق، آن چیزی است که وجود خارجی دارد و مفهوم، آن مطلبی است که ما می فهمیم.

مثلاً مرکب یعنی سواری. (مفهوم). مصادیق آن: اسب، شتر، الاغ و... است. (وقتی معراج پیامبر را نقاشـی می کنـد، یک اسـب بالـدار می کشـد، چون مصـداقش در ذهن او یک اسب بالـدار است). بعدها که مصادیقی دیگر برای مرکب درست می شود، قطار، ماشین، هواپیما و مانند آن می شود.

خداوند در قرآن می فرماید:

«و یخلق ما لا تعلمون»(۱)

اصحاب امام زمان علیه السلام وقت ظهور، سوار بر ابر می شوند و می روند.(۲)

میزان یعنی وسـیله ی سنجش، مصداق آن در سنجش وزن کالا، ترازوست. برای سنجش دما، دماسنج؛ سنجش قند و چربی در بدن انسان با ابزار خاص خودش، و خلاصه هر کدام با وسیله ای مخصوص قابل سنجش است.

ص:۱۶۸

۱- سوره ی نحل، آیه ۸.

۲- بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۱

نماز را در قیامت می سنجند، محبت و اخلاص و اعتقاد و... در قیامت سنجیده می شود و هر کدام میزان مناسب خود را دارند. خداوند، کسی را به عنوان میزان معین کرده و همه ی اعمال را با آن می سنجند. میزان، محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. هر چه به آن ها نزدیک تر باشی بیشتر مقرب خدایی. پس اساس کار، سنجش نماز ما با نماز حضرت امیر المؤمنین است. چگونه می سنجند؟ خدای متعال می سنجد، نه اینکه مرا با امیرالمؤمنین علیه السلام بسنجند. چرا؟ چون هیچ مخلوقی از مخلوقات خدا، کمالات اولیه ی آن ها را ندارند و آن میزان کمال را خدا فقط به آن ها داده است. به تعبیر جامع امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره:

آتاکم الله مالم یؤت احدا من العالمین.

یعنی هیچ کسی هم وزن و هم ردیف پیامبر و اهل بیتش نیست، حتی انبیاء پیشین.

صبر و رضای امام حسین علیه السلام و صبر در غیبت امام عصر علیه السلام را هیچ نبی و ولی ای ندارد. اما با این همه، باید بکوشیم اعمال ما_ تا حدّ امکان _ به اعمال آن ها نزدیک شود. چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام در نامه به عثمان بن حنیف، با اشاره به تحمّل بالای خود برای زهد در دنیا می فرماید:

«انکم لن تقدروا علی ذلک، ولکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد.»(۱)

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۱۴.آفت خود پسندی

فرض کنید بنده که منبری هستم، از خود راضی باشم و فکر کنم بهترین منبر را می روم و بهترین حرف ها را می زنم و رفتارم خیلی خوب است. اگر کسی از ما تعریف کرد، خوشحال می شویم و اگر کسی ایراد گرفت، می گوییم: آدرس منبر را به او ندهید، زیرا او مزاحم است. این حالت ــ از خود راضی بودن ــ باعث می شود که انسان گوش بدهکار به نصیحت ناصحان و انتقاد منتقدان نداشته باشد، تقریباً ۹۰- ۸۰ درصد مردم این گونه اند. در حالی که یکی از مکارم اخلاق که به تعلیم امام سجاد علیه السلام از خدا می خواهیم، این است که:

«وفّقنی لطاعه من سدّدنی و متابعه من ارشدنی»(۱)

از کجا بفهمیم که از خود راضی هستیم؟

وقتی می بینیم مردم از ما بدشان می آید و با ما لج می کنند، ما بررسی می کنیم وــ گاهی برای توجیه کار خودمان ــ می گوییم: مردم ملاک نیستند، بعضی دشمن امیرالمؤمنین هم بودند! خیلی وقت ها مردم دشمن حق و حقیقت هستند!

در مورد امیرالمؤمنین و بقیه ی ائمه ی اطهار علیهم السلام چه بگوییم که بعضی از مردم در برابر آنان بودند و با آن ها دشمنی می کردند؟

این نکته قابل توجه است که مردم در ذهنیت خودشان، تحت تأثیر تبلیغات، از فردی به نام علی بن ابیطالب ــ با آن ویژگی هایی که برایشان تعریف کرده اند ــ واقعاً بدشان می آمد. اگر خود امیرالمؤمنین علیه السلام را

۱- صحیفه ی سجادیه، دعای ۲۰.

جای آن مردم می گذاشتیم، حضرت علی هم از آن علی که مردم بدشان می آمد، بدش می آمد. چرا؟ چون وقتی تبلیغ می کردند، نمی گفتند: علی بن ابیطالب نماز شب می خواند، سابقه دارد و پیشتاز در اسلام است، عادل و عالم و عفیف است؛ بلکه یک سلسله معیارهای ضد ارزشی برای امیرالمؤمنین طرح می کردند.

در نتیجه مردم هم از آن علی بدشان می آمد. خود حضرت امیر را هم اگر جای آن مردم بگذاریم، می گوید: بله، از آن علی که تو می گویی بدم می آید.

بعضی افراد در ذهن مردم تصور های باطنی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام ایجاد کرده بود، آن تصورات باطل را هم تو لعنت کن. اما آخر سر بگو: این که تو می گویی امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. دستش را بگیریم و ببریم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و بگوییم: ببین این حرفی که تو می گویی در این بزرگوار هست یا نه.

لذا بارها دیده شده که دشمن ترین دشمنان حضرت امیر علیه السلام وقتی با او آشنا می شد و می دید فردی بسیار دوست داشتنی، عالم، مهربان، شجاع، صبور، دلسوز، دستگیر نیازمندان و مساکین و خلاصه جامع خوبی ها است، از گذشته اش پشیمان و شرمنده می شد.

اکنون درست بنگر. اگر می بینی در خانواده و در میان بستگان و یا همکاسی هایت خیلی تحویلت نمی گیرند یا در جلسات هیئت کم کم تو را کنار می گذارند، یک بررسی دقیق انجام بده، شاید مشکل با خودت باشد، چرا مرتب مردم را محکوم می کنی؟ جوری غیر مستقیم مشکلاتت را از مردم جویا شو. اگر دیدی درست می گویند، خودت را عوض کن.

در آموزه های دینی داریم که:

ـــــ کسی به تقوا نمی رسد تا اینکه از خود حساب بکشد، سخت تر از آنچه یک شریک از شریک خود حساب می کشد. (مکارم الاخلاق ص ۴۶۸).

ـــــ مؤمن در هر صبح و شام، همواره نسبت به نفس خود بدگمان است (نفسه ظنون عنده) (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۶).

ـــــ عاقل چنان است که همه مردم را بهتر از خود می بیند، و خود را بدتر از همه می داند. (کافی، کتاب العقل و الجهل، حدیث مفصل هشام بن حکم).

این یک تذکر اخلاقی بود برای همه، تا ویژگی اخلاق عثمانی در ما پدید نیاید.

مردمی که از کارگزاران عثمان بدی می دیدند، وقتی به نزد خلیفه می رفتند، به جای اینکه به حرف مردم گوش کند که شاید آن ها راست می گویند، آن ها را تهدید و عمّال خود را تأیید می کرد. نتیجه ی چنین غرور و تکبر، آن شد که به محاصره و کشته شدنش منجر گردید.

پس همیشه قیافه ی حق به جانب نگیریم، بلکه گاهی خود را مقصّر بدانیم تا زمینه ی اصلاح درون پیش آید و دری از توبه و بازگشت بر زندگی خود بگشاییم.

امام هادی علیه السلام فرمودند: هر کس از خود راضی شود دشمنانش زیاد می شوند.(۱)

۱- الدره الباهره من الاصداف الطاهره، شهید اول، ص ۴۲.

۱۵. آشنایی مختصر با تفکر عثمانی

آشنایی مختصر با تفکر عثمانی (۱)

یکی از پیامدهای حکومت دوازده ساله عثمان و واکنش به نحوه ی قتل او، پیدایش جریانی فکری بود که در تاریخ به «تفکر عثمانی» شهرت دارد و پیروان آن را «شیعه ی عثمان» می نامند. این تفکر، امیرالمؤمنین علیه السلام را در قتل عثمان، متهم اصلی می داند، از نقل فضایل او خودداری می کند و هرگونه بحث درباره اختلاف صحابه را بدعت و حرام می داند. این تفکر، دستاویزی در اختیار معاویه بود تا سیاست های اموی خود را پی گیرد و مردم دور از اندیشه را دور خود گرد آورد.

این تفکر در چند مقطع حساس خود را نشان داد، از جمله در سه جنگ اصلی که در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام راه افتاد:

ـ جنگ جمل، رسماً به عنوان انتقام از خون عثمان برپا شد. و چنان تفکر عثمانی را در بصره رواج داد که یونس بن جناب، به عبادبن عباد بصری (متوفی ۱۸۱) گفت: «شما همان کسانی هستید که عثمان را دوست دارید»(۲)

اثر این تفکر تا آنجا بود که فقهای بصره نقل حدیث امام صادق علیه السلام را حرام کرده بودند و اجازه ی بیان آن را نمی دادند.(۳)

ص:۱۷۳

۱- پیوست ۱۵ تا ۱۷ افزوده ی ویراستار است که تحت اشراف مؤلف بزرگوار تدوین و به کتاب افزوده شده است. این پیوست، با بهره گیری از کتاب «بازتاب تفکر عثمانی در واقعه ی کربلا» نوشته ی استاد محمدرضا هدایت پناه (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹) ص ۳۱ به بعد نوشته شده است. کتاب یاد شده در جهت پاسخ به این شبهه تألیف شده که متهم اصلی رویداد کربلا، شیعه ی کوفه بوده و آنان را قاتلان امام حسین علیه السلام می داند.

۲- الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج ۴ ص ۴۵۸.

۳- تاریخ الثقات، ج ۱ ص ۲۷۱.

جنگ صفین با وسعت بیشتر، دو تفکر عثمانی و علوی را در برابر هم قرار داد. گروه عثمانی متشکل از شامیان بود که معاویه آن را رهبری می کرد. البته تفاوتی میان دو گروه اصلی این تفکر ــ گروه شامی و بصری ــ وجود داشت، و هر کدام، رهبران خود را شایسته تر به خونخواهی عثمان می داشتند: بصریان طلحه و زبیر را، چون عضو شورای شش نفر بوده اند. و شامیان، معاویه را که خویشاوند نزدیک خلیفه ی مقتول است.

پس از صلح امام حسن علیه السلام و گسترش ظاهری قدرت معاویه، تفکر عثمانی رونق بیشتر یافت و به جز بصره و شام، در مناطق دیگری مانند جزیره (در شامات)، یمن، ری و حتی کوفه رواج یافت. اندیشه ی عثمانی در کوفه، بستری برای خیانت آنان به امام حسین علیه السلام فراهم ساخت که به رویداد عاشورا انجامید.

باید دانست که تشیع در کوفه عمق اعتقادی نداشت، بلکه عمدتاً تشیع سیاسی و عشیره ای بود، چنانکه همزمان با قیام گروه هایی از کوفیان بر ضدّ عثمان، گروه هایی نیز از او حمایت می کردند. زبیر در بصره و طلحه در کوفه طرفداران بسیاری داشتند. لذا در مراحل نخست دعوت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اعزام نیرو به جمل، در این کار مردد بودند، و با سخنان مالک اشتر، جمعیتی از کوفه برای جمل اعزام شد.

همان تردید در صفین نیز به خوبی در رفتار آنان نمایان شد که به حکمیت انجامید، یعنی امام علیه السلام را عامل چند مشکل هم زمان بدانند: شکست در جنگ، خانواده هایی که کشته و زخمی داده بودند، و اختلاف فکری که بر اثر حکمیت میان افراد خانواده ها پدید آمده بود. مذهب عثمانی

بدین ترتیب گسترش می یافت، به ویژه پس از صلح امام حسن علیه السلام که بنی امیه قدرت بیشتر گرفتند.

ابن خلدون ـ مورخ تحلیل گر سنی ـ احیای نظام عشیره ای و حاکمیت مجدد قریش بر قبایل دیگر را علت شکست امیرالمؤمنین علیه السلام در این جنگ ها می داند.(۱)

معاویه پس از صلح امام حسن علیه السلام برای گسترش دادن اندیشه عثمانی در کوفه، اقداماتی کرد، از جمله:(۲)

انتصاب حاکمان عثمانی در کوفه.

مرور نام حاکمان کوفه از سال ۴۱ تا ۶۱ درس آموز است: عبدالله بن عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، زیاد بن ابیه، عبداله بن خالد بن اسید، ضحاک بن قیس فهری، حبیب بن مسلمه فهری، عبداله بن ام حکم (خواهرزاده معاویه)، نعمان بن بشیر انصاری، عبید اله بن زیاد و بشر بن مروان.

بیست سال سلطه ی آنان، اندیشه مردم را به آن سمت و سو کشانید. بلاذری گوید: ضحاک بن قیس در هنگام ورود به کوفه، کسانی را که به بدگویی از عثمان می پرداختند، تهدید کرد.(۳)

معاویه به مغیره نیز گفت: «یک نکته را همیشه در دستور کار خود قرار ده: سبّ و دشنام به علی و نکوهش او و اصحابش. در برابر آن، همواره از

۱- تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷.
۲- برای تفصیل در مورد سیاست های معاویه، بنگرید به کتاب خانم فهیمه فرهمند پور تحت عنوان «تحلیل نیم قرن سیاست تبلیغاتی امویان در شام» (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸، ۱۸۸ ص).
۳- انساب الاشراف، ص ۴۳۹.

عثمان به نیکی یاد شود، به شیعیان عثمان توجه شود و به سخنانشان به خوبی گوش فرا دهی»(۱)

مغیره به حجر گفت: «ما فضایل علی را بهتر از تو می دانیم، ولی این حاکم (معاویه) آن را خوش نمی دارد»(۲). مروان به امام سجاد علیه السلام گفت که حکومت ما جز با این سیاست (سبّ علی علیه السلام) استوار نمی شود.(۳)

تبلیغات در ابعاد مختلف

اقدامات معاویه در دو بعد اصلی انجام شد: از یک سوی، جلوگیری از نشر فضائل اهل بیت؛ و در سوی دیگر: پر کردن محیط از مطالب همفکران خود.

برخی از اقدامات معاویه چنین است:

ـ ترویج بدعت لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام

ـ جعل روایات در فضائل عثمان و دوستداران و پیروانش

ـ فضائل سازی برای شیخین

ـ نهی ابن عباس از تفسیر قرآن، که همراه با نقل فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

ـ و سرانجام، بخشنامه مشهور او در سال ۴۱ پس از تحمیل صلح بر امام حسن علیه السلام، که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۱ آورده و بسیار مشهور است.

۱- همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲- تاریخ طبری، ج ۵ ص ۲۸۹، الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۴۳۰.

۳- العثمانیه، ص ۲۸۳.

ابن نفطویه ــ از محدثان بزرگ تسنن ــ در مورد روایات فضائل شیخین می نویسد:

«بیشتر این احادیث ساختگی در فضائل صحابه، برای منکوب کردن بنی هاشم در دوره ی حکومت امویان بوده است»(۱)

معاویه، حدیث «علی مع الحق و الحق مع علی» را، حتی از سعدبن ابی وقاص باور نکرد تا آنجا که سعد، امّ سلمه را به شهادت آورد و معاویه، به تندی با امّ سلمه برخورد کرد.(۲) و هم زمان، از برخی صحابه و تابعین برای جعل احادیث کمک گرفت، مانند: ابوهریره، عمروبن العاص، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر، فقهای سبعه مدینه.

کار به آنجا کشید که گروهی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل دنیا طلبی به این موج باطل پیوستند، که ثقفی کوفی (متوفی ۲۸۳) در کتاب الغارات ج ۲ ص ۵۲۰ تحت عنوان «فی من فارق علیا» از آنان نام می برد. این احادیث جعلی تا آنجا ادامه یافت که ثبیت بن محمد عسکری، از اصحاب امامین عسکریین علیهما السلام کتابی تحت عنوان «تولیدات بنی امیه فی الحدیث» نگاشت که نجاشی (رجال نجاشی، ص ۱۱۷) از آن نام می برد.(۳)

بر دار شدن میثم تمار، به دست عمرو بن حریث ــ جانشین ابن زیاد در کوفه ــ روز پیش از عاشورای ۶۱، نوعی التیماتوم به کوفیان بود که مبادا به یاری امام حسین علیه السلام بروند.

۱- به نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۴.

۲- تاریخ دمشق، ج ۲۰ ص ۳۶۱.

۳- دکتر هدایت پناه در کتاب خود، ص ۵۱ تا ۶۱ نمونه هایی از احادیث جعلی در این موارد را ارائه کرده که خواندنی است.

به هر حال، تغییر جهت گیری فکری کوفیان در گزارش عایشه پیداست که علت خموشی کوفیان را در برابر دستگیری حجر بن عدی و یارانش، «تغییر مردم» می داند.(۱)

ارعاب و سرکوب

بخشی از جنایات معاویه در این زمینه چنین است:

ـ تخریب خانه های شیعیان و محروم کردن آن ها از حقوق شان.

ـ دستگیری محمد بن ابی حذیفه بن عتبه، صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام(۲)

ـ تبعید صعصعه بن صوحان به جزیره ای در بحرین، که صعصعه در آنجا درگذشت.(۳)

ـ کشتن و مثله کردن مسلم بن زیمر و عبدالله بن نجی، به جرم تشیع، و بر دار آویختن آن ها بر درِ خانه هایشان.(۴)

ـ کشتن حجر بن عدی و یارانش

ـ کشتن عمروبن حَمِق خزاعی در کوه های موصل که سر بریده اش بر سر نیزه در شهرها گرداندند، آن گاه او را در دامن همسرش در زندان شام انداختند پس از اینکه دو سال در زندان شام، زندانی بود.(۵)

۱- انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۷۲.

۲- ابو مخنف کتابی مستقل درباره ی شهادت او به دست معاویه دارد. (الفهرست ابن ندیم، ص ۱۰۵)

۳- مختصر تاریخ دمشق، ج ۶ ص ۴۲۴.

۴- المحبر، ص ۴۷۹.

۵- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۳۲، بلاغات النساء ص ۷۶.

ـ کشتن رُشید هَجَری(۱)

در این سیاست، زنان نیز سرکوب می شدند. به عنوان نمونه:

ـ آمنه بنت شرید همسر عمروبن حَمِق خزاعی

ـ زرقاء بنت عدی.

ـ ام الخیر با رقیه

ـ ام البراء بنت صفوان(۲)

آنان، از شیعیان زندانی و دستگیر شده می خواستند تا از امیر المؤمنین علیه السلام و تفکر علوی برائت جویند، مانند سهل بن سعد، حجر و یارانش، صعصعه بن صوحان، عطیه بن سعد. صعصعه و عطیه نپذیرفتند و سخت کیفر دیدند.(۳)

این برخوردها مورد اعتراض امام حسین علیه السلام قرار گرفت.(۴)

تغییر جمعیتیِ کوفه

معاویه برخی از قبایل را که به تشیع شناخته می شدند، به مدائن و جاهای دیگر تبعید کرد، و قبایلی از مناطق عثمانی مذهب را وارد کوفه کرد. تا دوره ی عبدالملک، تبعیدی ها حق بازگشت به کوفه نیافتند. لذا سلیمان بن صرد در سال ۶۶، هنگام آغاز قیام توابین، به شیعیان کوفی که به مدائن تبعید

۱- اختیار معرفه الرجال، ج ۱ ص ۲۹۰ـ ۲۹۳. درباره اش بنگرید: به کتاب سه رفیق. نوشته مجید مسعودی، قم: انتشارات دلیل ما

۲- جنبش های شیعی در تاریخ اسلام، ص ۴۱۴ ـ ۴۱۹.

۳- شرح الاخبار، ج ۱ ص ۱۷۱؛ تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۰۱.

۴- احتجاج، ج ۲ ص ۱۹ و ۲۱، در نامه حضرتش به معاویه و خطبه ایشان در منی.

شده بودند، نامه نوشت.(۱) همچنین معاویه به قاضیان و دیگر مأموران دولتی دستور داد که شهادت شیعیان پذیرفته نشود، به علاوه به اندک تهمت و گمانی با آن ها برخورد شود.(۲)

حمایت و تقویت عثمانی مذهبان کوفه

این حمایت بیشتر شامل کسانی می شد که به دلیل ترس یا طمع یا دنیاطلبی، از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شده و بعضی حاضر به همکاری با معاویه نیز شده بودند.

نتیجه ی این سیاست ها، پدید آمدن گروه هایی بود، از جمله کسانی که نه با معاویه همراهی می کردند و نه با امیر المؤمنین علیه السلام، بلکه به نوعی اعتزال ــ یعنی گوشه گیری سیاسی، نه اعتزال فکری ــ روی آوردند، گرچه بعضی از آن ها به جهت فکری عثمانی بودند. شماری از اینان، در صفین، سابقه ی همراهی در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند، مانند: عبداله بن حبیب سلمی،(۳) شقیق بن سلمه اسدی،(۴) شیبان بن مخرم(۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام به بعضی افراد خبر می داد که شما در آینده در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت خواهید کرد، و آنان تعجب

۱- جنبش های شیعی در تاریخ اسلام، ص ۵۳۹.
۲- شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۴۴.
۳- تهذیب الکمال ج ۵ ص ۳۳۸، تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۱۶۱
۴- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۹۸
۵- المعجم الکبیر ج ۳ ص ۱۱۱

می کردند.(۱)ولی گذشت زمان و تأثیر سیاست های معاویه، صدق کلام حضرتش را نشان داد.

به هر حال، تغییر بعضی از محله های شهر کوفه به محله هایی که یک پارچه عثمانی مذهب بودند، صریح تاریخ است، مثل: محله ی کناسه و خطه و بنی نصر بن قعین(۲) وجود بعضی مساجد ملعونه در کوفه، یعنی مساجدی که فقط برای دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام بنا شد، مانند مسجد سماک، مسجد قبیله ی تیم و...، از مسلمات تاریخ است. قبیله ی بنی اود، دشمنی خود با اهل بیت را افتخار خود می دانستند و در حضور حجاج، گزارشی از این بغض و کینه ارائه کردند، از جمله این که فرزندان، نام گذاری خود به نام علی را از طرف والدین خود، نشانه عاق والدین می شمردند.(۳)

این سیاست ها، میان افراد در خانواده ها، اختلاف فکری شدید پدید آورد.

به این موارد توجه کنید:

ـ علی بن قرظه (عثمانی)، برادرش: عمروبن قرظه (شهید کربلا).

ـ مهاجر بن خالد (همرکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل و صفین)، برادرش: عبد الرحمان (در سپاه معاویه).(۴)

ـ ابو ثمامه صائدی (شهید کربلا)، پسر عموی او (عثمانی)

افراد یاد شده ی زیر مردانی عثمانی مذهب بودند ولی همسرانشان، تشیع امیرالمؤمنین علیه السلام را با تمام خطرات گردن می نهادند:

ص:۱۸۱

۱- الارشاد، ج ۱ ص ۳۳۰ ـ ۳۳۱، الاصابه ج ۲ ص ۲۰۹.

۲- فضل الکوفه و مساجد ها، ص ۲۰ـ ۲۱.

۳- شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۶۱ـ ۶۵، الغارات ج ۲ ص ۸۴

۴- افحام الاعداء و الخصوم ص ۵۶.

_ کعب بن جابر(۱)

_ هرثمه بن ابی مسلم (۲)

_ مالک بن نسیر بدی (همسرش: ام عبدالله بنت حرّ البدی)(۳)

_ خولی(۴)

غلبه ی جریان فکری عثمانی تا سده ی سوم ادامه یافت، به طوری که ابن هلال ثقفی کوفی (متوفی ۲۸۳) را مانع شدند از این که کتاب المعرفه خود را_ که درباره ی فضائل اهل بیت و مطاعن دشمنانشان بوده _ در کوفه بخواند.(۵)

فهرست دانشمندان کوفی که با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن بودند، فهرستی طولانی تشکیل می دهند.(۶)

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۹.

۲- بغیه الطلب ج ۶ ص ۲۶۲۰_ ۲۶۷۱.

۳- تاریخ طبری ج ۵ ص ۴۴۸

۴- شرح الاخبار ج ۳ ص ۱۴۱_ ۱۴۲.

۵- رجال نجاشی، ص ۱۷.

۶- بنگرید: متن کتاب تفکر عثمانی ص ۷۵_ ۷۶ که ۲۴ تن از اینان را با ذکر سند، نام برده است.

۱۶. تحول معنای «شیعه» در نظر محدثان سنی

تحول معنای «شیعه» در نظر محدثان سنی(۱)

یکی از مهم ترین ویژگی های تفکر عثمانی، مقدم داشتن عثمان ــ و پس از او معاویه ــ بر امیرالمؤمنین علیه السلام بود، تا آنجا که هر کس را که امیر المؤمنین علیه السلام را خلیفه چهارم بداند ــ یعنی معاویه را خلیفه ی چهارم نشمارد ــ اهل عقیده «تربیع» یا «تفضیل» دانستند و «شیعه» خواندند، حتی اگر دانشمند بزرگ تسنّن باشد.

آنان تمام این ها را مصادیق «غلوّ» دانستند. ابن حجر عسقلانی برای راویان حدیث، چهار مرحله قائل است. می گوید:

«تشیع، یعنی محبت علی و برتری دادن او بر صحابه. (مرحله ی بعد، غلوّ در تشیع است که) هر کس او را بر ابوبکر و عمر مقدم بدارد، رافضی است که در تشیع غلوّ می کند، وگرنه در حد شیعی باقی می ماند. (مرحله ی سوم غلوّ در رافضی بودن است که) اگر آن فرد شیعی علت تقدم بر شیخین را بیان کند یا صراحتاً بغض آن ها را ابراز دارد، در رافضی بودن غلوّ کرده است. (در مرحله ی چهارم) کسی که به رجعت معتقد شد، شدید ترین درجه ی غلوّ را دارد.»(۲)

این ضابطه را در ارزیابی راویان در روایات آن ها به کار گرفتند. طبرانی در کتاب خود حدیثی آورده که پیامبر فرمود: «اول من یرد علی حوضی اهل بیتی و من أحبنی من اُمتی». سپس می نویسد: یکی از راویان این حدیث،

۱- این گفتار، افزوده ی ویراستار است که بر اساس مقاله سید محمد بکاء در نشریه ی دراسات علمیه چاپ نجف ص ۱۳۹ــ ۱۴۹ تدوین شده است.

۲- هدی الساری فی شرح صیح البخاری، ابن حجر، ص ۳۳۳.

سفیان بن لیل است که در رافضی بودن غلوّ کرده و لذا حدیث او صحیح نیست.(۱)

ذهبی در شرح حال ابوعروبه، نکته ای از ابن عساکر آورده و آن را نقد می کند. ابن عساکر گفته بود: «ابو عروبه در تشیع غلوّ کرده و انحراف او از بنی امیه، بسیار شدید بود». ذهبی در نقد آن می نویسد: «هرکس شیخین را دوست بدارد، اهل غلوّ نیست مگر آنکه از آن ها بد بگوید... ابو عروبه کی و کجا به چنین تشیع افراطی رسیده است؟ البته او درباره ی ستمگران از بنی امیه مانند ولید بد می گفت»(۲)

شگفتا! به این جمله در مورد طبری بنگرید، که ذهبی در مورد او گوید: «او راستگو و مورد وثوق بود، البته اندکی تشیع و موالات دارد که زیانی به او نمی رساند»(۳)

آن تشیع اندک، چیزی نیست جز نقل بعضی روایات، آن هم به شکل ناقص و گاه تحریف شده، در حالی که بسیاری از احادیث و نصوص تاریخی را که بر فضیلت اهل بیت دلالت می کند، کتمان کرده است.

رازی در شرح حال اسماعیل بن سلمان ازرق تمیمی کوفی می گوید: «او از شیعیان اهل غلوّ بود»(۴)

پس از بررسی در احادیث او روشن می شود که او فقط حدیث «طیرمشوی» را روایت کرده که یکی از ده ها حدیث در فضیلت امیرالمؤمنین

۱- الاوائل، طبرانی، ص ۶۶.
۲- تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۲ ص ۷۷۴
۳- میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۳ ص ۴۹۸
۴- الجرح و التعدیل، رازی ج ۱ ص ۳۲۵.

علیه السلام را نشان می دهد بدون اینکه خودش به امامت حضرت معتقد باشد.

نمونه هایی از این دست، فراوان است، که در این گفتار مختصر نمی گنجد.(۱)

فقط اشاره می شود که بر این مبنا، گروهی از دانشمندان سنّی را «شیعه» دانستند، مانند: محمدبن ادریس شافعی (بنیان گذار مکتب شافعیه)، علی بن مجد بغدادی (استاد ابو داود و بخاری)، طبری (صاحب تفسیر و تاریخ مشهور)، حاکم نیشابوری (صاحب کتاب المستدرک علی الصحیحین) و...

به همین دلیل، عالم محقق رجالی مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری می نویسد:

«وقتی اهل تسنن کسی را شیعی یا متمایل به تشیع بدانند، معنایی گسترده تر از آن دارد که امامیه باشد»(۲)

۱- بنگرید به گفتار استاد مرتضی فرج پدر تحت عنوان «معیار توثیق و تضعیف در رجال عامه»، در: فصلنامه ی سفینه، شماره ۲۸، پاییز ۱۳۸۹، ص ۹_ ۳۰. در این مقاله، موارد متعدد نقل شده که دانشمندان رجالی اهل تسنن، گروهی از راویان را _ با وجود دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام _ موثق و معتبر دانستند.

۲- قاموس الرجال، ج ۱ ص ۲۲.

۱۷. موضع امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر محاصره و قتل عثمان، و بازتاب آن در رویداد عاشورا

موضع گیری امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای محاصره و قتل خلیفه سوم، از همان زمان تاکنون مورد بحث و گفت و گو بوده است. در پیوست شماره ی ۱۵ دیدیم که گروه عثمانی از آنجا پای گرفت که حضرتش را عامل اصلی این کار دانستند و به بهانه ی این کار ناکرده، از آن زمان تا حال، چه اندازه خون بی گناهان ریخته اند.

در حدیث آمده است که راوی از امام باقر علیه السلام در مورد شیخین پرسید. جواب حضرتش به این مضمون است که: خلیفه ی سوم را خودشان ظالم دانستند و خودشان کشتند، آن گاه حدود هشتاد سال است (تا زمان صدور این حدیث) که شما را به بهانه ی آن می آزارند. من در مورد آن دو، چه بگویم؟(۱)

باری، بعضی از دانشوران تسنن، از همان آغاز، به حق گفته اند که امیر المؤمنین، نه در این ماجرا نقشی داشت و نه به آن رضایت داد. چند سند روشن در این مورد در پی می آید:

ابن سعد می نویسد: عثمان در زمان محاصره، سراغ علی علیه السلام فرستاد. حضرتش خواست نزد او برود، ولی محاصره کنندگان مانع شدند. آن جناب عمامه ی سیاه به به سر کرد و دوباره گفت: «خدایا! (گواه باش که) من به قتل او، نه امر می کنم و نه رضایت می دهم».(۲)

۱- کافی، ج ۸ (روضه)، ص ۱۸۹ حدیث ۲۱۵.

۲- طبقات، ابن سعد، ج ۳ ص ۶۸.

ابن سعد همچنین می گوید: علی از مسجد بیرون آمد تا به «احجارالزیت» در بازار مدینه رسید که خبر قتل عثمان را به او دادند. گفت: خدایا من خود را از خون او مبرا می دانم، و از این که او را کشته باشم یا به قتل او تشویق کرده باشم.(۱)

عبداله بن ابی سفیان نقل می کند که علی رضی اله عنه می گفت: بنی امیه با من می جنگد، به این پندار که من عثمان را کشته ام. اما دروغ می گویند. آن ها سلطنت خود را (به این بهانه) می خواهند. اگر می دانستم که آنچه در دل دارند، با سوگندم از دلشان می رود، در خانه کعبه کنار مقام ابراهیم سوگند می خوردم که: به خدا سوگند من نه عثمان را کشته ام و نه به قتل او فرمان داده ام. ولی این ها سلطنت می خواهند.(۲)

علی بن ربیعه والی گوید: از علی شنیدم که می گفت: به خدا سوگند دوست داشتم که بنی امیه رضایت می دادند تا پنجاه مرد بنی هاشم سوگند یاد کنند که نه عثمان را کشته ایم و نه قاتلان او را می شناسیم.(۳)

این چهار سند تاریخی، از کتاب زیر نقل شده که یکی از محققان معاصر لبنانی اهل سنت _ باسم مکداش _ نوشته است:

«الدرر البهیه بفضائل العتره النبویه و الذریه، بروایات اهل السنه الصحیحه المرضیه.»

چاپ بیروت: دارالخلود، ۱۴۳۲ قمری، ص ۱۷۲ _ ۱۷۳.

۱- طبقات، ابن سعد، ج ۳ ص ۶۹.

۲- المطالب العالیه بزوائد المسانید الثمانیه، ابن حجر عسقلانی، کتاب الفتوح، باب برائه علی من قتل عثمان، ج ۱۸ ص ۹۸، مسند مسدّد

۳- سنن سعید بن منصور، کتاب الجهاد، باب جامع الشهاده، ج ۲، ص ۳۳۵_ ۳۳۶.

توضیح اینکه این دانشور سنی در این کتاب، خود را مقید کرده که فقط احادیثی نقل کند که طبق مبانی علم الحدیث تسنن، صحیح باشد. لذا ذیل هر حدیثی که آورده، صحت آن را بر اساس همان مبانی ثابت کرده است. این چهار سند نیز بر همان مبنا، صحیح و قابل استناد هستند، به تفصیلی که در آن کتاب آمده است.

همچنین استاد هدایت پناه در کتاب «بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا» ص ۲۲۷_ ۲۳۲، مدارک زیادی آورده در این زمینه که امویان، آب را از امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا به این بهانه بستند که روزی امیر المؤمنین آب را بر روی عثمان بسته است.

بر اساس بعضی منابع، افرادی خانه خلیفه را محاصره کردند، آب و غذا بر او بستند، و او مجبور شد از آب چاه خانه بنوشد که شور و تلخ بوده، و غذا به مقدار کافی نخورد تا ذخیره ی غذایی او تمام نشود. و او وضع خود را به حاجیان طی نامه ای خبر داده است.(۱)

نیز آب و غذا رساندن امیر المؤمنین به او، مورد اتفاق مؤرخان است، به عنوان نمونه:

_ بلاذری، انساب الاشراف ج ۵ ص ۷۱.

_ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳ ص ۲۵.

_ ابن شبّه، تاریخ المدینه المنوره ج ۴ ص ۱۳۰۳ و ۱۲۰۲

_ ابن اعثم، الفتوح، ج ۲ ص ۴۱۶.

ص:۱۸۸

۱- الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۳۸. محاصره ی عثمان در ذیقعده و ذیحجه بوده که حاجیان به تدریج به مکه وارد می شدند.

ـ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۶ ص ۲۱۲.

ـ ابن مسکویه، تجارب الاحم ج ۱ ص ۲۸۶.

ـ قاضی ابو حنیفه، شرح الاخبار ج ۲ ص ۷۸.

ـ ابن کثیر، البدایه و النهایه ج ۷ ص ۱۸۷.

ـ سمهودی، وفاء الوفاء ج ۳ ص ۹۶۸.

ـ طبری شافعی، ریاض النضره ج ۳ ص ۸۷.

در کتاب «بازتاب تفکر عثمانی...» متن کامل مطالب این منابع آمده که برای حذر از تکرار، خوانندگان را به آن کتاب ارزشمند ارجاع می دهیم.

برای نمونه فقط به دو سه مورد اشاره می شود.

۱. نه تنها امیر المؤمنین علیه السلام به شخص خود، بلکه امام مجتبی علیه السلام و عمار یاسر به امر حضرتش، رضایت محاصره کنندگان را جلب کردند تا برای چند دقیقه، محاصره را بشکنند و آب و غذا به عثمان برسانند. (منابع فوق).

توجه شود! عمار، همان کسی است که بارها از عثمان کتک خورده و گاهی تا سر حد بیهوشی رسیده بود.

۲. زُهری محدث مشهور اموی می گفت:

«اللهم لقد نصح علی و صحح فی عثمان، لولا انهم اصابوا الکتاب لرجعوا».

خدایا! علی خیر خواست و درباره ی عثمان درست رفتار کرد. اگر به آن نامه (نامه ی محرمانه ای که عثمان به عبد الله بن ابی سرح والی مصر نوشت که

به معترضان مصری توجه نکند) دست نیافته بودند، باز می گشتند (و کار به محاصره و قتل عثمان نمی کشید)(۱)

۱. ابن ابی الحدید می نویسد:

«والله لقد نصر عثمان، لو کان المحصور جعفر بن ابی طالب لم یبذل له مثله»

به خدا سوگند، علی به اندازه ای به عثمان یاری رساند که اگر (برادرش) جعفر بن ابی طالب محاصره شده بود، همان اندازه به او کمک می کرد.(۲)

۲. خلاصه کلام در سخنی آمده که مروان به امام سجاد علیه السلام می گفت:

«ما کان فی القوم أدفع عن صاحبنا من صاحبکم»

در میان مردم هیچ کس بهتر از علی علیه السلام به دفاع از عثمان اقدام نکرد.(۳)

امام فرمود: پس چرا او را در منابر سب می کنید؟ پاسخ داد: «زیرا حکومت ما، جز با این سیاست سامان نمی گیرد»

این گفت وگوی مهم در سه منبع مهم تسنن آمده است:

سمط النجوم، ج ۲ ص ۴۱۳، تاریخ الاسلام ـ عهد الخلفاء، ذهبی، ص ۴۶۰ـ ۴۶۱، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳ ص ۲۳۰.

۱- المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸ ص ۶۹۳.
۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴ ص ۶۷.
۳- العثمانیه، جاحظ، ص۲۸۳. توجه شود که جاحظ این کتاب را برای دفاع از تفکر عثمانی در قرن سوم نوشته و سید احمد بن طاووس در سده ی هفتم در پاسخ او، نقض العثمانیه را نوشت.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹